



سوم متوکل

عنوان و نام پدیدآور: بهره بیشتر از تفسیر قرآن کریم، تدوین و تنظیم اداره کل قرآن، عترت و نماز، معاونت پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش
مشخصات نشر: تهران: وزارت آموزش و پرورش، معاونت پرورشی و فرهنگی،
موسسه فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری: ۱۶۴ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۹۰-۱۱۰-۰
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
عنوان دیگر: بهره بیشتر از تفسیر قرآن کریم
موضوع: قرآن- تفسیر
شناسه افزوده: ایران، وزارت آموزش و پرورش، معاونت پرورشی و فرهنگی
شناسه افزوده: ایران، وزارت آموزش و پرورش، معاونت پرورشی و فرهنگی
رده بندی کنگره: ۱۳۹۳: ۵۱۵/۳۷۴ BP
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۴
شماره کتابشناسی ملی: ۳۶۴۶۲۱۱



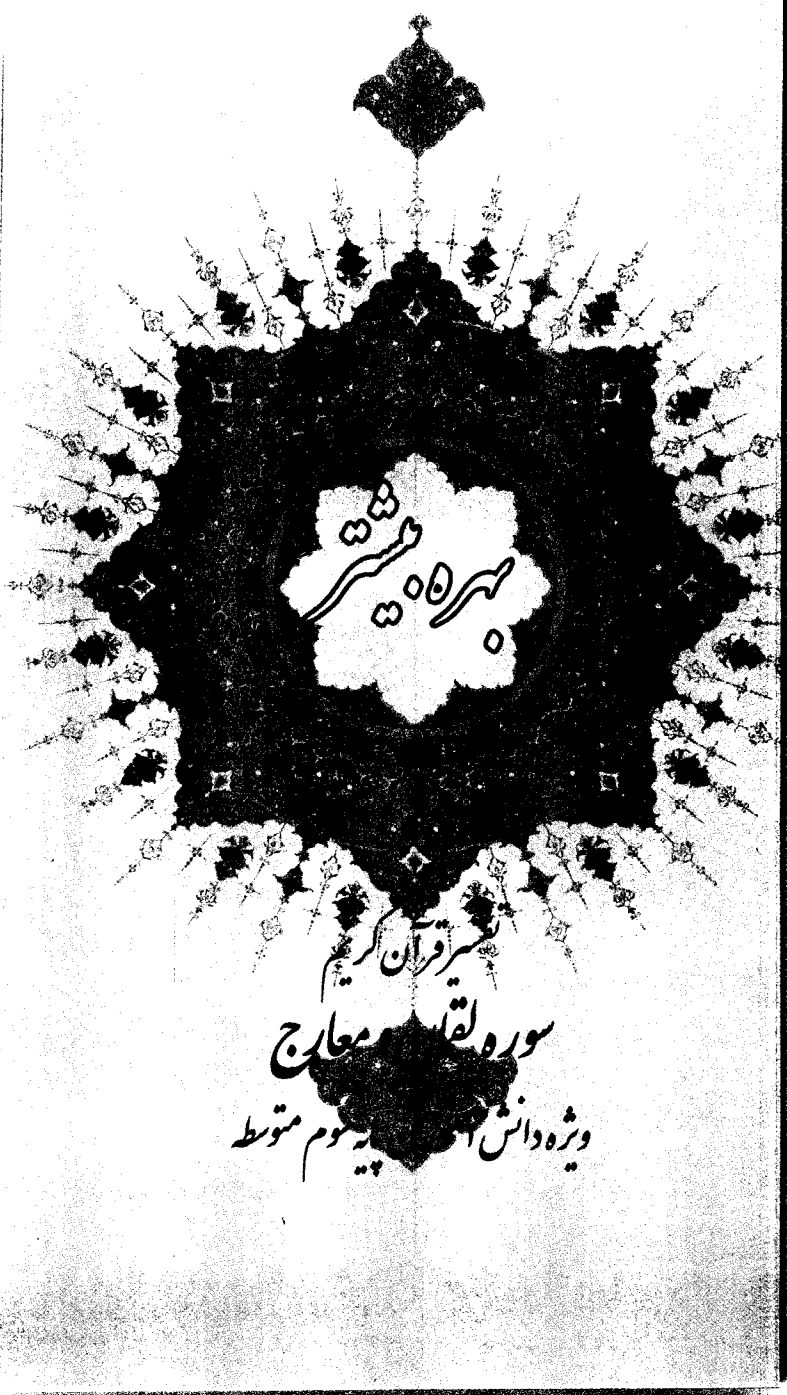
عنوان کتاب: بهره بیشتر از تفسیر قرآن کریم (پایه سوم متوسطه)
تهیه و تنظیم: اداره کل قرآن، عترت و نماز معاونت پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش
ناشر: موسسه فرهنگی منادی تربیت
چاپ اول: ۱۳۹۵
لیتوگرافی، چاپخانه و صحافی: دقت
تیراژ: ۱۰۰۰۰ نسخه

ISBN 978-600-390-110-0
Email: info@monadi.org

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۹۰-۱۱۰-۰
WWW.monadi.org

تهران، خیابان استاد نجات‌الهی، بین چهارراه سمیه و طالقانی، کوچه بیمه،
پلاک ۲۶
تلفن فروشگاه: ۸۸۹۳۱۸۵۲
تلفن پخش: ۸۸۸۹۴۲۹۲
نمابر: ۸۸۸۹۴۲۹۰

قیمت: ۲۰۰۰۰ ریال



مقدمه

پیامبر گرامی اسلام (ص):

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي؛ أَهْلَ بَيْتِي مَا
إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا ، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى
يَرْدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»

من در میان شما دو امانت ارزشمند به یادگار می
گذارم: کتاب خدا (قرآن) و عترتم، اهل بیتم؛ مادامی که به
این دو تمسک جویند هرگز گمراه نخواهید شد و این
دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من
وارد شوند.

«قرآن کتاب نور، کتاب معرفت، کتاب نجات، کتاب سلامت،
کتاب رشد و تعالی و کتاب قرب به خداست. باید در قرآن
تدبّر کرد. خود قرآن در موارد متعدد از ما می خواهد که تدبّر
کنیم. عزیزان من! اگر ما یاد گرفتیم که با قرآن به صورت
تدبّر، انس پیدا کنیم، همه ی خصوصیات که گفتیم حاصل
خواهد شد.»

(از بیانات مقام معظم رهبری در مراسم اختتامیه مسابقات قرآن ۱۴/۱۰/۷۳)
با توجه به اسناد بالادستی آموزش و پرورش، از جمله
سند تحول بنیادین، تربیت دانش آموزان بر اساس معارف
اصیل قرآنی و رهنمون شدن به حیات طیبه، اصلی ترین
وظیفه ی دستگاه تعلیم و تربیت است.
حضور پرشور و شوق جوانان و نوجوانان علاقمند به
قرآن و جویای معارف و حیانی، اهمیت این وظیفه را
دوچندان کرده است.

مسابقات قرآن، عترت و نماز که هر ساله با استقبال گسترده دانش آموزان برگزار می‌شود، زمینه را برای دستیابی به این اهداف ارزشمند، تسهیل کرده است. رشته‌ی تفسیر (مفاهیم) قرآن کریم که برای دانش آموزان دوره‌ی اول و دوم متوسطه در نظر گرفته شده، به شیوه‌ی کتبی و ارائه کنفرانس برگزار می‌شود. متسابقین این رشته با مطالعه تفسیر و مفاهیم قرآن، ضمن پاسخ گویی به سوالات کتبی، آموخته‌های خود را به صورت کنفرانس و با رعایت فنون سخنوری ارائه می‌دهند.

منبع اصلی آزمون این رشته، کتاب تفسیر کامل نمونه اثر ارزشمند عالم جلیل القدر حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی است که متناسب با هر پایه‌ی تحصیلی، سوره یا سوره‌هایی انتخاب شده است.

جهت سهولت دسترسی دانش آموزان عزیز به منبع آزمون، کتاب حاضر که به صورت جداگانه برای هر پایه تحصیلی آماده شده است، تقدیم می‌شود.

امید داریم که دانش آموزان عزیز با شرکت در این مسابقات، ضمن انس گرفتن با قرآن کریم و آشناسدن با مفاهیم والای آن کتاب نورانی، زمینه عمل به دستورات کلام الهی را در خود و جامعه فراهم آورند.

همکاران گرامی و دانش آموزان عزیز می‌توانند نظرات خود را (پیرامون مسابقات قرآن، عترت و نماز و نیز محتوای هر کدام از رشته‌ها) به پست الکترونیکی serat@medu.ir ارسال نمایند.

اداره کل قرآن، عترت و نماز
معاونت پرورشی و فرهنگی
وزارت آموزش و پرورش

سوره لقمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم ﴿١﴾

الم.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ﴿٢﴾

این آیات کتاب حکیم است (کتابی پر محتوا و استوار)!

هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ ﴿٣﴾

مایه هدایت و رحمت برای نیکوکاران است.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ
يُوقِنُونَ ﴿٤﴾

همانان که نماز را بر پا می‌دارند، زکات را می‌پردازند، و
آنها به آخرت یقین دارند.

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾

آنان بر طریق هدایت پروردگارشانند، و آنانند رستگاران!

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ
بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٦﴾

و بعضی از مردم سخنان بیهوده را می‌خرند، تا مردم را از
روی نادانی، از راه خدا گمراه سازند و آیات الهی را به
استهزا گیرند؛ برای آنان عذابی خوار کننده است!

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ
فِي أُذُنِهِ وَقْرًا فَبَسَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٧﴾

و هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود، مستکبرانه
روی بر می‌گرداند، گوئی آن را نشنیده است، گوئی اصلاً
گوشه‌ایش سنگین است؛ او را به عذابی دردناک بشارت ده!

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ ﴿٨﴾

(ولی) کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام
داده‌اند، باغ‌های پر نعمت بهشت از آن آنهاست.

خَالِدِينَ فِيهَا وَعَذَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٩﴾

جاودانه در آن خواهند ماند؛ این وعده حتمی الهی است؛
و اوست عزیز و حکیم (شکست ناپذیر و دانا).

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ
أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿١٠﴾

(او) آسمان‌ها را بدون ستونی که آن را ببینید آفرید، و در
زمین کوه‌هایی افکند تا شما را نلرزاند (و جایگاه شما آرام
باشد) و از هرگونه جنبنده‌ای روی آن منتشر ساخت، و از
آسمان، آبی نازل کردیم و به وسیله آن در روی زمین انواع
گونگونی از جفتهای گیاهان پر ارزش رویاندیم.

هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ
فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿١١﴾

این آفرینش خداست؛ اما به من نشان دهید (معبودانی)

غیر او چه چیز را آفریده‌اند؟! ولی ظالمان در گمراهی
آشکارند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا
يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿١٢﴾

ما به «لقمان» حکمت دادیم؛ (و به او گفتیم) شکر خدا
را به جای آور، هر کس شکرگزاری کند، تنها به سود
خویش شکر کرده؛ و آن کس که کفران کند، (زیانی به
خدا نمی‌رساند)؛ چرا که خداوند بی‌نیاز و ستوده است.

وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ
الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴿١٣﴾

(به خاطر بیاور) هنگامی را که «لقمان» به فرزندش - در
حالی که او را موعظه می‌کرد - گفت: «پسرم! چیزی را
همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است».

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفَصَّالَهُ
فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ ﴿١٤﴾

و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم؛
مادرش او را با ناتوانی روی ناتوانی حمل کرد، و دوران
شیرخوارگی او در دو سال پایان می‌یابد؛ (آری به او
توصیه کردیم) که برای من و برای پدر و مادرت شکر به
جا آور که بازگشت (همه) به سوی من است!

وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا
تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ
إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾

و هر گاه آن دو تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری (بلکه می‌دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن، ولی با آن دو در دنیا به طرز شایسته‌ای رفتار کن؛ و از راه کسانی پیروی کن که توبه کنان به سوی من آمده‌اند؛ سپس بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه عمل می‌کردید آگاه می‌کنم.

يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ
أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ
خَبِيرٌ ﴿١٦﴾

پسرم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد، و در دل سنگی یا در (گوشه‌ای از) آسمان‌ها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می‌آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است!

يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ
عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ مَزْمِ الْأُمُورِ ﴿١٧﴾

پسرم! نماز را بر پا دار، و امر به معروف و نهی از منکر کن، و در برابر مصائبی که به تو می‌رسد شکیبا باش که این از کارهای مهم است!

وَلَا تُصَغِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ
لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿١٨﴾

(پسرم!) با بی‌اعتنائی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد.

وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ
لَصَوْتُ الْحَمِيرِ ﴿١٩﴾

(پسرم!) در راه رفتن اعتدال را رعایت کن؛ از صدای
خود بکاه (و هرگز فریاد مزین) که زشت‌ترین صداها
صدای خران است

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ
فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ ﴿٢٠﴾

آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است
مسخر شما کرده، و نعمت‌های آشکار و پنهان خود را
به طور فراوان بر شما ارزانی داشته است؟! ولی بعضی
از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنگری
درباره خدا مجادله می‌کنند!

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ
آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿٢١﴾

و هنگامی که به آنان گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده
پیروی کنید!»، می‌گویند: «نه، بلکه ما از چیزی پیروی
می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم!» آیا حتی اگر
شیطان آنان را دعوت به عذاب آتش فروزان کند (باز هم
تبعیت می‌کنند)؟!

وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ
بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٢٢﴾

کسی که روی خود را تسلیم خدا کند در حالی که نیکو کار



باشد به دستگیره محکمی چنگ زده (و به تکیه گاه مطمئنی تکیه کرده است)؛ و عاقبت همه کارها به سوی خدا است.

وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنُكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٢٣﴾

و کسی که کافر شود، کفر او تو را غمگین نسازد؛ بازگشت همه آنان به سوی ما است، و ما آنها را از اعمالی که انجام داده‌اند (و نتایج شوم آن) آگاه خواهیم ساخت؛ خداوند به آنچه درون سینه‌هاست آگاه است.

نُمتِعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٢٤﴾

ما اندکی آنها را از متاع دنیا بهره‌مند می‌کنیم سپس آنها را به تحمل عذاب شدیدی وادار می‌سازیم!

وَلَوْ سِئَلْتُهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٥﴾

و هر گاه از آنان سؤال کنی: «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است!» مسلماً می‌گویند: «الله» بگو: «الحمد لله (که خود شما معترفید)»! ولی بیشتر آنان نمی‌دانند!

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٢٦﴾

آنچه در آسمانها و زمین است از آن خداست؛ چرا که خداوند بی‌نیاز و شایسته ستایش است.

وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمْدُهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٧﴾

و اگر همه درختان روی زمین قلم شود، و دریا (برای آن مرکب گردد، و) هفت دریا به آن افزوده شود، (اینها همه تمام می شود ولی) کلمات خدا پایان نمی گیرد؛ خداوند عزیز و حکیم است.

مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَعْثُبُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٢٨﴾

آفرینش و برانگیختن (و زندگی دوباره) همه شما (در قیامت) همانند یک فرد بیش نیست؛ خداوند شنوا و بیناست!

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٢٩﴾

آیا ندیدی که خداوند شب را در روز و روز را در شب داخل می کند، و خورشید و ماه را مسخر ساخته و هر کدام تا سر آمد معینی به حرکت خود ادامه می دهند؟! خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٣٠﴾

اینها همه به دلیل آن است که خداوند حق است، و آنچه غیر از او می خوانند باطل است، و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است!

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَةِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٣١﴾

آیا ندیدی کشتی ها در دریاها، و به (برکت) نعمت او

حرکت می‌کنند تا بخشی از آیاتش را به شما نشان دهد؟! در اینها نشانه‌هایی است برای کسانی که شکایا و شکر گزارند!

وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ ﴿٣٢﴾

و هنگامی که (در سفر دریا) موجی همچون ابرها آنان را بپوشاند (بالای سرشان قرار گیرد)، خدا را با اخلاص می‌خوانند، اما وقتی آنها را به خشکی رساند و نجات داد، بعضی راه اعتدال را پیش می‌گیرند (در حالی که بعضی دیگر راه کفر را پیش می‌گیرند) ولی آیات ما را هیچ کس جز پیمان‌شکنان ناسپاس انکار نمی‌کنند.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَاحْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿٣٣﴾

ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید، و بترسید از روزی که نه پدر کیفر اعمال فرزندش را تحمل می‌کند، و نه فرزند چیزی از کیفر (اعمال) پدرش را، به یقین وعده الهی حق است؛ پس مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد، و مبادا (شیطان فریبکار)، شما را به (کرم) خدا مغرور سازد.

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿٣٤﴾

آگاهی از زمان قیام قیامت مخصوص خداست، و اوست

که باران را نازل می‌کند، و آنچه را که در رحم‌ها (ی
مادران) است می‌داند، و هیچ کس نمی‌داند فردا چه به
دست می‌آورد، و هیچ کس نمی‌داند در چه سرزمینی
می‌میرد؟ به درستی که خداوند عالم و آگاه است!



سوره لقمان

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۳۴ آیه است.

محتوای سوره لقمان:

مشهور و معروف میان مفسران این است که: این سوره در «مکه» نازل شده، گرچه، بعضی مانند «شیخ طوسی» در «تبیان»، اندکی از آیات این سوره را مانند آیه چهارم که: سخن از «نماز و زکات» می‌گوید، و یا مانند «فخر رازی» که علاوه بر این آیه، آیه ۲۷ را که از «علم وسیع پروردگار» بحث می‌کند استثنا کرده‌اند، ولی دلیل روشنی برای این استثناها وجود ندارد، چرا که نماز و زکات (البته زکات به صورت کلی) در «مکه» نیز وجود داشته است، و داستان شرح «وسعت علم پروردگار» نیز چیزی نیست که نشانه مدنی بودن در آن باشد.

بنابراین، سوره «لقمان» به حکم مکی بودن، مشتمل بر محتوای عمومی سوره‌های مکی است، یعنی پیرامون عقاید اساسی اسلامی مخصوصاً «مبدأ» و «معاد» و همچنین «نبوت» بحث می‌کند.

به طور کلی، محتوای این سوره در پنج بخش خلاصه می‌شود:

بخش اول بعد از ذکر «حروف مقطعه» اشاره به عظمت قرآن و هدایت و رحمت بودن آن، برای مؤمنانی که واجد صفات ویژه هستند می‌کند، و در نقطه مقابل، سخن از کسانی می‌گوید که، در برابر این آیات، آن چنان سرسختی و لجاجت نشان می‌دهند که گوئی گوش‌هایشان کر است، علاوه بر این، سعی دارند با ایجاد سرگرمی‌های ناسالم دیگران را نیز از قرآن منحرف نمایند. بخش دوم از نشانه‌های خدا در آفرینش آسمان و

بر پا داشتن آن بدون هیچ گونه ستون، و آفرینش کوه‌ها در زمین، و جنبندگان مختلف، و نزول باران و پرورش گیاهان سخن می‌گوید.

بخش سوم به همین مناسبت قسمتی از سخنان حکمت آمیز «لقمان»، آن مرد الهی را به هنگام اندرز فرزندش، نقل می‌کند که از توحید و مبارزه با شرک شروع شده، و با توصیه به نیکی به پدر و مادر، و نماز، و امر به معروف و نهی از منکر، و شکیبائی در برابر حوادث سخت، و خوشروئی با مردم، و تواضع و فروتنی و اعتدال در امور، پایان می‌یابد.

در بخش چهارم بار دیگر به دلایل توحید باز می‌گردد، و سخن از تسخیر آسمان و زمین و نعمت‌های وافر پروردگار و نکوهش از منطق بت پرستانی که تنها بر اساس تقلید از نیاکان در این وادی گمراهی افتادند، سخن می‌گوید، و از آنها بر مسأله خالقیت پروردگار که پایه عبودیت او است، اقرار می‌گیرد.

و نیز از علم گسترده و بی پایان خدا با ذکر مثال روشنی پرده بر می‌دارد، و در همین رابطه، علاوه بر ذکر آیات آفاقی، از توحید فطری که تجلی‌اش به هنگام گرفتار شدن در میان امواج بلا است، به طرز جالبی بحث می‌کند.

بخش پنجم اشاره کوتاه و تکان دهنده‌ای به مسأله معاد و زندگی پس از مرگ دارد، به انسان هشدار می‌دهد که به زندگی این دنیا مغرور نشود، به فکر آن سرای جاویدان باشد.

این مطلب را با ذکر گوشه‌ای از علم غیب پروردگار، که از همه چیز در ارتباط با انسان از جمله لحظه مرگ او، و حتی جنینی که در شکم مادر است آگاه است، تکمیل

کرده و سوره را پایان می‌دهد.
 ضمناً روشن است، نام‌گذاری این سوره، به «سوره لقمان» به خاطر همان بحث قابل ملاحظه و پر مغزی است که از اندرزهای «لقمان» در این سوره آمده، و تنها سوره‌ای است که: از این مرد حکیم سخن می‌گوید.

فضیلت سوره لقمان

روایات متعددی در فضیلت قرائت این سوره از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده، از جمله: در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ لُقْمَانَ كَانَ لُقْمَانُ لَهُ رَفِيقًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ أُعْطِيَ مِنَ الْحَسَنَاتِ عَشْرًا بَعْدَ مَنْ عَمِلَ بِالْمَعْرُوفِ وَ عَمِلَ بِالْمُنْكَرِ: «کسی که سوره لقمان را بخواند لقمان در قیامت رفیق و دوست او است، و به عدد کسانی که کار نیک یا بد انجام داده‌اند (به حکم امر به معروف و نهی از منکر در برابر آنها) ده حسنه به او داده می‌شود».^۱

و در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم:
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ لُقْمَانَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ فِي لَيْلَتِهِ ثَلَاثِينَ مَلَكًا يَحْفَظُونَهُ مِنْ إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ حَتَّى يُصْبِحَ فَإِنْ قَرَأَهَا بِالنَّهَارِ لَمْ يَزَالُوا يَحْفَظُونَهُ مِنْ إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ حَتَّى يُمْسِيَ: «کسی که سوره لقمان را در شب بخواند، خدا سی فرشته را مأمور حفظ او تا به صبح در برابر شیطان و لشکر شیطان می‌کند، و اگر در روز بخواند این سی فرشته او را تا به غروب از ابلیس و لشکرش محافظت می‌نمایند».^۲
 بارها گفته‌ایم، و باز هم می‌گوئیم: این همه فضیلت،

۱ «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۱۲.

۲ «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۱۲.

ثواب و افتخار، برای خواندن یک سوره قرآن، به خاطر آنست که: تلاوت مقدمه‌ای است برای اندیشه و فکر، و آن نیز مقدمه‌ای است برای عمل، و تنها با لقلقه لسان، نباید این همه فضیلت را انتظار داشت.

﴿۱﴾ اَلَمْ ﴿۲﴾ تَلِكْ اَیَّاتُ الْکِتَابِ الْحَکِیْمِ ﴿۳﴾ هُدًی وَ رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِیْنَ ﴿۴﴾ الَّذِیْنَ یَقِیْمُوْنَ الصَّلَاةَ وَ یُؤْتُوْنَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُوْنَ ﴿۵﴾ اُولَئِکَ عَلٰی هُدًی مِّنْ رَبِّهِمْ وَ اُولَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱- الم.

۲- این آیات کتاب حکیم است (کتابی پر محتوا و استوار)!

۳- مایه هدایت و رحمت برای نیکوکاران است.

۴- همانان که نماز را بر پا می‌دارند، زکات را می‌پردازند، و آنها به آخرت یقین دارند.

۵- آنان بر طریق هدایت پروردگارشانند، و آنانند رستگاران!

تفسیر:

نیکوکاران کیانند؟

این سوره، با ذکر عظمت و اهمیت قرآن آغاز می‌شود، و بیان حروف مقطعه در ابتدای آن نیز، اشاره لطیفی به همین حقیقت است: این آیات که از حروف ساده الفبا ترکیب یافته، چنان محتوایی بزرگ و عالی دارد که سرنوشت انسان‌ها را به کلی دگرگون می‌سازد «الم».

لذا بعد از ذکر «حروف مقطعه» می‌گوید: «این آیات کتاب حکیم است» «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ». «تِلْكَ» در لسان عرب، برای اشاره به دور است، و کراراً گفته‌ایم: این تعبیر مخصوصاً کنایه از عظمت و اهمیت این آیات است، گوئی در اوج آسمان‌ها و در نقطه دور دستی قرار گرفته!

توصیف «کتاب»، به «حکیم»، یا به خاطر استحکام محتوای آن است، چرا که هرگز باطل به آن راه نمی‌یابد، و هرگونه خرافه را از خود دور می‌سازد، جز حق نمی‌گوید، و جز به راه حق دعوت نمی‌کند، درست در مقابل «لَهُوَ الْحَدِيثُ» (سخنان بیهوده) که در آیات بعد می‌آید، قرار دارد.

و یا به معنی آن است که: این قرآن، همچون دانشمند حکیمی است که در عین خاموشی، با هزار زبان سخن می‌گوید، تعلیم می‌دهد، اندرز می‌گوید، تشویق می‌کند، انذار می‌نماید، داستان‌های عبرت‌انگیز، بیان می‌کند، و خلاصه به تمام معنی دارای حکمت است، و این سرآغاز، تناسب مستقیمی دارد با سخنان «لَقَمَانَ حَكِيمٍ» که در این سوره از آن بحث به میان آمده.

البته، هیچ مانعی ندارد که هر دو معنی «حکمت» در آیه فوق منظور باشد.

آیه بعد، هدف نهائی نزول قرآن را با این عبارت بازگو می‌کند: «این کتاب حکیم مایه هدایت و رحمت برای نیکوکاران است» «هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ».

«هدایت» در حقیقت مقدمه‌ای است برای «رحمت پروردگار»؛ چرا که انسان، نخست در پرتو نور قرآن، حقیقت را پیدا می‌کند و به آن معتقد می‌شود، و در عمل



خود آن را به کار می‌بندد، و به دنبال آن، مشمول رحمت
واسعه و نعمت‌های بی پایان پروردگار می‌گردد.
قابل توجه این که: در اینجا قرآن، مایه هدایت و
رحمت «محسنین» شمرده شده، و در آغاز سوره «نمل»،
مایه هدایت و بشارت «مؤمنین» (هُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ).
و در آغاز سوره «بقره»، مایه هدایت «متقین» (هُدًى
لِلْمُتَّقِينَ).

این تفاوت تعبیر، ممکن است به خاطر آن باشد که
بدون تقوا و پرهیزگاری، روح تسلیم و پذیرش حقائق
در انسان زنده نمی‌شود، و طبعاً هدایتی در کار نخواهد
بود.

و از این مرحله پذیرش حق، که بگذریم، مرحله ایمان
فرا می‌رسد که علاوه بر هدایت، بشارت به نعمت‌های
الهی نیز وجود خواهد داشت.

و اگر از مرحله تقوا و ایمان فراتر رویم و به مرحله
عمل صالح برسیم، رحمت خدا نیز در آنجا افزوده
می‌شود.

بنابراین، سه آیه فوق، سه مرحله پی در پی از مراحل
تکامل بندگان خدا را، بازگو می‌کند: مرحله پذیرش حق،
مرحله ایمان و مرحله عمل، و قرآن در این سه مرحله، به
ترتیب مایه «هدایت»، «بشارت» و «رحمت» است (دقت
کنید).

آیه بعد «محسنین» را با سه وصف، توصیف کرده،
می‌گوید: «آنها کسانی هستند که نماز را بر پا می‌دارند،
زکات را ادا می‌کنند، و به آخرت یقین دارند» «الَّذِينَ
يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ».
پیوند آنها با خالق از طریق نماز، و با خلق خدا از



طریق زکات، قطعی است و یقین آنها به دادگاه قیامت، انگیزه نیرومندی است برای پرهیز از گناه و برای انجام وظایف.

و در آخرین آیه مورد بحث، عاقبت و سرانجام کار «محسنین» را چنین بیان می‌کند: «أَنَّهُا بِر طَرِيقِ هِدَايَتِ پروردگارشان هستند، و آنها رستگارانند» «أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».

جمله «أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ»، از یکسو، نشان می‌دهد که هدایت آنها از طرف پروردگارشان تضمین شده است، و از سوی دیگر، تعبیر «عَلَى»، دلیل بر این است که گوئی هدایت برای آنها یک مرکب راهوار است، و آنها بر این مرکب سوار و مسلطند.

و از اینجا تفاوت این «هدایت» با هدایتی که در آغاز سوره آمده، روشن می‌شود؛ چرا که هدایت نخستین، همان آمادگی پذیرش حق است، و این هدایت برنامه وصول به مقصد می‌باشد.

ضمناً جمله «أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» که طبق ادبیات عرب، دلیل بر حصر است، نشان می‌دهد: تنها راه رستگاری، همین راه است، راه نیکوکاران، راه آنها که با خدا و خلق خدا در ارتباطند، و راه آنها که به مبدأ و معاد، ایمان کامل دارند.

﴿٦﴾ وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٧﴾ وَ إِذَا تَتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ ﴿٩﴾ خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَ

الله حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

ترجمه:

۶- و بعضی از مردم سخنان بیهوده را می‌خرند، تا مردم را از روی نادانی، از راه خدا گمراه سازند و آیات الهی را به استهزا گیرند؛ برای آنان عذابی خوار کننده است!

۷- و هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود، مستکبرانه روی بر می‌گرداند، گوئی آن را نشنیده است، گوئی اصلاً گوشه‌ایش سنگین است؛ او را به عذابی دردناک بشارت ده!

۸- (ولی) کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، باغ‌های پر نعمت بهشت از آن آنهاست.

۹- جاودانه در آن خواهند ماند؛ این وعده حتمی الهی است؛ و اوست عزیز و حکیم (شکست ناپذیر و دانا).

شان نزول:

بعضی از مفسران گفته‌اند: نخستین آیات مورد بحث، درباره «نضر بن حارث» نازل شده است.

او مرد تاجری بود که به «ایران» سفر می‌کرد، و در ضمن، داستان‌های «ایرانیان» را برای «قریش» بازگو می‌نمود، می‌گفت: اگر «محمد» برای شما سرگذشت «عاد و ثمود» را نقل می‌کند، من داستان‌های «رستم و اسفندیار»، و اخبار «کسری» و سلاطین عجم را باز می‌گویم! آنها دور او را گرفته، استماع قرآن را ترک می‌گفتند.

بعضی دیگر گفته‌اند: این قسمت از آیات، درباره مردی نازل شده که کنیز خواننده‌ای را خریداری کرده بود، شب و روز برای او خواندگی می‌کرد و او را از یاد

خدا غافل می ساخت.

مرحوم «طبرسی» مفسر بزرگ، بعد از ذکر این شأن نزول، می گوید:

حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه نقل شده، شأن نزول فوق را تأیید می کند؛ چرا که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: لَا يَحِلُّ تَعْلِيمُ الْمُغَنِّيَاتِ وَلَا بَيْعُهُنَّ، وَ أَثْمَانُهُنَّ حَرَامٌ وَقَدْ نَزَلَ تَصْدِيقُ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ ...: «آموزش دادن کنیزان خواننده، و خرید و فروش آنها حرام است و درآمدی که از این راه به دست می آید نیز حرام است، گواه این مطلب چیزی است که خداوند در کتابش فرموده: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ ...».

تفسیر:

غنا از دام های بزرگ شیاطین!

در این آیات، سخن از گروهی است که درست در مقابل گروه «محسنین» و «مؤمنین» قرار دارند که در آیات گذشته مطرح بودند.

در اینجا سخن از جمعیتی است که سرمایه های خود را برای بیهودگی و گمراه ساختن مردم به کار می گیرد، و بدبختی دنیا و آخرت را برای خود می خرد!

نخست می فرماید: «بعضی از مردم، سخنان باطل و بیهوده را خریداری می کنند تا خلق خدا را از روی جهل و نادانی، از راه خدا گمراه سازند» «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ».

«و آیات خدا را به استهزاء و سخریه گیرند» «وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا»^۳.

۳ ضمیر «يَتَّخِذَهَا» به «آيَاتُ الْكِتَابِ» باز می گردد که در آیات قبل

و در پایان آیه اضافه می‌کند: «عَذَابُ خَوَارٍ كُنْهٌ مِنْ أَعْيُنِنَا» این گروه است» «أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ».

خریداری کردن سخنان باطل و بیهوده، یا به این گونه است که: به راستی افسانه‌های خرافی و باطل را با دادن پول به دست آورند، آن چنان که در داستان «نضر بن حارث» خواندیم.

و یا از این طریق است که: برای ترتیب دادن مجالس لهو و باطل و خوانندگی، کنیزان خواننده خریداری کنند، چنان که در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله ضمن شأن نزول بیان شد.

و یا صرف کردن مال، به هر صورت و به هر طریقی که به وسیله آن به این هدف نامشروع، یعنی سخنان باطل و بیهوده برسند.

عجب این که: این کوردلان، مطالب باطل و بیهوده را به گرانترین قیمت خریداری می‌کردند، اما آیات الهی و حکمت را که پروردگار، رایگان در اختیارشان گذارده، نادیده می‌گرفتند.

این احتمال نیز، وجود دارد که خریداری (اشترای) در اینجا معنی کنائی داشته باشد و منظور از آن: هرگونه تلاش و کوشش برای رسیدن به این منظور است.

و اما «لَهْوُ الْحَدِيثِ»، مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که هرگونه سخن یا آهنگ سرگرم کننده و غفلت‌زا که انسان را به بیهودگی یا گمراهی می‌کشاند، در بر می‌گیرد، خواه از قبیل «غنا» و الحان و آهنگ‌های شهوت‌انگیز و هوس‌آلود باشد، و خواه سخنانی که نه از طریق آهنگ،

آمده است، بعضی نیز، احتمال داده‌اند: به «سبیل» بر گردد، کلمه «سبیل» گاهی به صورت مذکر و گاه به صورت مؤنث در آیات قرآن آمده است.

بلکه از طریق محتوا انسان را به بیهودگی و فساد، سوق می‌دهد.

و یا از هر دو طریق، چنان که در تصنیف‌ها و اشعار عاشقانه خوانندگان معمولی است که هم محتوایش گمراه کننده است و هم آهنگش!

و یا مانند داستان‌های خرافی و اساطیر که سبب انحراف مردم از «صراط مستقیم» الهی می‌گردد.

و یا سخنان سخریه آمیزی، که به منظور محو حق و تضعیف پایه‌های ایمان مطرح می‌شود، همانند چیزی که از «ابوجهل» و یارانش نقل می‌کنند، که رو به «قریش» می‌کرد و می‌گفت: «می‌خواهید شما را از «زقوم» که «محمد» صلی الله علیه و آله ما را به آن تهدید می‌کند اطعام کنم؟!»

سپس می‌فرستاد و «کره و خرما» حاضر می‌کردند و می‌گفت: این همان «زقوم» است! ... و به این ترتیب، آیات الهی را به باد استهزاء می‌گرفت.

به هر حال، «لَهُوَ الْحَدِيثُ» معنای گسترده‌ای دارد که همه اینها و مانند آن را فرا می‌گیرد، و اگر در روایات اسلامی، و سخنان مفسرین، روی یکی از اینها انگشت گذارده شده است، هرگز دلیل بر انحصار و محدودیت مفهوم آیه نیست.

در احادیثی که از طرق اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده، تعبیرهایی دیده می‌شود که بیانگر وسعت مفهوم این کلمه است:

از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: الْغِنَاءُ مَجْلِسٌ لَا يَنْتَظِرُ اللَّهُ إِلَيْهِ أَهْلُهُ، وَهُوَ مِمَّا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهُوَ الْحَدِيثَ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ: «مجلس غنا و خوانندگی لهو و باطل، مجلسی

است که خدا به اهل آن نمی‌نگرد، (و آنها را مشمول لطفش قرار نمی‌دهد) و این مصداق همان چیزی است که خداوند عزوجل فرموده: بعضی از مردم هستند که سخنان بیهوده خریداری می‌کنند تا مردم را از راه خدا گمراه سازند.^۴

تعبیر به «لَهُوَ الْحَدِيثُ» به جای «الْحَدِيثُ لِلَّهِ» گویا اشاره به این است که:

هدف اصلی آنها همان لهو و بیهودگی است، و سخن، وسیله‌ای برای رسیدن به آن است.

جمله «يُضِلُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» نیز مفهوم وسیعی دارد که هم گمراه کردن اعتقادی را شامل می‌شود- آن چنان که در داستان «نضر بن حارث» و «ابو جهل» خواندیم- و هم منحرف ساختن اخلاقی،- آن چنان که در احادیث «غنا» آمده است-.

تعبیر «بَغْيَرِ عِلْمٍ» اشاره به این است که: این گروه گمراه و منحرف، حتی به مذهب باطل خود نیز ایمان ندارند، بلکه صرفاً از جهل و تقلیدهای کورکورانه پیروی می‌کنند، آنها جاهلانی هستند که دیگران را نیز به جهل و نادانی خود، گرفتار می‌سازند.

این در صورتی است که، تعبیر «بَغْيَرِ عِلْمٍ» را توصیف برای گمراه کنندگان بدانیم، اما بعضی از مفسران، احتمال داده‌اند: توصیفی برای «گمراه شوندگان» باشد، یعنی مردم جاهل و بی‌خبر را ناآگاهانه به وادی انحراف و باطل می‌کشانند.

این بی‌خبران، گاه از این هم فراتر می‌روند، یعنی تنها به جنبه‌های سرگرمی و غافل کننده این مسائل قانع

۴ «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۲۲۸، باب تحریم الغناء. (جلد ۱۷، صفحه ۳۰۷- آل البیت).



نمی‌شوند، بلکه سخنان لَهو و بیهوده خود را وسیله‌ای برای استهزاء و سخریه آیات الهی قرار می‌دهند، و این همان است که در آخر آیه فوق به آن اشاره کرده، می‌فرماید: «وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا».

اما توصیف عذاب به «مُهِنٌ» (خوار کننده و اهانت بار) به خاطر آن است که جریمه، باید همانند جرم باشد، آنها نسبت به آیات الهی توهین کردند، خداوند هم برای آنها مجازاتی تعیین کرده که علاوه بر دردناک بودن، توهین‌آور نیز می‌باشد.

آیه بعد، به عکس العمل این گروه در برابر آیات الهی اشاره کرده، و در واقع آن را با عکس العملشان، در برابر «لَهُوَ الْحَدِيثُ» مقایسه می‌کند و می‌گوید:

«هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود مستکبرانه روی بر می‌گرداند، گوئی آیات ما را نشنیده، گوئی اصلاً گوشه‌هایش سنگین است» و اصلاً هیچ سخنی را نمی‌شنود «وَ إِذَا تُلِيْ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلِيَ مُسْتَكْبِرًا كَانَ لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِيْ اٰذْنَيْهِ وَقْرًا».

و در پایان، کیفر دردناک چنین کسی را این گونه بازگو می‌کند: «او را به عذاب دردناک بشارت ده!» «فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ اَلِيمٍ».

تعبیر به «وَلِيَ مُسْتَكْبِرًا» اشاره به این است که: روی گرداندن او تنها به خاطر مزاحمت با منافع دنیوی و هوسهایش نیست، بلکه از این هم فراتر می‌رود و انگیزه استکبار و تکبر در برابر خدا و آیات خدا، که بزرگترین گناه است در عمل او نیز وجود دارد.

جالب این که: نخست می‌گوید: «آن چنان بی‌اعتنائی به آیات الهی می‌کند که گوئی اصلاً آن را نشنیده و کاملاً



بی اعتنا از کنار آن می‌گذرد» سپس اضافه می‌کند: «نه تنها این آیات را نمی‌شنود، گوئی اصلاً کر است و هیچ سخنی را نمی‌شنود!»

جزای چنین افراد نیز، متناسب اعمالشان است همان گونه که عملشان برای اهل حق، دردآور بوده، خداوند مجازاتشان را نیز دردناک قرار داده، و به عذاب الیمشان گرفتار می‌سازد!

توجه به این نکته، نیز لازم است که: تعبیر به «بَشْرُ» (بشارت ده) در مورد عذاب دردناک الهی، متناسب با کار مستکبرانی است که آیات الهی را به باد سخریه می‌گرفتند و «بوجهل» صفتانی که «زَقُومِ جَهَنَّمَ» را با «کره و خرما» تفسیر می‌کردند!

در آیات بعد، به شرح حال مؤمنان راستین باز می‌گردد که در آغاز این مقایسه، از آنان شروع شد، و در پایان نیز، به آنان ختم می‌گردد، می‌فرماید:

«کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، باغهای پر نعمت بهشت از آن آنها است» «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ».

آری، این گروه بر عکس مستکبران بی‌ایمان، و گمراه کنندگان کوردل، که نه آثار خدا را در جهان می‌بینند، و نه سخنان فرستادگان خدا را به گوش جان می‌شنوند، به حکم عقل و خرد بیدار، و چشم بینا و گوش شنوا که خدا نصیبتان کرده، هم به آیات الهی ایمان می‌آورند و هم در اعمال صالح خود، آن را به کار می‌گیرند و چه جالب است که: آنها «عَذَابُ أَلِيمٍ» داشتند و اینها «جَنَّاتُ نَعِيمٍ» دارند.



مهمتر این که: این باغهای پر نعمت بهشتی، برای آنها جاودانه است «همیشه در آن خواهند ماند» «خَالِدِينَ فِيهَا».

«این وعده مسلّم الهی است، وعده‌ای تخلف‌ناپذیر» «وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا».

و خداوند نه وعده دروغین می‌دهد، و نه از وفای به وعده‌های خود، عاجز است؛ چرا که «او عزیز و قدرتمند، و حکیم و آگاه است» «وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

این نکته قابل دقت است که: در مورد مستکبران، «عذاب» به صورت مفرد ذکر شده، و در مورد مؤمنان صالح العمل، «جَنّات» به صورت جمع؛ چرا که رحمت خدا همواره بر غضبش پیشی گرفته.

تأکید بر خلود و وعده حق الهی، نیز تأکیدی بر همین فزونی «رحمت» بر «غضب» است.

«نَعِيم» که از ماده «نعمت» است، معنی گسترده‌ای دارد که همه انواع نعمت‌های مادی و معنوی را شامل می‌شود، حتی نعمت‌هایی که برای ما محبوسان زندان تن در این دنیا قابل درک نیست «راغب» در «مفردات» می‌گوید: «نَعِيم» به معنی «نعمت بسیار» است (النَّعِيمُ النَّعْمَةُ الْكَثِيرَةُ).

نکته‌ها:

۱- تحریم غنا

بدون شک، «غنا» به طور اجمال، از نظر مشهور علمای شیعه حرام است و شهرتی در سر حدّ اجماع و اتفاق دارد.

بسیاری از علمای اهل سنت نیز، بر این عقیده تأکید کرده‌اند، هر چند بعضی از آنها استثناهائی برای آن قائل

شده‌اند، و شاید بعضی از این استثناها، در حقیقت استثنا نباشد و خارج از موضوع «غنا» محسوب شود (و به اصطلاح تخصصاً خارج است).

«قرطبی» در ذیل آیات مورد بحث، در همین زمینه چنین می‌گوید: «غنا» معمول در میان گروهی از مردم، هر گاه مشتمل بر اشعار عاشقانه درباره «زنان» و توصیف زیبایی‌های آنان، و ذکر شراب و محرمات دیگر باشد، همه «علما» در حرمت آن متفقند؛ چرا که مصداق «لهو و غنا» مذموم می‌باشد، و اما اگر از این امور خالی گردد، مختصری از آن در اعیاد و جشن‌های زفاف جائز است، و همچنین برای نشاط بخشیدن به هنگام انجام کارهای مشکل، - آن گونه که در «تاریخ اسلام» در مسأله حفر «خندق» آمده، و یا اشعاری که «انجشه» به هنگام حرکت قافله به سوی «مکه» در «حجة الوداع» برای تحریک «شتران» می‌خوانده است - اما آنچه امروز در میان «صوفیه» معمول است که انواع آلات طرب را در این زمینه به کار می‌برند حرام است.^۵

آنچه را که «قرطبی» به صورت استثنا بیان کرده، از قبیل خواندن «حدی» (آواز مخصوص) برای شتران، یا اشعار مخصوصی که مسلمانان با آهنگ به هنگام حفر «خندق» می‌خواندند، به احتمال قوی اصلاً جزء غنا نبوده و نیست، و شبیه اشعاری است که گروهی با آهنگ مخصوص در راهپیمائی‌ها یا مجالس جشن و عزاداری مذهبی می‌خوانند.

در منابع اسلامی، دلائل زیادی بر تحریم «غنا» در دست است، از جمله، آیه فوق: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ ...» و بعضی دیگر از آیات قرآن که حداقل

۵ تفسیر «قرطبی»، جلد ۷، صفحه ۵۱۳۶.

طبق روایاتی که در تفسیر این آیات وارد شده بر «غنا»
تطبیق گردیده، و یا «غنا» از مصادیق آن شمرده شده
است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که در
تفسیر آیه: «وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّور»^۶

فرمود: قَوْلُ الزُّورِ الْغِنَا: «سَخَنَ بَاطِلُ هِمَانِ غِنَا اسْت».^۷
و نیز همان امام علیه السلام در تفسیر آیه: «وَالَّذِينَ
لَا يَشْهَدُونَ الزُّور»^۸ فرمود: «منظور از آن غنا است».^۹

و در تفسیر همین آیه مورد بحث، روایات متعددی از
امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و امام علی
بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده است که یکی از
مصادق‌های «لهو الحديث» را که موجب «عذاب مهین»
است غنا معرفی کرده‌اند.^{۱۰}

علاوه بر این، روایات فراوان دیگری - منهای تفسیر
آیات - در منابع اسلامی دیده می‌شود که تحریم غنا را به
طور مؤکد بیان می‌کند.

در حدیثی که از «جابر بن عبدالله» از پیامبر صلی الله
علیه و آله نقل شده می‌خوانیم: كَانَ إِبْلِيسُ أَوَّلَ مَنْ تَغَنَّى:
«شیطان اولین کسی بود که غنا خواند».^{۱۱}

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام چنین
آمده است: بَيَّتَ الْغِنَاءُ لَا تُؤْمَنُ فِيهِ الْفَجِيعَةُ، وَ لَا تُجَابُ فِيهِ
الدَّعْوَةُ، وَ لَا يَدْخُلُهُ الْمَلَكُ: «خانه‌ای که در آن غنا باشد،
ایمن از مرگ و مصیبت دردناک نیست، دعا در آن به

۶ حج، آیه ۳۰.

۷ «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۲۲۵.

۸ «فرقان آیه ۷۲».

۹ «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۲۲۵ - ۲۲۷ و ۲۳۱ باب ۹۹ تحریم الغنا.

۱۰ «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۲۲۵ - ۲۲۷ و ۲۳۱ باب ۹۹ تحریم الغنا.

۱۱ «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۲۲۵ - ۲۲۷ و ۲۳۱ باب ۹۹ تحریم الغنا.

اجابت نمی‌رسد، و «فرشتگان» وارد آن نمی‌شوند».^{۱۲}
و در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام
می‌خوانیم: الْغِنَاءُ يُورِثُ النِّفَاقَ وَ يُعَقِّبُ الْفَقْرَ: «غنا، روح
نفاق را پرورش می‌دهد و فقر و بدبختی می‌آفریند».^{۱۳}
در حدیث دیگر که از امام صادق علیه السلام نقل
شده، از جمله کسانی را که ملعون و دور از رحمت خدا
شمرده است، زن خواننده، کسی که اجرتی به او می‌دهد
و کسی که آن پول را مصرف می‌نماید! (الْمُعْتَبَةُ مَلْعُونَةٌ،
وَمَنْ أَدَّاهَا مَلْعُونٌ، وَ أَكَلَ كَسْبَهَا مَلْعُونٌ).^{۱۴}
در منابع معروف «اهل سنت» نیز روایات متعددی در
این زمینه نقل شده است.

از جمله، روایتی است که «در المثنوی» از جمع کثیری
از محدثین، از «ابی امامه» از پیغمبر گرامی اسلام صلی
الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: لَا يَحِلُّ تَعْلِيمُ الْمُغْنِيَّاتِ
و لَا بَيْعُهُنَّ وَ أَثْمَانُهُنَّ حَرَامٌ: «تعلیم زنان خواننده حلال
نیست، همچنین خرید و فروش این کنیزان، و چیزی که
در مقابل آن گرفته می‌شود نیز حرام است».^{۱۵}
نظیر همین معنی را نویسنده «التاج» از «ترمذی» و
«امام احمد» نقل کرده است.^{۱۶}

«ابن مسعود» از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند
که: الْغِنَاءُ يُنْبِتُ النِّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الْبَقْلَ: «غنا
روح نفاق را در قلب پرورش می‌دهد، همان گونه که
آب گیاه را»!^{۱۷}

۱۲ «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۲۲۵ - ۲۳۰.

۱۳ «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۲۲۵ - ۲۳۰.

۱۴ «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۳۲۸.

۱۵ «در المثنوی»، ذیل آیه مورد بحث.

۱۶ «التاج»، جلد ۵، صفحه ۲۸۷.

۱۷ تفسیر «روح المعانی»، ذیل آیه مورد بحث.

روی هم رفته، روایاتی که در این زمینه نقل شده است به قدری زیاد است که به حدّ تواتر می‌رسد، و به همین دلیل اکثر «علمای اسلام» فتوا به حرمت داده‌اند علاوه بر «علمای شیعه» که تقریباً در این سخن اتفاق نظر دارند، تحریم آن از «ابوحنیفه» نیز نقل شده است، و هنگامی که از «احمد»، پیشوای معروف «اهل سنت» درباره «غنا» سؤال کردند در پاسخ گفت: **يُثْبِتُ النَّفَاقَ**: «روح نفاق را در آدمی می‌رویانند»!

و «مالک»، پیشوای دیگر «اهل سنت» در پاسخ این سؤال گفت: **يَفْعَلُهُ الْفُسَّاقُ**: «مردم فاسق به دنبال آن می‌روند»!

و «شافعی» تصریح کرده است: شهادت اصحاب غنا قبول نیست، و این خود دلیل بر فسق آنها است.

از «اصحاب شافعی» نیز نقل شده که فتوای «شافعی» را تحریم می‌دانند، بر خلاف آنچه بعضی پنداشته‌اند.^{۱۸}

۲- غناء چیست؟

در حرمت غناء، چندان مشکلی وجود ندارد، مشکل تشخیص موضوع غناء است.

آیا هر صوت خوش و زیبایی «غنا» است؟ مسلماً چنین نیست، زیرا در روایات اسلامی آمده، و سیره مسلمین نیز حکایت می‌کند که قرآن و اذان و مانند آن را با صدای خوش و زیبا بخوانید.

آیا «غنا» هر صدائی است که در آن «ترجیع» (رفت و آمد صدا در حنجره و به اصطلاح غلط دادن) باشد؟ آن نیز ثابت نیست.

آنچه از مجموع کلمات «فقهاء» و سخنان «اهل سنت»،

۱۸ * روح المعانی، ذیل آیات مورد بحث.

در این زمینه می‌توان استفاده کرد، این است: «غناء»، آهنگهای طرب‌انگیز و لهو و باطل است.

و به عبارت روشن‌تر: «غناء» آهنگ‌هایی است که متناسب مجالس فسق و فجور و اهل گناه و فساد می‌باشد. و باز به تعبیر دیگر: «غناء» به صوتی گفته می‌شود که قوای شهوانی را در انسان تحریک می‌نماید، و انسان در آن حال احساس می‌کند: اگر در کنار آن صدا، شراب و فساد جنسی نیز باشد کاملاً مناسب است!

این نکته نیز، قابل توجه است که: گاه، یک «آهنگ» هم خودش غنا و لهو و باطل است و هم محتوای آن، به این ترتیب که: اشعار عشقی و فسادانگیز را با آهنگ‌های مطرب بخوانند، و گاه، تنها آهنگ، «غنا» است، به این ترتیب که اشعار پر محتوا، یا آیات قرآن و دعاء و مناجات را به آهنگی بخوانند که مناسب مجالس عیاشان و فاسدان است، و در هر دو صورت حرام می‌باشد (دقت کنید).

ذکر این نکته، نیز لازم است که گاه، برای «غنا» دو رقم معنی ذکر می‌شود:

«معنی عام» و «معنی خاص»، معنی خاص، همان است که در بالا گفتیم یعنی آهنگ‌های تحریک شهوات و متناسب مجالس فسق و فجور.

ولی معنی عام، هرگونه صوت زیبا است، و لذا آنها که «غنا» را به معنی عام تفسیر کرده‌اند برای آن دو قسم قائل شده‌اند «غناى حلال» و «غناى حرام».

منظور از غناى حرام همان است که در بالا گفته شد و منظور از غناى حلال صدای زیبا و خوشی است که مفسده‌انگیز نباشد، و متناسب با مجالس فسق و فجور نگردد.



بنابراین، در اصل تحریم «غنا» تقریباً اختلافی نیست، اختلاف در نحوه تفسیر آن است.

البته «غنا» مصادیق مشکوکی نیز دارد (مانند همه مفاهیم دیگر) که انسان به راستی نمی‌داند فلان صوت، مناسب مجالس فسق و فجور است یا نه؟ و در این صورت، به حکم اصل برائت، محکوم به حلیت است (البته بعد از آگاهی کافی از مفهوم عرفی غنا طبق تعریف فوق).

و از اینجا روشن می‌شود، صداها و آهنگهای حماسی که متناسب میدانهای نبرد و یا ورزش و یا مانند آن است دلیلی بر تحریم آن نیست.

البته در زمینه غنا بحثهای دیگری نیز وجود دارد از قبیل پاره‌ای از استثناها که بعضی برای آن قائل شده‌اند، و جمعی آن را انکار کرده‌اند، و مسائل دیگر که باید در کتب فقهی از آن سخن گفت.

آخرین سخنی که در اینجا ذکر آن را لازم می‌دانیم، این است که: آنچه در بالا گفتیم، مربوط به خوانندگی است و اما استفاده از آلات موسیقی و حرمت آن بحث دیگری دارد که از موضوع این سخن خارج است.

۳- فلسفه تحریم غنا

دقت در مفهوم «غنا» با شرائطی که در شرح موضوع آن گفتیم، فلسفه تحریم آن را به خوبی روشن می‌سازد. در یک بررسی کوتاه به مفساد زیر برخورد می‌کنیم: الف: تشویق به فساد اخلاق- تجربه نشان داده است- و تجربه بهترین شاهد و گواه است- که بسیاری افراد تحت تأثیر آهنگهای غناء، راه تقوا و پرهیزکاری را رها کرده، و به شهوات و فساد روی می‌آورند.

مجلس غنا معمولاً مرکز انواع مفسد است و آنچه به این مفسد دامن می‌زند، همان «غناء» است.

در بعضی از گزارش‌هایی که در «جرائد» خارجی آمده، می‌خوانیم: در مجلسی که گروهی از «دختران» و «پسران» بودند، و آهنگ خاصی از غناء در آنجا اجرا شد آن چنان هیجانی به «دختران» و «پسران» دست داد که: به یکدیگر حمله‌ور شدند و فجایع زیادی به بار آوردند که، قلم از ذکر آن شرم دارد.

در تفسیر «روح المعانی»، سخنی از یکی از سران «بنی امیه» نقل می‌کند که، به آنها می‌گفت: از «غنا» پرهیزید که: حیا را کم می‌کند، شهوت را می‌افزاید شخصیت را در هم می‌شکند، جانشین شراب می‌شود، و همان کاری را می‌کند که مستی انجام می‌دهد.^{۱۹} و این، نشان می‌دهد: حتی آنها نیز به مفسد آن پی برده بودند.

و اگر می‌بینیم در روایات اسلامی کراراً آمده است: «غنا» روح نفاق را در قلب پرورش می‌دهد، اشاره به همین حقیقت است، روح نفاق همان روح آلودگی به فساد و کناره‌گیری از تقوا و پرهیزکاری است. و نیز اگر در روایات آمده است: «فرشتگان» در خانه‌ای که «غنا» در آن است وارد نمی‌شوند، به خاطر همین آلودگی به فساد است، چرا که «فرشتگان» پاکند و طالب پاکیند، و از این محیط‌های آلوده بیزارند.

ب- غافل شدن از یاد خدا- تعبیر به «لهو» که در تفسیر «غنا» در بعضی از روایات اسلامی آمده است، اشاره به همین حقیقت است که: غناء انسان را آن چنان

۱۹ تفسیر «روح المعانی»، جلد ۲۱، صفحه ۶۰.



مست شهوات می‌کند که از یاد خدا غافل می‌سازد.
 در آیات فوق خواندیم: «لهو الحديث»، یکی از عوامل
 «ضلالت» از «سبیل الله» است، و موجب «عذاب الیم».
 در حدیثی از علی علیه السلام می‌خوانیم: **كُلُّ مَا أَلْهَى**
عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَهُوَ مِنَ الْمَيْسِرِ: «هر چیزی که انسان را از یاد
 خدا غافل کند (و در شهوات فرو برد) آن در حکم قمار
 است».^{۲۰}

ج- آثار زیانبار بر اعصاب- «غنا و موسیقی» در
 حقیقت، یکی از عوامل مهم تخذیر اعصاب است، و به
 تعبیر دیگر: مواد مخدر گاهی، از طریق دهان و نوشیدن
 وارد بدن می‌شوند، (مانند شراب).
 و گاه، از طریق بوئیدن و حس شامه (مانند هروئین).
 و گاه، از طریق تزریق (مانند مرفین).
 و گاه، از طریق حس سامعه است (مانند غنا).
 به همین جهت گاهی «غنا» و آهنگهای مخصوص،
 چنان افراد را در نشئه فرو می‌برد، که حالتی شبیه به
 مستی به آنها دست می‌دهد، البته گاه، به این مرحله
 نمی‌رسد اما در عین حال تخذیر خفیف ایجاد می‌کند.
 و به همین دلیل، بسیاری از مفاسد مواد مخدر، در غنا
 وجود دارد، خواه تخذیر آن خفیف باشد یا شدید.
 «توجه دقیق به بیوگرافی مشاهیر موسیقی‌دانان، نشان
 می‌دهد: در دوران عمر، به تدریج دچار ناراحتیهای
 روحی گردیده‌اند، تا آنجا که رفته، رفته اعصاب خود
 را از دست داده، عده‌ای مبتلا به بیماریهای روانی شده،
 گروهی مشاعر خود را از کف داده، و به دیار جنون
 رهسپار شده‌اند، دسته‌ای فلج و ناتوان گردیده و بعضی

۲۰ «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۲۳۵.

هنگام نواختن موسیقی، درجه فشار خونشان بالا رفته و دچار سکنه ناگهانی شده‌اند».^{۲۱}

در بعضی از کتبی که در زمینه آثار زیانبار موسیقی بر اعصاب آدمی، نوشته شده است، حالات جمعی از «موسیقی دانان» و «خوانندگان» معروف آمده است که به هنگام اجرای برنامه، گرفتار سکنه و مرگ ناگهانی شده، و در همان مجلس جان خود را از دست داده‌اند.^{۲۲}

کوتاه سخن این که: آثار زیان‌بخش «غنا و موسیقی» بر اعصاب تا سر حد تولید جنون، و بر قلب و فشار خون، و تحریکات نامطلوب دیگر به حدی است که نیاز به بحث زیادی ندارد.

از آمارهایی که از مرگ و میرها، در عصر ما تهیه شده چنین استفاده می‌شود که: مرگ‌های ناگهانی نسبت به گذشته افزایش زیادی یافته است، عوامل این افزایش را امور مختلفی ذکر کرده‌اند، از جمله افزایش غنا و موسیقی در سطح جهان.

د- غنا یکی از ابزار کار استعمار

استعمارگران جهان، همیشه از بیداری مردم، مخصوصاً نسل جوان، وحشت داشته‌اند، به همین دلیل، بخشی از برنامه‌های گسترده آنها برای ادامه استعمار، فرو بردن جامعه‌ها در غفلت و بی‌خبری و ناآگاهی و گسترش انواع سرگرمی‌های ناسالم است.

امروز، مواد مخدر، تنها جنبه تجارتي ندارد، بلکه یکی از ابزار مهم سیاست‌های استعماری است: ایجاد مراکز فحشاء، کلوپ‌های قمار و همچنین سرگرمی‌های ناسالم

۲۱ «تأثیر موسیقی بر روان و اعصاب»، صفحه ۲۶.

۲۲ «تأثیر موسیقی بر روان و اعصاب»، صفحه ۹۲.

دیگر، و از جمله توسعه غنا و موسیقی، یکی از مهمترین ابزاری است که آنها برای تخدیر افکار مردم بر آن اصرار دارند، و به همین دلیل قسمت عمده وقت «رادیوهای» جهان را موسیقی تشکیل می‌دهد، و از برنامه‌های عمده «وسائل ارتباط جمعی» همین موضوع است.

﴿۱۰﴾ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَإِ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ
﴿۱۱﴾ هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

ترجمه:

۱۰- (او) آسمان‌ها را بدون ستونی که آن را ببینید آفرید، و در زمین کوه‌هایی افکند تا شما را نلرزاند (و جایگاه شما آرام باشد) و از هرگونه جنبنده‌ای روی آن منتشر ساخت، و از آسمان، آبی نازل کردیم و به وسیله آن در روی زمین انواع گوناگونی از جفتهای گیاهان پر ارزش رویاندیم.

۱۱- این آفرینش خداست؛ اما به من نشان دهید (معبودانی) غیر او چه چیز را آفریده‌اند؟! ولی ظالمان در گمراهی آشکارند.

تفسیر:

این آفرینش خدا است، دیگران چه آفریده‌اند؟

به دنبال بحثی که پیرامون قرآن، و ایمان به آن، در آیات گذشته بود، در دو آیه مورد بحث از دلایل توحید که یکی دیگر از اساسی‌ترین اصول اعتقادی است سخن می‌گوید.

در آیه نخست به پنج قسمت از آفرینش «پروردگار»

که پیوند ناگسستنی با هم دارند (آفرینش آسمان، و معلق بودن کرات در فضا، و نیز آفرینش کوه‌ها برای حفظ ثبات زمین، و سپس آفرینش جنبندگان، و بعد از آن آب و گیاهان که وسیله تغذیه آنها است) اشاره می‌کند. می‌فرماید: «خداوند آسمان‌ها را بدون ستونی که آن را ببینید آفرید» «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا».

«عَمَد» (بر وزن قمر) جمع «عمود» به معنی ستون است، و مقید ساختن آن به «تَرَوْنَهَا»، دلیل بر این است که: آسمان ستون‌های مرئی ندارد، مفهوم این سخن آنست که: ستون‌هایی دارد اما قابل رؤیت نیست، و چنان که پیش از این هم در تفسیر سوره «رعد» گفته‌ایم، این تعبیر، اشاره لطیفی است به قانون «جاذبه و دافعه»، که همچون ستونی بسیار نیرومند اما نامرئی، کرات آسمانی را در جای خود نگه داشته.

در حدیثی که «حسین بن خالد» از «امام علی بن موسی الرضا» علیه السلام نقل کرده، به این معنی تصریح شده است، فرمود: سُبْحَانَ اللَّهِ، أَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا؟ قُلْتُ بَلَى، فَقَالَ: ثُمَّ عَمَدٌ وَلَكِنْ لَا تَرَوْنَهَا: «منزه است خدا، آیا خداوند نمی‌فرماید، بدون ستونی که آن را مشاهده کنید؟ راوی می‌گوید: عرض کردم آری، فرمود: پس ستون‌هایی هست ولی شما آن را نمی‌بینید!». ۲۳ - ۲۴
به هر حال، جمله فوق، یکی از معجزات علمی قرآن مجید است که شرح بیشتر آن را در ذیل آیه ۲ سوره «رعد» (جلد ۱۰، صفحه ۱۱۰) آوردیم.

سپس، درباره فلسفه «آفرینش کوه‌ها» می‌گوید:

۲۳ تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۲۷۸.

۲۴ آنها که آیه فوق را دلیل بر نفی مطلق ستون گرفته‌اند، مجبورند تقدیم و تأخیر در آیه قائل شوند و بگویند: در اصل چنین بوده: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ تَرَوْنَهَا بِغَيْرِ عَمَدٍ» و این مسلماً بر خلاف ظاهر است.

«خداوند در زمین کوه‌هایی افکند تا شما را مضطرب و متزلزل نکند» «وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ»^{۲۵}.
این آیه، که نظائر فراوانی در قرآن دارد، نشان می‌دهد: «کوه‌ها» وسیله ثبات زمینند، امروز از نظر علمی نیز این حقیقت ثابت شده که «کوه‌ها» از جهات متعددی مایه ثبات زمین هستند.

از این نظر که: ریشه‌های آنها به هم پیوسته و همچون زره محکمی، «کره زمین» را در برابر فشارهایی که از حرارت درونی ناشی می‌شود، حفظ می‌کنند، و اگر آنها نبودند «زلزله‌های» ویرانگر آن قدر زیاد بود که شاید مجالی به انسان برای زندگی نمی‌داد.

و از این نظر که: این قشر محکم در برابر فشار «جاذبه ماه و خورشید» مقاومت می‌کند که اگر «کوه‌ها» نبود، جزر و مد عظیمی در پوسته خاکی زمین به وجود می‌آمد، که بی‌شبهت به «جزر و مد دریاها» نبود، و زندگی را بر انسان ناممکن می‌ساخت.

و از این نظر که: فشار طوفان‌ها را در هم می‌شکنند، و تماس هوای مجاور زمین را به هنگام حرکت وضعی زمین، به حداقل می‌رساند که اگر نبود صفحه زمین همچون کویرهای خشک، در تمام طول شب و روز، صحنه طوفان‌های مرگبار و بادهای در هم کوبنده بود.^{۲۶}
حال که، نعمت آرامش آسمان به وسیله ستون نامرئیش، و آرامش زمین به وسیله کوه‌ها تأمین شد، نوبت به آفرینش موجودات زنده و آرامش آنها می‌رسد

۲۵ «تَمِيدٌ» از ماده «مَیَد» (بر وزن صید) به معنی تزلزل و اضطراب اشیاء عظیم است، و جمله «أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ» در تقدیر «لِئَلَّا تَمِيدَ بِكُمْ» بوده است.
۲۶ توضیح بیشتر درباره فوائد کوه‌ها را در جلد ۱۰، صفحه ۱۱۳ به بعد مطالعه فرمائید.

که در محیطی آرام، بتوانند قدم به عرصه حیات بگذارند، می‌گوید: «و در روی زمین از هر جنبه‌ای منتشر ساخت» «وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ».

تعبیر به «مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ»، اشاره به تنوع حیات و زندگی در چهره‌های مختلف است، از جنبندگانی که از کوچکی با چشم عادی دیده نمی‌شوند، و سرتاسر محیط ما را پُر کرده‌اند، گرفته، تا جنبندگان غول‌پیکری که عظمت آنها انسان را در وحشت فرو می‌برد.

همچنین جنبندگان به رنگهای مختلف و چهره‌های کاملاً متفاوت، آبزیان، هوازیان، پرندگان، خزندگان، و حشرات گوناگون، و مانند آنها که هر کدام برای خود عالمی دارند، و مسأله حیات را در صدها هزار آئینه منعکس می‌سازند.

اما پیدا است: این جنبندگان، نیاز به آب و غذا دارند، لذا در جمله‌های بعد، به این دو موضوع اشاره کرده، می‌گوید: «از آسمان آبی فرستادیم و به وسیله آن، در روی زمین، انواع گوناگونی از جفت‌های گیاهان پر ارزش رویاندیم» «و أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ».

به این ترتیب، اساس زندگی همه جنبندگان، مخصوصاً انسان را که آب و گیاه تشکیل می‌دهد، بیان می‌کند، سفره‌ای است گسترده با غذاهای متنوع در سرتاسر روی زمین، که هر یک از آنها از نظر آفرینش، دلیلی است بر عظمت و قدرت پروردگار.

قابل توجه این که: در بیان آفرینش سه قسمت نخست، افعال به صورت غائب ذکر شده، ولی به مسأله نزول باران و پرورش گیاهان که می‌رسد، افعال را به صورت متکلم بیان کرده، می‌فرماید: «ما از «آسمان» آبی



فرستادیم، و ما در «زمین» گیاهانی رویاندیم». این، خود، یکی از فنون فصاحت است که، به هنگام ذکر امور مختلف، آنها را در دو یا چند شکل متنوع بیان کنند، تا شنونده هیچ گونه احساس خستگی نکند. به علاوه، این تعبیر نشان می‌دهد: نزول باران و پرورش گیاهان مورد توجه خاصی بوده است. این آیه، بار دیگر به «زوجیت در جهان گیاهان» اشاره می‌کند که، آن نیز از معجزات علمی قرآن است؛ چرا که در آن زمان، زوجیت (وجود جنس نر و ماده) در جهان گیاهان به طور گسترده ثابت نشده بود، و قرآن از آن پرده برداشت.^{۲۷} ضمناً، توصیف زوج‌های گیاهان به «کریم» اشاره به انواع مواهبی است که در آنها وجود دارد.

بعد از ذکر عظمت خداوند در جهان آفرینش، و چهره‌های مختلفی از خلقت روی سخن را به مشرکان کرده و آنها را مورد بازخواست قرار می‌دهد، می‌گوید: «این آفرینش خدا است، اما به من نشان دهید! معبودانی که غیر او هستند، چه چیز را آفریده‌اند؟! «هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ».

مسلماً، آنها نمی‌توانستند ادعا کنند بعضی از مخلوقات این جهان، مخلوق بتها هستند، بنابراین، آنها به توحید خالقیت معترف بودند، با این حال چگونه می‌توانستند، شرک در عبادت را توجیه کنند؟ چرا که «توحید خالقیت» دلیل بر «توحید ربوبیت» و یگانگی مدبر عالم، و آن هم دلیل بر «توحید عبودیت» است.

۲۷ شرح بیشتر پیرامون این مسأله را می‌توانید در جلد ۱۵، ذیل آیه ۷ سوره «شعراء» مطالعه فرمائید.

لذا، در پایان آیه، عمل آنها را منطبق بر ظلم و ضلال
شمرده می‌گوید: «ولی ظالمان در گمراهی آشکارند» بَلِ
الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ.

می‌دانیم: «ظلم» معنی گسترده‌ای دارد، که شامل قرار
دادن هر چیز در غیر محل می‌شود، و از آنجا که مشرکان،
عبادت و گاه تدبیر جهان را در اختیار بتها می‌گذاشتند،
مرتکب بزرگترین ظلم و ضلالت بودند.

در ضمن، تعبیر فوق، اشاره لطیفی است به ارتباط
«ظلم» و «ضلالت»، زیرا هنگامی که انسان موقعیت
موجودات عینی را در جهان نشناسد، یا بشناسد و رعایت
نکند و هر چیز را در جای خویش نبیند، مسلماً این ظلم
سبب ضلالت و گمراهی او خواهد شد.

﴿۱۲﴾ وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ
يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ
﴿۱۳﴾ وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ
بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ

﴿۱۴﴾ وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى
وَهْنٍ وَ فِصَالَهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ
الْمَصِيرُ

﴿۱۵﴾ وَ إِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ
عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ
مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

ترجمه:

۱۲- ما به «لقمان» حکمت دادیم؛ (و به او گفتیم) شکر
خدا را به جای آور، هر کس شکرگزاری کند، تنها به
سود خویش شکر کرده؛ و آن کس که کفران کند، (زیانی
به خدا نمی‌رساند)؛ چرا که خداوند بی نیاز و ستوده

است.

۱۳- (به خاطر بیاور) هنگامی را که «لقمان» به فرزندش - در حالی که او را موعظه می‌کرد- گفت: «پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است».

۱۴- و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش او را با ناتوانی روی ناتوانی حمل کرد، و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می‌یابد؛ (آری به او توصیه کردیم) که برای من و برای پدر و مادرت شکر به جا آور که بازگشت (همه) به سوی من است!

۱۵- و هر گاه آن دو تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری (بلکه می‌دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن، ولی با آن دو در دنیا به طرز شایسته‌ای رفتار کن؛ و از راه کسانی پیروی کن که توبه کنان به سوی من آمده‌اند؛ سپس بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه عمل می‌کردید آگاه می‌کنم.

تفسیر:

احترام پدر و مادر!

به تناسب بحثهای گذشته پیرامون توحید و شرک و اهمیت و عظمت قرآن و حکمتی که در این کتاب آسمانی به کار رفته، در آیات مورد بحث و چند آیه بعد از آن، سخن از «لقمان حکیم» و بخشی از اندرزهای مهم این مرد الهی در زمینه توحید و مبارزه با شرک به میان آمده، و مسائل مهم اخلاقی که در اندرزهای «لقمان» به فرزندش منعکس است نیز بازگو شده است. این «اندرزهای ده گانه» که در طی چهار آیه بیان شده، هم مسائل اعتقادی را به طرز جالبی بیان می‌کند،

هم اصول وظایف دینی، و هم مباحث اخلاقی را. در این که: «لقمان» که بود؟ و چه ویژگی‌هایی داشت؟ در بحث نکات به خواست خدا سخن خواهیم گفت، ولی، در اینجا همین اندازه می‌گوئیم: قرائن نشان می‌دهد، او پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، بلکه مردی بود وارسته و مہذب، که در میدان مبارزه با هوای نفس، پیروز شده، و خداوند نیز چشمه‌های علم و حکمت را در قلب او گشوده بود.

در عظمت مقام او همین بس که خدا اندرزهایش را در کنار سخنان خود قرار داده، و در لابلای آیات قرآن ذکر فرموده است، آری هنگامی که قلب انسان بر اثر پاکی و تقوا به نور حکمت روشن گردد، سخنان الهی بر زبانش جاری می‌شود، و همان را می‌گوید، که خدا می‌گوید، و آن گونه می‌اندیشد که خدا می‌پسندد!

با این توضیح کوتاه، به تفسیر آیات باز می‌گردیم. در نخستین آیه می‌فرماید: «ما به لقمان حکمت دادیم، و به او گفتیم: برای خدا شکرگزاری کن، زیرا هر کس، شکر نعمت او را ادا کند، تنها به سود خویش شکر کرده، و هر کس کفران کند، زیانی به خدا نمی‌رساند، چرا که خداوند، بی‌نیاز و ستوده است»

«وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ إِشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ»^{۲۸}
در این که: «حکمت» چیست؟ باید گفت: برای

۲۸ در این که: جمله «أَنْ إِشْكُرْ لِلَّهِ»، چیزی در تقدیر دارد یا نه؟ در میان مفسران گفتگو است:

بعضی معتقدند جمله «قُلْنَا لَهُ» قبل از آن در تقدیر است، و بعضی می‌گویند: نیازی به تقدیر نیست، و «أَنْ» در جمله «أَنْ إِشْكُرْ» تفسیریه است، چرا که شکرگزاری خود عین حکمت است و حکمت عین آن (هر دو تفسیر قابل قبول است).



«حکمت» معانی فراوانی ذکر کرده‌اند، مانند «شناخت اسرار جهان هستی»، «آگاهی از حقایق قرآن»، «رسیدن به حق از نظر گفتار و عمل» و «معرفت و شناسائی خداوند». اما همه این معانی را می‌توان یک جا جمع کرده و در تفسیر حکمت چنین گفت: حکمتی که قرآن از آن سخن می‌گوید و خداوند به «لقمان» عطا فرموده بود: «مجموعه‌ای از معرفت و علم، و اخلاق پاک و تقوا و نور هدایت بوده است».

در حدیثی از امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌خوانیم، که: در تفسیر این آیه برای «هشام بن حکم» فرمود: «مراد از حکمت، فهم و عقل است».^{۲۹}

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه می‌خوانیم: أَوْتِيَ مَعْرِفَةَ إِمَامٍ زَمَانِهِ: «حکمت این است که لقمان نسبت به امام و رهبر الهی عصر خود آگاهی داشت».^{۳۰}

روشن است، هر یک از اینها یکی از شاخه‌های مفهوم وسیع حکمت محسوب می‌شود، و با هم منافاتی ندارد. به هر حال، «لقمان» به خاطر داشتن این حکمت، به شکر پروردگارش پرداخت او هدف نعمت‌های الهی و کاربرد آن را می‌دانست، و درست آنها را در همان هدفی که برای آن آفریده شده بودند، به کار می‌بست، و اصلاً حکمت همین است: «به کار بستن هر چیز در جای خود».

بنابراین «شکر» و «حکمت» به یک نقطه باز می‌گردند. ضمناً، نتیجه «شکر» و «کفران» نعمت‌ها در آیه به این

^{۲۹} «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۳، کتاب العقل و الجهل، حدیث ۱۲.

^{۳۰} «نور النقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۹۶.

صورت بیان شده که:

«شکر نعمت به سود خود انسان» و «کفران نعمت نیز به زیان خود او است»؛ چرا که خداوند از همگان بی نیاز است، اگر همه ممکنات، شکرگزاری کنند چیزی بر عظمتش افزوده نمی‌شود، و «اگر جمله کاینات کافر گردند، بر دامن کبریايش ننشینند گرد»!

«لام» در جمله «أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ» لام اختصاص است و «لام» در «لِنَفْسِهِ» لام نفع است، بنابراین، سود شکرگزاری که همان دوام نعمت، و افزایش آن، به اضافه ثواب آخرت است، عائد خود انسان می‌شود، همان گونه که زیان کفران فقط دامن خودش را می‌گیرد.

تعبیر به «عَنْي حَمِيدٌ»، اشاره به این است که: شکرگزار در برابر افراد عادی، یا چیزی به بخشنده نعمت می‌دهد، و یا اگر چیزی نمی‌دهد، با ستایش او مقامش را در انظار مردم بالا می‌برد، ولی در مورد خداوند هیچ یک از این دو معنی ندارد، او از همگان بی نیاز است، و شایسته ستایش همه ستایشگران، فرشتگان حمد او می‌گویند و تمام ذرات موجودات به تسبیح و حمد او مشغولند و اگر انسانی به زیان قال، کفران کند، کمترین اثری ندارد، حتی ذرات وجود خودش، به زیان حال مشغول حمد و ثنای اویند!

قابل توجه است که: «شکر» با «صیغه مضارع» که نشانه تداوم و استمرار است بیان شده، و «کفر» با «صیغه ماضی» که حتی بر یک مرتبه نیز صادق است، اشاره به این که: کفران حتی برای یک بار ممکن است عواقب دردناکی بار آورد، اما شکرگزاری لازم است مستمر و مداوم باشد، تا انسان مسیر تکاملی خود را طی کند.

بعد از معرفی «لقمان» و مقام علم و حکمت او، به نخستین اندرز وی که در عین حال مهمترین توصیه به فرزندش می‌باشد، اشاره کرده چنین می‌فرماید:

«به خاطر بیاور هنگامی را که لقمان به فرزندش، در حالی که او را موعظه می‌کرد، گفت: پسر من! هیچ چیز را شریک خدا قرار مده! که شرک، ظلم عظیمی است» «وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ».

«حکمت لقمان» ایجاب می‌کند: قبل از هر چیز، به سراغ اساسی‌ترین مسأله عقیدتی برود و آن مسأله «توحید» است، توحید در تمام زمینه‌ها و ابعاد، زیرا هر حرکت تخریبی و ضد الهی از شرک سرچشمه می‌گیرد، از دنیا پرستی، مقام پرستی، هوا پرستی، و مانند آن، که هر کدام شاخه‌ای از شرک محسوب می‌شود.

همان‌گونه که اساس تمام حرکتهای صحیح و سازنده، توحید است، یعنی تنها دل به خدا بستن، سر بر فرمان او نهادن، از غیر او بریدن و همه بتها را در آستان کبریائی او در هم شکستن!

قابل توجه این که: «لقمان حکیم»، دلیل بر نفی شرک را این ذکر می‌کند که:

«شرک ظلم عظیم» است، آن هم با تعبیری که از چند جهت، تأکید در بر دارد.^{۳۱}

و چه ظلمی از این بالاتر که، هم در مورد خدا انجام گرفته، که موجود بی ارزشی را همتای او قرار دهند، هم درباره خلق خدا، که آنها را به گمراهی بکشانند و با اعمال جنایت‌بار خود آنها را مورد ستم قرار دهند، و هم درباره خویشتن که از اوج عزت عبودیت پروردگار، به قعر درّه ذلت پرستش غیر او ساقط کنند!

۳۱ «ان» و «لام» و «جمله اسمیه»، هر کدام یکی از اسباب تأکید است.

دو آیه بعد، در حقیقت جمله‌های معترضه‌ای است که در لابلای اندرزهای «لقمان» از سوی خداوند بیان شده است، اما معترضه، نه به معنی بی ارتباط، بلکه به معنی سخنان الهی که ارتباط روشنی با سخنان «لقمان» دارد؛ زیرا در این دو آیه، بحث از نعمت وجود پدر و مادر و زحمات و خدمات و حقوق آنها است و قرار دادن شکر پدر و مادر در کنار شکر «الله».

به علاوه، تأکیدی بر خالص بودن اندرزهای «لقمان» به فرزندش نیز محسوب می‌شود؛ چرا که پدر و مادر با این علاقه وافر و خلوص نیت، ممکن نیست جز خیر و صلاح فرزند را در اندرزهایشان بازگو کنند.

نخست می‌فرماید: «ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم» «وَصَيَّنَّا الْإِنْسَانَ بِالذِّيْهِ».

آن گاه به زحمات فوق العاده مادر، اشاره کرده می‌گوید: «مادرش او را حمل کرد در حالی که هر روز ضعف و سستی تازه‌ای بر ضعف او افزوده می‌شد» «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ».^{۳۲}

این مسأله از نظر علمی ثابت شده، و تجربه نیز نشان داده که مادران در دوران بارداری گرفتار وهن و سستی می‌شوند، چرا که شیر جگر و مغز استخوانشان را به پرورش جنین خود اختصاص می‌دهند، و از تمام مواد حیاتی وجود خود به‌ترینش را تقدیم او می‌دارند.

به همین دلیل، مادران در دوران بارداری گرفتار کمبود انواع ویتامینها می‌شوند که اگر جبران نگردد ناراحتی‌هایی

۳۲ جمله «وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ» ممکن است «حال» باشد برای «أُمُّ» به تقدیر کلمه «ذات» و در تقدیر چنین بوده: «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ ذَاتَ وَهْنٍ عَلَى وَهْنٍ». این احتمال نیز داده شده که مفعول مطلق بوده باشد، برای فعل مُقَدِّرِ از ماده «وهن» و در تقدیر چنین بوده: «نَهْنٌ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ».

برای آنها به وجود می‌آورد، حتی این مطلب در دوران رضاع و شیر دادن نیز ادامه می‌یابد، چرا که شیر، شیره جان مادر است.

لذا به دنبال آن می‌افزاید: پایان دوران شیرخوارگی او دو سال است «وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ».

همان گونه که در جای دیگر قرآن نیز اشاره شده است: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ: «مادران فرزندان‌شان را دو سال تمام شیر می‌دهند».^{۳۳}

البته، منظور دوران کامل شیرخوارگی است، هر چند ممکن است گاهی کمتر از آن انجام شود.

به هر حال، مادر، در این سی و سه ماه (دوران حمل و دوران شیرخوارگی) بزرگترین فداکاری را هم از نظر روحی و عاطفی، و هم از نظر جسمی، و هم از جهت خدمات در مورد فرزندش انجام می‌دهد.

جالب این که: در آغاز، توصیه درباره هر دو می‌کند ولی به هنگام بیان زحمات و خدمات، تکیه روی زحمات مادر می‌نماید تا انسان را متوجه ایثارگری‌ها و حق عظیم او سازد.

سپس، می‌گوید: «توصیه کردم که هم شکر مرا بجای آور و هم شکر پدر و مادرت را» «أَنْ اَشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ».

شکر مرا به جا آور که خالق و منعم اصلی توام، و چنین پدر و مادر مهربانی به تو داده‌ام، و هم شکر پدر و مادرت را که واسطه این فیض و عهده دار انتقال نعمت‌های من به تو می‌باشند.

و چقدر جالب و پر معنی است که: شکر پدر و مادر درست در کنار شکر خدا قرار گرفته.

۳۳ بقره، آیه ۲۳۳.

و در پایان آیه، با لحنی که خالی از تهدید و عتاب نیست می‌فرماید:

«بازگشت همه شما به سوی من است» «إِلَيَّ الْمَصِيرُ». آری، اگر در اینجا کوتاهی کنید، در آنجا تمام این حقوق و زحمات و خدمات مورد بررسی قرار می‌گیرد و مو، به مو حساب می‌شود، باید از عهده حساب الهی در مورد شکر نعمت‌هایش، و همچنین در مورد شکر نعمت وجود پدر و مادر و عواطف پاک و بی‌آلایش آنها، بر آئید.

بعضی از مفسران، در اینجا به نکته‌ای توجه کرده‌اند که: در قرآن مجید تأکید بر رعایت حقوق پدر و مادر، کراراً آمده است، اما سفارش نسبت به فرزندان کمتر دیده می‌شود (جز در مورد نهی از کشتن فرزندان که یک عادت شوم و زشت استثنائی در عصر جاهلیت بوده است).

این به خاطر آن است که: پدر و مادر به حکم عواطف نیرومندشان کمتر ممکن است فرزندان را به دست فراموشی بپارند، در حالی که زیاد دیده شده است: فرزندان، پدر و مادر را مخصوصاً به هنگام پیری و از کار افتادگی فراموش می‌کنند، و این دردناکترین حالت برای آنها و بدترین ناشکری برای فرزندان محسوب می‌شود.^{۳۴}

و از آنجا که توصیه به نیکی در مورد پدر و مادر، ممکن است این توهم را برای بعضی ایجاد کند که حتی در مسأله عقائد و کفر و ایمان، باید با آنها مماشات کرد، در آیه بعد می‌افزاید: «هر گاه آن دو، تلاش و کوشش کنند که، چیزی را شریک من قرار دهی که از آن (حداقل)

۳۴ تفسیر «فی ظلال»، جلد ۶، صفحه ۴۸۴.

آگاهی نداری، از آنها اطاعت مکن» «وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا».

هرگز نباید رابطه انسان و پدر و مادرش، مقدم بر رابطه او با خدا باشد، و هرگز نباید عواطف خویشاوندی حاکم بر اعتقاد مکتبی او گردد.

تعبیر به «جاهدک» اشاره به این است که: پدر و مادر، گاه به گمان این که:

سعادت فرزند را می‌خواهند، تلاش و کوشش می‌کنند، او را به عقیده انحرافی خود بکشانند، و این در مورد همه پدران و مادران، دیده می‌شود.

وظیفه فرزندان، این است: هرگز در برابر این فشارها تسلیم نشوند، و استقلال فکری خود را حفظ کرده، عقیده توحید را با هیچ چیز معاوضه نکنند.

ضمناً، جمله «مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (چیزی که به آن علم و آگاهی نداری) اشاره به این است که: اگر فرضاً دلائل بطلان شرک را نادیده بگیریم، حداقل دلیلی بر اثبات آن نیست، و هیچ شخص بهانه جوئی نیز، نمی‌تواند دلیلی بر اثبات شرک اقامه کند.

از این گذشته، اگر شرک حقیقتی داشت، باید دلیلی بر اثبات آن وجود داشته باشد، و چون دلیلی بر اثبات آن نیست، خود دلیلی بر بطلان آن می‌باشد.

باز از آنجا که، ممکن است، این فرمان، این توهم را به وجود آورد که: در برابر پدر و مادر مشرک، باید شدت عمل و بی‌حرمتی به خرج داد، بلافاصله اضافه می‌کند: عدم اطاعت آنها در مسأله کفر و شرک، دلیل بر قطع رابطه مطلق با آنها نیست بلکه در عین حال، «با آنها در دنیا به طرز شایسته‌ای رفتار کن» «وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا».

از نظر دنیا و زندگی مادی، با آنها مهر و محبت و ملاطفت کن، و از نظر اعتقاد و برنامه‌های مذهبی، تسلیم افکار و پیشنهادهای آنها نباش، این درست نقطه اصلی اعتدال است که: حقوق خدا و پدر و مادر، در آن جمع است.

لذا، بعداً می‌افزاید: «راه کسانی را پیروی کن که به سوی من باز گشته‌اند» راه پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان راستین «وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ».

چرا که بعد از آن، «بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه در دنیا عمل می‌کردید، آگاه می‌سازم» و بر طبق آن پاداش و کیفر می‌دهم «ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ».

نفی و اثباتهای پی در پی، و امر و نهی‌ها در آیات فوق، برای این است که:

مسلمانان در این گونه مسائل - که در بدو نظر، تضادی در میان انجام دو وظیفه لازم تصور می‌شود - خط اصلی را پیدا کنند، و بدون کمترین افراط و تفریط، در مسیر صحیح قرار گیرند، و این دقت و ظرافت قرآن، در این ریزه‌کاری‌ها، از چهره‌های فصاحت و بلاغت عمیق آن است.

به هر حال، آیه فوق کاملاً شبیه چیزی است که در آیه ۸ سوره «عنکبوت» آمده است که می‌گوید: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ».

و درباره آن شأن نزولی در بعضی از تفاسیر نقل شده است که در ذیل آن آیه آوردیم.



نکته‌ها:

۱- لقمان که بود؟

نام «لقمان» در دو آیه از قرآن در همین سوره، آمده است، در قرآن دلیل صریحی بر این که: او پیامبر بوده است یا تنها یک فرد حکیم، وجود ندارد، ولی لحن قرآن، در مورد «لقمان»، نشان می‌دهد: او پیامبر نبود؛ زیرا در مورد «پیامبران» سخن از رسالت و دعوت به سوی توحید و مبارزه با شرک و انحرافات محیط و عدم مطالبه اجر و پاداش، و نیز بشارت و انذار در برابر «امت‌ها» معمولاً دیده می‌شود، در حالی که در مورد «لقمان» هیچ یک از این مسائل ذکر نشده و تنها اندرزهای او که به صورت خصوصی با فرزندش، بیان شده- هر چند محتوای آن جنبه عمومی دارد- و این گواه بر این است که او تنها یک مرد حکیم بوده است.

در حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز نقل شده، چنین می‌خوانیم:

حَقًّا أَقُولُ لَمْ يَكُنْ لُقْمَانُ نَبِيًّا، وَلَكِنْ كَانَ عَبْدًا كَثِيرَ التَّفَكُّرِ، حَسَنَ الْيَقِينِ، أَحَبَّ اللَّهُ فَأَحَبَّهُ وَ مَنْ عَلَيْهِ بِالْحِكْمَةِ «به حق می‌گویم: «لقمان» پیامبر نبود، ولی بنده‌ای بود که بسیار فکر می‌کرد، ایمان و یقینش عالی بود، خدا را دوست می‌داشت، و خدا نیز او را دوست داشت، و نعمت حکمت بر او ارزانی فرمود ..».

در بعضی از تواریخ آمده است: «لقمان» غلامی سیاه از «مردم سودان» بود، و با وجود چهره نازیبا، دلی روشن و روحی مصفا داشت، او از همان آغاز به راستی سخن می‌گفت، امانت را به خیانت نمی‌آلود، و در اموری که



مربوط به او نبود دخالت نمی کرد.^{۳۵}

بعضی از مفسران، احتمال نبوت او را داده‌اند ولی چنان که گفتیم، هیچ دلیلی بر آن نیست، بلکه شواهد روشنی بر ضد آن داریم.

در بعضی از روایات آمده است: شخصی به «لقمان» گفت: مگر تو با ما شبانی نمی کردی؟

در پاسخ گفت: آری چنین است.

سؤال کننده پرسید: پس از کجا این همه علم و حکمت نصیب تو شد؟

در پاسخ گفت: قَدَرُ اللَّهِ، وَ آدَاءُ الْأَمَانَةِ وَ صِدْقُ الْحَدِيثِ وَ الصَّمْتُ عَمَّا لَا يُغْنِينِي: «این خواست خدا بود، اداء امانت کردن، راستگوئی و سکوت در برابر آنچه به من مربوط نبود».^{۳۶}

در ذیل روایتی که در بالا از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل کردیم، نیز چنین آمده است: «روزی لقمان در وسط روز، برای استراحت خوابیده بود، ناگهان ندائی شنید که ای لقمان! آیا می خواهی خداوند تو را خلیفه در زمین قرار دهد که در میان مردم به حق قضاوت کنی؟!»

«لقمان» در پاسخ آن ندا گفت: اگر پروردگارم مرا مخیر کند، راه عافیت را می پذیرم و تن به این آزمون بزرگ نمی دهم! ولی اگر فرمان دهد، فرمانش را به جان پذیرا می شوم؛ زیرا می دانم، اگر چنین مسئولیتی بر دوش من بگذارد حتماً مرا کمک می کند و از لغزش ها ننگه می دارد.

فرشتگان- در حالی که آنها را نمی دید- گفتند: ای

۳۵ «قصص قرآن»، (شرح حالات لقمان).

۳۶ «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

«لقمان» برای چه؟

گفت: برای این که: داوری در میان مردم سخت‌ترین منزلگاه‌ها، و مهمترین مراحل است، و امواج ظلم و ستم از هر سو متوجه آن است، اگر خدا انسان را حفظ کند، شایسته نجات است و اگر راه خطا برود، از راه بهشت منحرف شده است کسی که در دنیا سر بزیر و در آخرت سر بلند باشد، بهتر از کسی است که در دنیا سر بلند و در آخرت سر بزیر باشد، و کسی که دنیا را بر آخرت برگزیند به دنیا نخواهد رسید و آخرت را نیز از دست خواهد داد!

فرشتگان از منطقِ جالب «لقمان» در شگفتی فرو رفتند.

«لقمان» این سخن را گفت و به خواب فرو رفت، و خداوند نور حکمت در دل او افکند، هنگامی که بیدار شد، زبان به حکمت گشود! ...»^{۳۷}

۲- گوشه‌ای از حکمت لقمان

بعضی از مفسران در اینجا به تناسب اندرزهای «لقمان» که در آیات این سوره منعکس است قسمت‌هایی از سخنان حکمت آمیز این مرد الهی را بازگو کرده‌اند که ما فشرده‌ای از آن را در اینجا می‌آوریم:

الف- لقمان به فرزندش چنین می‌گفت: يَا بُنَيَّ إِنَّ الدُّنْيَا بَخْرٌ عَمِيقٌ، وَ قَدْ هَلَكَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ، فَأَجْعَلْ سَفِينَتَكَ فِيهَا إِيمَانًا بِاللَّهِ، وَ اجْعَلْ شِرَاعَهَا التَّوَكُّلَ عَلَى اللَّهِ، وَ اجْعَلْ زَادَكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهِ، فَإِنْ نَجَوْتَ فَبِرَحْمَةِ اللَّهِ وَ إِنْ هَلَكَتْ فَبِذُنُوبِكَ!

«پسرم! دنیا دریای ژرف و عمیقی است که خلق

۳۷ «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۱۶، ذیل آیه مورد بحث.

بسیاری در آن غرق شده‌اند، تو کشتی خود را در این دریا، ایمان به خدا قرار ده، بادبان آن را توکل بر خدا، زاد و توشه‌ات را در آن تقوای الهی، اگر از این دریا رهایی یابی به برکت رحمت خدا است، و اگر هلاک شوی به خاطر گناهان تو است».^{۳۸}

همین مطلب در کتاب «کافی»، ضمن سخنان امام کاظم علیه السلام به «هشام بن حکم» به صورت کاملتری از «لقمان حکیم» نقل شده است:

يَا بُنَيَّ إِنَّ الدُّنْيَا بَخْرٌ عَمِيقٌ، قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ، فَلْتَكُنْ سَفِينَتَكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهِ، وَحَشْوُهَا الْإِيمَانُ، وَشِرَافُهَا التَّوَكُّلُ، وَقِيَمُهَا الْعَقْلُ، وَدَلِيلُهَا الْعِلْمُ، وَسُكَّانُهَا الصَّبْرُ:

«پسرم دنیا دریای عمیقی است که گروه بسیاری در آن غرق شدند، کشتی تو در این دریا باید تقوای الهی باشد، و زاد و توشه‌ات ایمان، بادبان این کشتی توکل، ناخدای آن عقل، راهنمای آن علم، و سکان آن صبر».^{۳۹}
ب- در گفتار دیگری به فرزندش در آداب مسافرت، چنین می‌گوید:

«پسرم! هنگامی که مسافرت می‌کنی، اسلحه و لباس و خیمه و وسیله نوشیدن آب، و وسائل دوختن و داروهای ضروری را که هم خود، و هم همراهانت از آن استفاده می‌توانید بکنید بردار، و با همسفران در همه چیز، جز در معصیت الهی همراهی کن!

پسرم! هنگامی که با جمعی مسافرت کردی در کارهایت با آنها مشورت کن.

در صورت آنها بسیار تبسم نما.

در مورد زاد و توشه‌ای که داری سخاوتمند باش!

^{۳۸} «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۱۷، ذیل آیه مورد بحث.

^{۳۹} «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۳، کتاب العقل و الجهل.

هنگامی که تو را صدا زنند، پاسخ گو و اگر از تو کمک بخواهند آنها را یاری کن.
تا می‌توانی سکوت اختیار کن!
نماز بسیار بخوان!

در مرکب و آب و غذا که داری سخاوتمند باش!
اگر از تو گواهی به حق بطلبند گواهی ده!
اگر از تو مشورتی بخواهند، برای به دست آوردن نظر صائب کوشش کن! و بدون اندیشه و تأمل کافی، پاسخ مگو، و تمام نیروی تفکرت را برای جواب مشورت به کار گیر، که هر کس در پاسخ مشورت خالص‌ترین نظر خود را اظهار نکند، خداوند نعمت تشخیص و اندیشه را از او می‌گیرد.

هنگامی که بینی همراهان تو راه می‌روند، و تلاش می‌کنند، با آنها به تلاش بر خیز!

دستور کسی را که از تو بزرگتر است بشنو!
اگر از تو تقاضای مشروعی دارند، همیشه جواب مثبت بده، و هرگز «نه» نگوی، زیرا گفتن نه، نشانه عجز و ناتوانی و سبب ملامت است ...
هرگز «نماز» را از اول وقت، تأخیر نینداز، و دین خود را فوراً ادا کن.

با جماعت نماز بگذار، هر چند در سخت‌ترین حالات باشیید ...

اگر می‌توانی، از هر غذائی می‌خواهی بخوری قبلاً مقداری از آن را در راه خدا انفاق کن!
کتاب الهی را تلاوت کن، و ذکر خدا را فراموش منما!^{۴۰}

ج- این داستان نیز از «لقمان» معروف است، در آن

۴۰ «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۱۷.

هنگام که به صورت برده‌ای برای آفایش کار می‌کرد، روزی به او گفت: گوسفندی برای من ذبح کن و دو عضو که بهترین اعضای آنست برای من بیاور! او گوسفندی را ذبح کرد و زبان و دل آن را برای وی آورد. چند روز دیگر همین دستور را به او داد منتها گفت: دو عضو که بدترین اعضای آن است برای من بیاور! «لقمان» بار دیگر گوسفندی را ذبح کرد و همان «زبان و دل» را برای او آورد، او تعجب کرد، و از این ماجرا سؤال کرد.

«لقمان» در پاسخ گفت: «قلب و زبان» اگر پاک باشند از هر چیز بهترند و اگر ناپاک شوند از همه چیز خبیث‌تر و بدتر!^{۴۱}

این گفتار را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم.

فرمود: «به خدا سوگند، حکمتی که به لقمان از سوی پروردگار عنایت شده بود، به خاطر نسب، مال، جمال و جسم او نبود بلکه او مردی بود که در انجام فرمان خدا، قوی و نیرومند بود، از گناه و شبهات اجتناب می‌کرد، ساکت و خاموش بود با دقت می‌نگریست بسیار فکر می‌کرد، تیزبین بود، هرگز در (آغاز) روز نخوابید و در مجالس (به رسم مستکبران) تکیه نمی‌کرد، کاملاً آداب را رعایت می‌نمود، آب دهن نمی‌افکند، با چیزی بازی نمی‌کرد، و هرگز در حال نامناسبی دیده نشد ... هیچ گاه دو نفر را در حال نزاع ندید، مگر این که آنها را با هم صلح داد، و اگر سخن خوبی از کسی می‌شنید، حتماً مأخذ آن سخن و تفسیر آن را سؤال می‌کرد، با «فقیهان و عالمان»

۴۱ تفسیر «بیضاوی» و «ثعلبی»، ولی تفسیر «مجمع البیان» تنها قسمت اول سخن لقمان را نقل کرده است.



بسیار نشست و برخاست داشت ... به سراغ علوم می می رفت که، بتواند به وسیله آن بر هوای نفس چیره شود، نفس خود را با نیروی فکر و اندیشه و عبرت مداوا می نمود، و تنها به سراغ کاری می رفت که به سود (دین یا دنیای) او بود، در اموری که به او ارتباط نداشت، هرگز دخالت نمی کرد، و از این رو خداوند حکمت را به او ارزانی داشت.^{۴۲}

﴿۱۶﴾ يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ إِنِّي كُنْتُ مَثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ

﴿۱۷﴾ يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَآمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ

﴿۱۸﴾ وَلَا تَصْغُرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ

﴿۱۹﴾ وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ

ترجمه:

۱۶- پسرم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد، و در دل سنگی یا در (گوشه‌ای از) آسمان‌ها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است!

۱۷- پسرم! نماز را بر پا دار، و امر به معروف و نهی از منکر کن، و در برابر مصائبی که به تو می رسد شکیبا باش که این از کارهای مهم است!

۴۲ «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۱۷. (با تلخیص).

۱۸- (پسرم!) با بی اعتنائی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد.

۱۹- (پسرم!) در راه رفتن اعتدال را رعایت کن؛ از صدای خود بکاه (و هرگز فریاد مزن) که زشت‌ترین صداها صدای خران است.

تفسیر:

همچون کوه بایست و با مردم خوشرفتاری کن!

نخستین اندرز «لقمان» پیرامون مسأله توحید و مبارزه با شرک بود، دومین اندرز او درباره حساب اعمال و معاد است که حلقه «مبدأ» و «معاد» را تکمیل می‌کند.

می‌گوید: «پسرم! اگر اعمال نیک و بد، حتی به اندازه سنگینی خردلی باشد، در درون صخره‌ای، یا در گوشه‌ای از آسمان، یا درون زمین جای گیرد، خدا آن را در دادگاه قیامت حاضر می‌کند، و حساب آن را می‌رسد؛ چرا که خداوند دقیق و آگاه است» «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ».

«خردل» گیاهی است دارای دانه‌های سیاه بسیار کوچک که در کوچکی و حقارت، ضرب المثل می‌باشد. اشاره به این که: اعمال نیک و بد هر قدر کوچک و کم ارزش، و هر قدر مخفی و پنهان باشد، همانند خردلی که در درون سنگی در اعماق زمین، یا در گوشه‌ای از آسمانها مخفی باشد، خداوند لطیف و خبیر که از تمام موجودات کوچک و بزرگ و صغیر و کبیر در سراسر «عالم هستی» آگاه است آن را برای حساب، و پاداش و کیفر حاضر می‌کند، و چیزی در این دستگاه گم نمی‌شود!



ضمیر در «إنَّها» به «حسنات و سیئات و اعمال نیک و بد» باز می‌گردد.^{۴۳}

توجه به این آگاهی پروردگار از اعمال انسان، و محفوظ ماندن همه نیکی‌ها و بدی‌ها در کتاب علم پروردگار، و نابود نشدن چیزی در این عالم هستی، خمیرمایه همه اصلاحات فردی و اجتماعی است، و نیروی محرک قوی به سوی خیرات و باز دارنده مؤثر از شرور و بدی‌ها است.

ذکر «سماوات» و «ارض» بعد از بیان «صخره»، در حقیقت از قبیل ذکر عام بعد از خاص است.

در حدیثی که در «اصول کافی» از «امام باقر» علیه السلام نقل شده می‌خوانیم: اتَّقُوا الْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ، فَإِنَّ لَهَا طَالِبًا، يَقُولُ أَحَدُكُمْ أَذْنِبُ وَ أَسْتَغْفِرُ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: سَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ، وَ قَالَ عَزَّوَجَلَّ: إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ.

«از گناهان کوچک بپرهیزید؛ چرا که سرانجام کسی از آن باز خواست می‌کند، گاهی بعضی از شما می‌گویند ما گناه می‌کنیم و به دنبال آن استغفار می‌نمائیم، در حالی که خداوند عَزَّوَجَلَّ می‌گوید: ما تمام آنچه آنها از پیش فرستاده‌اند، و همچنین آثارشان را، و همه چیز را در لوح محفوظ احصا کرده‌ایم، و نیز فرموده: اگر اعمال نیک و بد، حتی به اندازه سنگینی دانه خردلی باشد در دل صخره‌ای یا در گوشه‌ای از آسمان یا اندرون زمین،

۴۳ بعضی احتمال داده‌اند: ضمیر فوق ضمیر «شأن و قصه» باشد، و یا به مفهوم

شرک باز گردد و هر دو احتمال بعید است.

خدا آن را حاضر می‌کند؛ چرا که خداوند لطیف و خبیر است»^{۴۴}.

بعد از تحکیم پایه‌های مبدأ و معاد، که اساس همه اعتقادات مکتبی است به مهمترین اعمال یعنی مسأله «نماز» پرداخته، می‌گوید:

«پسرم! نماز را بر پا دار» «یا بُنَّیَّ اَقِمِ الصَّلَاةَ». چرا که «نماز» مهمترین پیوند تو با خالق است، نماز قلب تو را بیدار، روح تو را مصفا، و زندگی تو را روشن می‌سازد. آثار گناه را از جانت می‌شوید، نور ایمان را در سرای قلبت پرتوافکن می‌دارد، و تو را از فحشاء و منکرات باز می‌دارد.

بعد از برنامه نماز به مهمترین دستور اجتماعی یعنی «امر به معروف و نهی از منکر» پرداخته، می‌گوید: «مردم را به نیکی‌ها و معروف دعوت کن و از منکرات و زشتی‌ها باز دار» «وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ». و بعد از این سه دستور مهم عملی، به مسأله «صبر و استقامت» که در برابر ایمان، همچون سر، نسبت به تن است، پرداخته می‌گوید: «در برابر مصائب و مشکلاتی که بر تو وارد می‌شود، صابر و شکیبا باش که این از وظائف حتمی و کارهای اساسی هر انسانی است» «وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ».

مسلم است که، در همه کارهای اجتماعی، مخصوصاً در برنامه امر به معروف و نهی از منکر، مشکلات فراوانی وجود دارد، و سود پرستان سلطه‌جو، و گنهکاران آلوده و خودخواه، به آسانی تسلیم نمی‌شوند، و حتی در مقام

۴۴ «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۲۰۴.

اذیت و آزار، و متهم ساختن آمران به معروف و ناهیان از منکر بر می‌آیند، که بدون صبر و استقامت و شکیبائی، هرگز نمی‌توان بر این مشکلات پیروز شد.

«عزم» به معنی اراده محکم است و تعبیر به «عزم الامور» در اینجا یا به معنی کارهایی است که دستور مؤکد، از سوی پروردگار به آن داده شده است، و یا کارهایی که انسان باید نسبت به آن عزم آهنین و تصمیم راسخ داشته باشد، و هر کدام از این دو معنی باشد، اشاره به اهمیت آنست.

تعبیر «ذلک» اشاره به صبر و شکیبائی است و این احتمال نیز وجود دارد، به همه اموری که در آیه فوق ذکر شده، از جمله نماز، و امر به معروف و نهی از منکر، باز گردد، ولی، در بعضی دیگر از آیات قرآن، این تعبیر بعد از مسأله «صبر» مطرح شده که احتمال اول را تقویت می‌کند.

سپس، «لقمان» به مسائل اخلاقی در ارتباط با مردم و خویشتن پرداخته، نخست تواضع و فروتنی و خوشروئی را توصیه کرده می‌گوید: «بَا بِيْ اَعْتِنَانِيْ اِزْ مَرْدَمِ رُوِيْ مَگَرْدَانِ» «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ». «و مغرورانه بر روی زمین راه مرو» «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا».

«چرا که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست نمی‌دارد» «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ». «تُصَعِّرُ» از ماده «صَغَر» در اصل یک نوع بیماری است که به «شتر» دست می‌دهد و گردن خود را کج می‌کند. «مَرَح» (بر وزن فرح) به معنی غرور و مستی ناشی از نعمت است.

«مُخْتَال» از ماده «خیال»، و «خیلاء» به معنی کسی است که با یک سلسله تخیلات و پندارها خود را بزرگ می‌بیند.

«فُخُور» از ماده «فخر» به معنی کسی است که نسبت به دیگران فخر فروشی می‌کند (تفاوت «مختال» و «فخور» در این است که: اولی، اشاره به تخیلات کبرآلود ذهنی است، و دومی، به اعمال کبر آمیز خارجی).

و به این ترتیب، «لقمان حکیم» در اینجا به دو صفت بسیار زشت ناپسند که مایه از هم پاشیدن روابط صمیمانه اجتماعی است اشاره می‌کند: یکی «تکبر و بی‌اعتنائی»، و دیگر «غرور و خودپسندی»، که هر دو در این جهت مشترکند که انسان را در عالمی از «توهم و پندار» و خودبرتربینی، فرو می‌برند، و رابطه او را از دیگران قطع می‌کنند.

مخصوصاً با توجه به ریشه لغوی «صعر» روشن می‌شود که این گونه صفات یک نوع بیماری روانی و اخلاقی است، یک نوع انحراف در تشخیص و تفکر است، و گرنه، یک انسان سالم از نظر روح و روان، هرگز گرفتار این گونه پندارها و تخیلات نمی‌شود.

ناگفته پیداست: منظور «لقمان»، تنها مسأله روی گرداندن از مردم و یا راه رفتن مغرورانه نیست، بلکه، منظور، مبارزه با تمام مظاهر تکبر و غرور است اما از آنجا که این گونه صفات، قبل از هر چیز، خود را در حرکات عادی و روزانه نشان می‌دهد، انگشت روی این مظاهر خاص گذارده است.

در آیه بعد، دو برنامه دیگر اخلاقی را که جنبه اثباتی دارد- در برابر دو برنامه گذشته که جنبه نفی داشت-



بیان کرده می‌گوید: «پسرم! در راه رفتنت اعتدال را رعایت کن» «وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ».

در سخن گفتنت نیز رعایت اعتدال نما، «و از صدای خود بکاه! و فریاد مزن» «وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ».

«چرا که زشت‌ترین صداها صدای خران است!» «إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ».^{۴۵-۴۶}

در واقع در این دو آیه از دو صفت، نهی، و به دو صفت، امر شده:

«نهی» از «خودبرترینی»، و «خودپسندی»، که یکی سبب می‌شود انسان نسبت به بندگان خدا تکبر کند، و دیگری سبب می‌شود انسان خود را در حد کمال پندارد، و در نتیجه درهای تکامل را به روی خود ببندد هر چند خود را با دیگری مقایسه نکند.

گر چه این دو صفت، غالباً توأمند، و ریشه مشترک دارند ولی گاه از هم جدا می‌شوند.

و «امر» به رعایت اعتدال در «عمل» و «سخن»؛ زیرا تکیه روی اعتدال در راه رفتن، یا آهنگ صدا در حقیقت به عنوان مثال است.

به راستی کسی که این صفات چهارگانه را دارد انسان موفق، خوشبخت و پیروزی است، در میان مردم محبوب، و در پیشگاه خدا عزیز است.

قابل توجه این که: ممکن است در محیط زندگی ما، صداهائی ناراحت کننده‌تر از صدای خران باشد (مانند صدای کشیده شدن بعضی از قطعات فلزات به یکدیگر،

۴۵ «حَمِير» جمع «حمار» به معنی خر است.

۴۶ «أَنْكَرَ» افعال تفضیل است و گر چه معمولاً افعال تفضیل، در مورد مفعول نمی‌آید ولی در باب عیوب به طور نادر این صیغه آمده است («أَنْكَرَ» افعال تفضیل از «منکر» است).

که انسان به هنگام شنیدنش احساس می‌کند: گوشت اندامش فرو می‌ریزد!) ولی بدون شک این صداها جنبه عمومی و همگانی ندارد. به علاوه ناراحت کننده بودن، با زشت‌تر بودن، فرق دارد، آنچه به راستی از همه صداهای معمولی که انسان می‌شنود زشت‌تر است، همان صدای الاغ می‌باشد، که نعره‌ها و فریادهای مغروران و ابلهان به آن تشبیه شده است.

نه تنها زشتی از نظر بلندی صدا و طرز آن، بلکه، گاه، به جهت بی دلیل بودن؛ چرا که به گفته بعضی از مفسران، صدای حیوانات دیگر، غالباً به واسطه نیازی است که دارند، اما این حیوان، گاهی بی جهت و بدون هیچ‌گونه نیاز و بی‌هیچ مقدمه، وقت و بی وقت فریاد را سر می‌دهد!

و شاید به همین دلیل است که: در بعضی از روایات نقل شده: هر گاه صدای الاغ بلند می‌شود، شیطانی را دیده است.

بعضی گفته‌اند: فریاد هر حیوانی تسبیح خدا است، جز صدای الاغ!

به هر حال، از همه این سخن‌ها که بگذریم، زشت بودن این صدا از میان صداها نیاز به بحث و گفتگو ندارد.

و اگر می‌بینیم در بعضی از روایات که از امام صادق علیه السلام نقل شده، این آیه به عطسه‌ای که با صوت بلند ادا می‌شود، و یا داد و فریاد، به هنگام سخن گفتن تفسیر گردیده، در حقیقت بیان مصداق روشنی از آن است.^{۴۷}

۴۷ «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۲۰، ذیل آیه مورد بحث.



۱- آداب راه رفتن

درست است که راه رفتن، کار ساده‌ای است، اما همین امر ساده می‌تواند بیانگر حالات درونی، اخلاقی و احیاناً نشانه شخصیت انسان بوده باشد؛ چرا که قبلاً هم گفته‌ایم، روحیات و خلقیات انسان، در لابلای همه اعمال او منعکس می‌شود، و گاه، یک عمل کوچک، حاکی از یک روحیه ریشه‌دار است.

و از آنجا که اسلام، تمام ابعاد زندگی را مورد توجه قرار داده، در این زمینه نیز چیزی را فروگذار نکرده است. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: مَنْ مَشَى عَلَى الْأَرْضِ إِخْتِيَالًا لَعَنَهُ الْأَرْضُ، وَ مَنْ تَحْتَهَا، وَ مَنْ فَوْقَهَا! «کسی که از روی غرور و تکبر، روی زمین راه رود زمین، و کسانی که در زیر زمین خفته‌اند، و آنها که روی زمین هستند، همه او را لعنت می‌کنند».^{۴۸}

باز در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: وَ نَهَى أَنْ يَخْتَالَ الرَّجُلُ فِي مَشْيِهِ وَ قَالَ مَنْ لَيْسَ ثَوْبًا فَاخْتَالَ فِيهِ خَسَفَ اللَّهُ بِهِ مِنْ شَفِيرِ جَهَنَّمَ وَ كَانَ قَرِينَ قَارُونَ لِأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ اخْتَالَ! «پیامبر از راه رفتن مغرورانه و متکبرانه، نهی کرد و فرمود: کسی که لباسی بپوشد و با آن کبر بورزد، خداوند او را در کنار دوزخ به قعر زمین می‌فرستد و همنشین «قارون» خواهد بود، چرا که او نخستین کسی بود که غرور و کبر را بنیاد نهاد».^{۴۹}

۴۸ «ثواب الاعمال»، طبق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۲۰۷.

۴۹ «امالی صدوق»، طبق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۲۰۷.

و نیز می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود:
«خداوند ایمان را بر جوارح و اعضای انسان واجب
کرده، و در میان آنها تقسیم نموده است: از جمله بر
پاهای انسان واجب کرده است، به سوی معصیت و گناه
نرود، و در راه رضای خدا گام بر دارد.

و لذا قرآن فرموده است: در زمین متکبرانه راه مرو! ...
و نیز فرموده: اعتدال را در راه رفتن رعایت کن.^{۵۰}

در روایت دیگر، این ماجرا از پیامبر گرامی اسلام
صلی الله علیه و آله نقل شده است که از کوچه‌ای عبور
می‌فرمود: دیوانه‌ای را مشاهده کرد که مردم، اطراف او
را گرفته به او نگاه می‌کنند فرمود: عَلَيَّ مَا اجْتَمَعَ هَؤُلَاءِ.
«اینها برای چه اجتماع کرده‌اند»؟.

عرض کردند: عَلَيَّ الْمَجْنُونِ يَصْرَعُ: «در برابر دیوانه‌ای
که دچار صرع و حمله‌های عصبی شده است».

پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهی به آنها کرد و فرمود: ما
هَذَا بِمَجْنُونٍ أَلَا أَخْبَرُكُمْ بِالْمَجْنُونِ حَقَّ الْمَجْنُونِ: «این، دیوانه
نیست، می‌خواهید دیوانه واقعی را به شما معرفی کنم»؟!.

عرض کردند: آری، ای رسول خدا!
فرمود: إِنَّ الْمَجْنُونِ: الْمَتَّبِعُ فِي مَشْيِهِ، النَّظَرُ فِي
عَظْفِهِ، الْمُحَرِّكُ جَنْبَيْهِ بِمَنْكِبَيْهِ فَذَاكَ الْمَجْنُونُ وَ هَذَا
الْمُبْتَلَى: «دیوانه واقعی کسی است که: متکبرانه گام بر
می‌دارد، دائماً به پهلوه‌ای خود نگاه می‌کند، پهلوه‌ای
خود را به همراه شانه‌ها تکان می‌دهد (و کبر و غرور از
تمام وجود او می‌بارد).

این دیوانه واقعی است اما آن که دیدید بیمار است»!^{۵۱}

۵۰ «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۸، باب ان الایمان مبثوث لجوارح
البدن کلها.

۵۱ «بحار الانوار»، جلد ۷۶، صفحه ۳۰۳.



۲- آداب سخن گفتن

در اندرزهای «لقمان» اشاره‌ای به آداب سخن گفتن شده بود، و در اسلام، باب وسیعی برای این مسأله گشوده شده، از جمله این که:

تا سخن گفتن ضرورتی نداشته باشد، سکوت از آن بهتر است.

چنان که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: السُّكُوتُ رَاحَةٌ لِلْعَقْلِ: «سکوت مایه آرامش فکر است».^{۵۲}

و در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است: مِنْ عِلَامَاتِ الْفَقْهِ: الْعِلْمُ وَالْحِلْمُ وَالصَّمْتُ، إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ: «از نشانه‌های فهم و عقل، داشتن آگاهی و بردباری و سکوت است، سکوت، دری از درهای حکمت است».^{۵۳}

اما در روایات دیگر تأکید شده است: «در مواردی که سخن گفتن لازم است، مؤمن باید هرگز سکوت نکند».

«پیامبران به سخن گفتن دعوت شدند نه به سکوت».

«وسیله رسیدن به بهشت و رهایی از دوزخ، سخن گفتن به موقع است».^{۵۴}

۳- آداب معاشرت

آن قدر که در روایات اسلامی به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام به مسأله تواضع، حسن خلق و ملاطفت در برخوردها و ترک

۵۲ «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحات ۵۳۰ و ۵۳۲.

۵۳ «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحات ۵۳۰ و ۵۳۲.

۵۴ «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحات ۵۳۰ و ۵۳۲.

خشونت در معاشرت، اهمیت داده شده است، به کمتر چیزی اهمیت داده شده.

بهترین و گویاترین دلیل در این زمینه، خود روایات اسلامی است، که نمونه‌هایی از آن را در اینجا از نظر می‌گذرانیم:

۱- شخصی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد عرض کرد: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّيْ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ أَوْصِنِي فَمَا أَوْصَاهُ أَنْ قَالَ: أَلْقَ أَخَاكَ بَوَجهٍ مُنْبَسَطٍ: «مرا سفارش کن! فرمود: برادر مسلمانان را با روی گشاده ملاقات کن».^{۵۵}

۲- در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ امْرِءٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ! «در روز قیامت، چیزی برتر و بالاتر از حسن خلق در ترازوی عمل کسی، نهاده نمی‌شود»!^{۵۶}

۳- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: الْبِرُّ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ يَغْمُرَانِ الدِّيَارَ وَ يَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ: «نیکوکاری و حسن خلق، خانه‌ها را آباد، و عمرها را زیاد می‌کند».^{۵۷}

۴- و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده: أَكْثَرُ مَا تَلَجُّ بِهِ أُمَّتِي الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ: «بیشترین چیزی که سبب می‌شود، امت من به خاطر آن وارد بهشت شوند، تقوای الهی و حسن خلق است».^{۵۸}

۵- در مورد تواضع و فروتنی نیز از علی علیه السلام می‌خوانیم: زِينَةُ الشَّرِيفِ التَّوَاضُعُ: «آرایش انسان‌های با شرافت، فروتنی است».^{۵۹}

۵۵ «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۱۷۱.

۵۶ «اصول کافی»، جلد ۲، صفحات ۸۱ و ۸۲، باب حسن الخلق.

۵۷ «اصول کافی»، جلد ۲، صفحات ۸۱ و ۸۲، باب حسن الخلق.

۵۸ «اصول کافی»، جلد ۲، صفحات ۸۱ و ۸۲، باب حسن الخلق.

۵۹ «بحار الانوار»، جلد ۷۵، صفحه ۱۲۰.



۶- و بالاخره در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: التَّوَاضُّعُ أَضَلُّ كُلِّ خَيْرٍ نَفْسٍ، وَ مَرْتَبَةٌ رَفِيعَةٌ، وَ لَوْ كَانَ لِلتَّوَاضُّعِ لُغَةٌ يَفْهَمُهَا الْخَلْقُ لَنُطِقَ عَنْ حَقَائِقِ مَا فِي مَخْفِيَّاتِ الْعَوَاقِبِ ... وَ مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ شَرَفَهُ اللَّهُ عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ ... وَ لَيْسَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِبَادَةٌ يَقْبَلُهَا وَ يَرْضَاهَا إِلَّا وَ بَابُهَا التَّوَاضُّعُ:

«فروتنی ریشه هر خیر و سعادت است، تواضع، مقام والاّی است، و اگر برای فروتنی زبان و لغتی بود که مردم می‌فهمیدند، بسیاری از اسرار نهانی و عاقبت کارها را بیان می‌کرد ...

کسی که برای خدا فروتنی کند، خدا او را بر بسیاری از بندگان برتری می‌بخشد ...

هیچ عبادتی نیست که مقبول درگاه خدا و موجب رضای او باشد، مگر این که راه ورود آن فروتنی است».^{۶۰}

﴿۲۰﴾ أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَسَبَّغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى وَ لَا كِتَابٍ مُنِيرٍ
﴿۲۱﴾ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ

﴿۲۲﴾ وَ مَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَ إِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ

﴿۲۳﴾ وَ مَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزِنُكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

﴿۲۵﴾ نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَى عَذَابٍ غَلِيظٍ

۶۰ «بحار الانوار»، جلد ۷۵، صفحه ۱۲۱.

ترجمه:

۲۰- آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر شما کرده، و نعمت‌های آشکار و پنهان خود را به طور فراوان بر شما ارزانی داشته است؟! ولی بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنگری درباره خدا مجادله می‌کنند!

۲۱- و هنگامی که به آنان گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید!»، می‌گویند: «نه، بلکه ما از چیزی پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم!» آیا حتی اگر شیطان آنان را دعوت به عذاب آتش فروزان کند (باز هم تبعیت می‌کنند)؟!

۲۲- کسی که روی خود را تسلیم خدا کند در حالی که نیکو کار باشد به دستگیره محکمی چنگ زده (و به تکیه گاه مطمئنی تکیه کرده است)؛ و عاقبت همه کارها به سوی خدا است.

۲۳- و کسی که کافر شود، کفر او تو را غمگین نسازد؛ بازگشت همه آنان به سوی ما است، و ما آنها را از اعمالی که انجام داده‌اند (و نتایج شوم آن) آگاه خواهیم ساخت؛ خداوند به آنچه درون سینه‌هاست آگاه است.

۲۴- ما اندکی آنها را از متاع دنیا بهره‌مند می‌کنیم سپس آنها را به تحمل عذاب شدیدی وادار می‌سازیم!

تفسیر:

تکیه گاه مطمئن!

بعد از پایان اندرزهای ده گانه «لقمان» در زمینه «مبدأ و معاد، راه و رسم زندگی و برنامه‌های اجتماعی و اخلاقی»، قرآن برای تکمیل آن، به سراغ بیان نعمت‌های الهی می‌رود، تا حسن شکرگزاری مردم را برانگیزد،

شکری که سرچشمه «معرفة الله» و انگیزه اطاعت فرمان او می شود.^{۶۱}

روی سخن را به همه انسان‌ها کرده می‌گوید: «آیا ندیدید، خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر فرمان شما کرد، که در مسیر منافع و سود شما حرکت کنند؟» «أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ».

تسخیر موجودات آسمانی و زمینی، برای انسان، مفهوم وسیعی دارد: هم شامل اموری می‌شود که در قبضه اختیار او است و با میل و اراده‌اش در مسیر منافع خود به کار می‌گیرد، مانند بسیاری از موجودات زمینی، و هم اموری که در اختیار انسان نیست اما خداوند آنها را مأمور ساخته به انسان خدمت کنند، همچون خورشید و ماه.

بنابراین، همه موجودات، مسخر فرمان خدا در طریق سود انسان‌ها هستند خواه مسخر فرمان انسان باشند، یا نه؟ و به این ترتیب «لام» در «لَكُمْ»، «لام منفعت» است.^{۶۲} آن گاه می‌افزاید: «خداوند نعمت‌های خود را - اعم از نعمت‌های ظاهر و باطن - بر شما گسترده و افزون ساخت» «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً».

۶۱ بعضی از مفسران مانند آلوسی در «روح المعانی» و «فخر رازی» در تفسیر «کبیر» آیات مورد بحث را مربوط به آیات قبل از ذکر وصایای لقمان دانسته‌اند که مشرکان را مخاطب ساخته می‌گوید: «این خلق خدا است نشان دهید بت‌ها چه آفرینشی داشتند؟» و در آیات مورد بحث می‌گوید: «آیا ندیدید که خداوند آنچه را در آسمان‌ها و زمین است مسخر شما گردانید»، ولی، ذیل این آیه و آیات بعد از آن و روایاتی که در تفسیر آن وارد شده با عمومیت مفهوم آیه سازگارتر است.

۶۲ درباره تسخیر موجودات برای انسان در جلد ۱۰، ذیل آیه ۲ سوره «رعد»، صفحه ۱۲۰ بحث‌های دیگری نیز داشته‌ایم.

«أَسْنَع» از ماده «سَنَع» (بر وزن صبر) در اصل به معنی پیراهن یا زره گشاد و وسیع و کامل است، سپس به نعمت گسترده و فراوان نیز اطلاق شده است. در این آیه که: منظور از نعمت‌های «ظاهر» و «باطن» در این آیه چیست؟

مفسران بسیار سخن گفته‌اند:

بعضی، نعمت «ظاهر» را چیزی می‌دانند که برای هیچ کس قابل انکار نیست همچون آفرینش حیات و انواع روزی‌ها و نعمت‌های «باطن» را اشاره به اموری می‌دانند که بدون دقت و مطالعه قابل درک نیست (مانند بسیاری از قدرتهای روحی و غرائز سازنده).

بعضی، نعمت «ظاهر» را اعضای ظاهر و نعمت «باطن» را قلب شمرده‌اند.

بعضی دیگر، نعمت «ظاهر» را زیبایی صورت و قامت راست و سلامت اعضاء و نعمت «باطن» را «معرفة الله» دانسته‌اند.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «ابن عباس» از آن حضرت در این زمینه سؤال کرد، فرمود: «ای ابن عباس! «نعمت ظاهر»، اسلام است، و آفرینش کامل و منظم تو به وسیله پروردگار و روزی‌هایی که به تو ارزانی داشته.

و اما «نعمت باطن»، پوشاندن زشتی‌های اعمال تو و رسوا نکردن در برابر مردم است».^{۶۳}

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «نعمت آشکار، پیامبر صلی الله علیه و آله و معرفة الله و توحید است که پیامبر صلی الله علیه و آله آورده، و اما نعمت پنهان، ولایت ما اهل بیت علیهم السلام و پیمان

۶۳ «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۲۰، ذیل آیه مورد بحث.

ولی، در حقیقت هیچ‌گونه منافاتی در میان این تفسیرها، وجود ندارد و هر کدام یکی از مصداق‌های روشن نعمت ظاهر و باطن را بیان می‌کند، بی آن که مفهوم گسترده آن را محدود سازد.

و در پایان آیه، از کسانی سخن می‌گوید که نعمت‌های بزرگ الهی را که از درون و برون، انسان را احاطه کرده، کفران می‌کنند، و به جدال و ستیز در برابر حق برمی‌خیزند، می‌فرماید: «بعضی از مردم هستند که درباره خداوند بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنی، مجادله می‌کنند» «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ».

و به جای این که: بخشنده آن همه نعمت‌های آشکار و نهان را بشناسند، رو به سوی شرک و انکار، از سر جهل و لجاجت می‌آورند.

در این که: فرق میان «علم»، «هدایت» و «کتاب منیر» چیست؟ شاید بهترین بیان این باشد که: «علم» اشاره به ادراکاتی است که انسان از طریق عقل و خرد خویش درک می‌کند، و «هدی» اشاره به معلمان و رهبران الهی و آسمانی و دانشمندانی است که می‌توانند در این مسیر دست او را بگیرند و به سر منزل مقصود برسانند، و «کتاب منیر» کتابهای آسمانی می‌باشد که از طریق وحی، قلب و جان انسان را پر فروغ می‌سازند.

در حقیقت، این گروه لجوج نه خود دانشی دارند، و نه به دنبال راهنما و رهبری هستند، و نه از وحی الهی استمداد می‌جویند، و چون راه هدایت در این سه امر، منحصر است لذا با ترک آنها به وادی گمراهی و وادی

شیاطین کشیده شده‌اند.

آیه بعد، به منطق ضعیف و سست این گروه گمراه اشاره کرده می‌گوید:
«هنگامی که به آنها گفته شود: از آنچه خداوند نازل کرده، پیروی کنید می‌گویند:

نه، ما از چیزی پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم!» **«وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا».**

و از آنجا که پیروی از نیاکان جاهل و منحرف، جزء هیچ یک از طرق سه گانه هدایت آفرین فوق نیست، قرآن از آن به عنوان راه شیطانی یاد کرده می‌فرماید: «آیا حتی اگر شیطان آنها را دعوت به عذاب آتش فروزان کند باز هم باید از او تبعیت کنند؟! **«أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ».**^{۶۵}

در حقیقت، قرآن در اینجا پوشش پیروی از سنت نیاکان را که ظاهری فریبنده دارد، کنار می‌زند و چهره واقعی عمل آنها را که همان پیروی از شیطان در مسیر آتش دوزخ و جهنم است، آشکار می‌سازد.
آری، رهبری شیطان به تنهایی کافی است که انسان با آن مخالفت کند، هر چند در لفافه‌های دعوت به سوی حق بوده باشد، که مسلماً یک پوشش انحرافی است و دعوت به سوی آتش دوزخ نیز، به تنهایی برای مخالفت کافی است هر چند دعوت کننده مجهول الحال باشد، حال اگر دعوت کننده شیطان، و دعوتش به سوی آتش

۶۵ مفسران معمولاً «لَوْ» را در اینجا به معنی شرطیه گرفته‌اند که جزای آن محذوف است و در تقدیر چنین است: «لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ أَتَتَّبِعُونَهُ؟».

افروخته جهنم باشد، تکلیف روشن است.
آیا هیچ عاقلی دعوت پیامبران الهی به سوی بهشت
را رها می‌کند، و به دنبال دعوت شیطان به سوی جهنم
می‌رود؟!*

سپس، به بیان حال دو گروه مؤمن خالص و کفار
آلوده پرداخته، آنها را در مقایسه با یکدیگر، و مقایسه با
آنچه در مورد پیروان شیطان و مقلدان کور و کر نیاکان،
بیان کرده، قرار داده، می‌گوید: «کسی که قلب و جان
خود را تسلیم خدا کند و در آستان پروردگار، سر تسلیم
و اطاعت فرود آورد- در حالی که محسن و نیکوکار
باشد- به دستگیره محکمی چنگ زده است» «وَمَنْ يُسْلِمْ
وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى».
منظور از «تسلیم وجه برای خدا» در حقیقت، اشاره
به توجه کامل با تمام وجود به ذات پاک پروردگار است؛
زیرا «وجه» (به معنی صورت) به خاطر آن که شریفترین
عضو بدن و مرکز مهمترین حواس انسانی است، به
عنوان کنایه از ذات او به کار می‌رود.
تعبیر به «هُوَ مُحْسِنٌ» از قبیل ذکر عمل صالح بعد از
ایمان است.

«چنگ زدن به دستگیره محکم»، تشبیه لطیفی از
این حقیقت است که انسان برای نجات از قعر درّه
مادّیگری و ارتقاء به بلندترین قله‌های معرفت، معنویت
و روحانیت، نیاز به یک وسیله محکم و مطمئن دارد،
این وسیله چیزی جز ایمان و عمل صالح نیست، غیر آن،
همه پوسیده و پاره شدنی و مایه سقوط و مرگ است،
علاوه بر این، آنچه باقی می‌ماند این وسیله است، و بقیه،
همه فانی و نابود شدنی است.

و لذا، در پایان آیه می‌فرماید: «عاقبت همه کارها به
سوی خدا است» «وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُور».

در حدیثی که در تفسیر «برهان» از طرق اهل سنت
از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از پیامبر گرامی
اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده، چنین آمده: سَيَكُونُ
بَعْدِي فِتْنَةٌ مُظْلِمَةٌ، النَّاجِي مِنْهَا مَنْ تَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى.
فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَا الْعُرْوَةُ
الْوُثْقَى؟

قال: وَلَايَةُ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ.
قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَنْ سَيِّدُ
الْوَصِيِّينَ؟
قال: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.

قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَنْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟
قال: مَوْلَى الْمُسْلِمِينَ وَ أَمَامُهُمْ بَعْدِي.
قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَنْ مَوْلَى
الْمُسْلِمِينَ وَ أَمَامُهُمْ بَعْدَكَ؟

قال: أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:
«بعد از من فتنه‌ای تاریک و ظلمانی خواهد بود تنها
کسانی از آن رهائی می‌یابند که به «عروة الوثقی» چنگ
زنند.

عرض کردند: ای رسول خدا عروة الوثقی چیست؟
فرمود: ولایت سید اوصیاء است.
عرض کردند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله سید
اوصیاء کیست؟

فرمود: امیرمؤمنان.
عرض کردند: امیرمؤمنان کیست؟
فرمود: مولای مسلمانان و پیشوای آنان بعد از من.
باز برای این که پاسخ صریح‌تری بگیرند عرض

کردند: او کیست؟

فرمود: برادر من «علی بن ابیطالب» علیه السلام.^{۶۶}
روایات دیگری نیز در همین زمینه که منظور از «عروة الوثقی» دوستی «اهل بیت» علیهم السلام یا دوستی «آل محمد» صلی الله علیه و آله یا امامان از فرزندان «حسین» علیه السلام است نقل شده.^{۶۷}

بارها گفته‌ایم که این تفسیرها بیان مصداق‌های روشن است، و منافات با مصادیق دیگری همچون توحید و تقوی و مانند آن ندارد.

آن گاه به بیان حال گروه دوم، پرداخته می‌گوید:
«کسی که کافر شود و این حقایق روشن را انکار کند، کفر او تو را غمگین نسازد» «وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَخْزُوكَ كُفْرُهُ».
چرا که تو وظیفه‌ات را به خوبی انجام داده‌ای، او است که بر خویشتن ظلم و ستم می‌کند.

این گونه تعبیرات، که در قرآن مجید مکرر آمده است، نشان می‌دهد: پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله از این که مشاهده می‌کرد. گروهی جاهل و لجوج، راه خدا را با این همه دلایل روشن و نشانه‌های واضح، ترک می‌گویند و به بیراهه سر می‌نهند، سخت رنج می‌برد، و آن قدر غمگین، و اندوهناک می‌شد که بارها خداوند او را دلداری می‌دهد، و چنین است راه و رسم یک رهبر دلسوز!

و نیز نگران مباش که گروهی در دنیا با این که کفر می‌ورزند، و ظلم و ستم می‌کنند، از نعمت‌های الهی متنعماند، و گرفتار مجازات نیستند، زیرا دیر نشده است

۶۶ تفسیر «برهان»، جلد ۳، صفحه ۲۷۹، ذیل آیه مورد بحث.
۶۷ برای توضیح بیشتر به تفسیر «برهان»، جلد ۳، صفحات ۲۷۸ و ۲۷۹ مراجعه فرمائید.

«بازگشت همه آنها به سوی ما است و ما آنها را از اعمالشان و نتایج تلخ و شوم آن، آگاه می‌سازیم» «إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا».

نه تنها از اعمالشان آگاهیم که از نیت و اسرار درون دلهایشان نیز باخبریم «زیرا خداوند از آنچه در درون سینه‌ها است آگاه است» «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ».

این تعبیر که خداوند مردم را در قیامت از اعمالشان با خبر می‌سازد، یا از آنچه در آن اختلاف داشتند با خبر می‌کند، در آیات فراوانی از قرآن مجید نازل شده و با توجه به این که: «نُبِّئُهُمْ» از ماده «نَبَأَ» می‌باشد، و «نَبَأَ» طبق آنچه «راغب» در «مفردات» آورده به خبری گفته می‌شود که، محتوا و فایده مهمی دارد و صریح و آشکار و خالی از هرگونه کذب است، روشن می‌شود که این تعبیرات اشاره به آن است که: خداوند در قیامت چنان افشاگری از اعمال انسان‌ها می‌کند که جای هیچ گونه اعتراض و انکار برای کسی باقی نمی‌ماند، آنچه را مردم در این دنیا انجام می‌دهند و غالباً به دست فراموشی می‌سپارند، همه را مو به مو ظاهر می‌سازد، و برای حساب و جزا آماده می‌کند.

حتی آنچه در دل انسان می‌گذرد، و هیچ کس جز خدا از آن آگاه نیست، همه را به صاحبان آنها گوشزد می‌کند!

پس از آن می‌افزاید: بهره آنها از زندگی دنیا تو را شگفت‌زده نکند، «ما کمی از متاع دنیا در اختیار آنان می‌گذاریم - و متاع دنیا هر چه باشد کم و ناچیز است - سپس آنها را بالاجبار به عذاب شدید می‌کشانیم» عذابی مستمر و دردناک «نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ». این تعبیر، ممکن است اشاره به آن باشد که: آنها تصور

نکنند، در این جهان از قبضه قدرت خداوند خارجند، خود او می خواهد آنها را برای آزمایش و اتمام حجت و مقاصدی دیگر، آزاد بگذارد، و همین متاع قلیل به آنها نیز از سوی او است، و چقدر متفاوت است حال این گروه، که ذلیلانه و بالاجبار به عذاب غلیظ الهی کشانده می شوند، با آنها که تمام وجودشان در اختیار خدا است و جنگ به «عروة الوثقی» زده اند، در دنیا پاک و نیکوکار زندگی می کنند و در آخرت در جوار رحمت الهی متنعم اند.

﴿٢٥﴾ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
﴿٢٦﴾ اللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ

﴿٢٧﴾ وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةً أُخْرَ مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
﴿٢٨﴾ مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَغْنُتْكُمْ إِلَّا كَنَفْسٌ وَاحِدَةٌ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ

﴿٢٩﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى وَ أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ
﴿٣٠﴾ ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ

ترجمه:

۲۵- و هر گاه از آنان سؤال کنی: «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است!» مسلماً می گویند: «الله» بگو: «الحمد لله (که خود شما معترفید)»! ولی بیشتر آنان نمی دانند!

۲۶- آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن خداست؛
چرا که خداوند بی‌نیاز و شایسته ستایش است.
۲۷- و اگر همه درختان روی زمین قلم شود، و دریا
(برای آن مرکب گردد، و) هفت دریا به آن افزوده شود،
(اینها همه تمام می‌شود ولی) کلمات خدا پایان نمی‌گیرد؛
خداوند عزیز و حکیم است.

۲۸- آفرینش و برانگیختن (و زندگی دوباره) همه
شما (در قیامت) همانند یک فرد بیش نیست؛ خداوند
شنوا و بیناست!

۲۹- آیا ندیدی که خداوند شب را در روز و روز
را در شب داخل می‌کند، و خورشید و ماه را مسخر
ساخته و هر کدام تا سر آمد معینی به حرکت خود ادامه
می‌دهند؟! خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

۳۰- اینها همه به دلیل آن است که خداوند حق است،
و آنچه غیر از او می‌خوانند باطل است، و خداوند بلند
مقام و بزرگ مرتبه است!

تفسیر:

ده وصف از اوصاف پروردگار

در شش آیه فوق، مجموعه‌ای از صفات خداوند بیان
شده است که در حقیقت ده صفت عمده یا ده اسم از
اسماء الحسنی را بیان می‌کند:

غنی، حمید، عزیز، حکیم، سمیع، بصیر، خبیر، حق،
علی و کبیر.

این از یک نظر، و از سوی دیگر، در آیه نخست از
«خالقیت» خداوند سخن می‌گوید، در آیه دوم از «مالکیت
مطلقه» او، در آیه سوم از «علم بی‌انتهایش» بحث می‌کند
و در آیه چهارم و پنجم از «قدرت نامتناهیش».
و در آخرین آیه نتیجه می‌گیرد: کسی که دارای این

صفات است «حق» است و غیر از او همه باطل و هیچ و پوچند.

با توجه به این بحث اجمالی، به شرح آیات باز گردیم: نخست می‌فرماید: «اگر از آنها سؤال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ به طور قطع در پاسخ می‌گویند: الله» وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللهُ.

این تعبیر که در آیات دیگر قرآن نیز دیده می‌شود (سوره «عنکبوت» آیه ۶۱-۶۳، «زمر» ۳۸، «زخرف» ۹) از یک سو، دلیل بر این است که مشرکان هرگز منکر توحید خالق نبودند، و نمی‌توانستند خالقیت را برای بتها قائل شوند، تنها به شرک در عبادت و شفاعت بتها معتقد بودند.

و از سوی دیگر، دلیل بر فطری بودن توحید و تجلی این نور الهی در سرشت همه انسان‌ها است. بعد از آن می‌گوید: حال که آنها به توحید خالق معترفند: «بگو حمد و ستایش مخصوص «الله» است که خالق همه چیز می‌باشد، نه بتها که خود مخلوق اویند، ولی اکثر آنها نمی‌دانند و نمی‌فهمند که: عبادت باید منحصر به خالق جهان باشد» قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

پس از آن به مسأله «مالکیت» حق می‌پردازد؛ چرا که بعد از ثبوت خالقیت، نیاز به دلیل دیگری بر مالکیت او نیست، می‌فرماید: «از آن خدا است آنچه در آسمان‌ها و زمین است» اللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. بدیهی است آن کس که «خالق» و «مالک» است، «مدبّر» امور جهان نیز می‌باشد و به این ترتیب، بخشهای

سه گانه توحید (توحید خالقیت، توحید مالکیت و توحید ربوبیت) ثابت می گردد.

و کسی که چنین است از همه چیز بی نیاز، و شایسته هرگونه ستایش است به همین دلیل، در پایان آیه می افزاید: «خداوند غنی و حمید است» «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ».

او «غنی» علی الاطلاق، و «حمید» از هر نظر است، چرا که هر موهبتی در جهان است به او باز می گردد، و هر کس هر چه دارد از او دارد، و خزائن همه خیرات به دست او است و این دلیل زنده غنای او می باشد. و از آنجا که «حمد» به معنی ستایش بر کار نیکی است که با اختیار از کسی سر می زند، و هر نیکی در جهان می بینیم، از سوی پروردگار است، پس همه ستایشها از آن او است، حتی اگر ما زیبایی گل را می ستائیم و جاذبه عشقهای ملکوتی را توصیف می کنیم، و عظمت کار یک ایثارگر جانباز را ارج می نهیم، باز در حقیقت او را می ستائیم که این زیبایی و آن جاذبه و عظمت نیز از او است، پس او «حمید علی الاطلاق» است.

آیه بعد، ترسیمی از علم بی پایان خدا است، که با ذکر مثالی بسیار گویا و رسا مجسم شده است. قبلاً ذکر این نکته را لازم می دانیم که مطابق آنچه در تفسیر «علی بن ابراهیم» آمده است: «گروهی از یهود، هنگامی که پیرامون مسأله روح از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کردند و قرآن در پاسخ آنها گفت: قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا: «روح از فرمان پروردگار من است، و بهره شما از علم جز اندکی بیش نیست».

این سخن بر آنان گران آمد، و از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند که آیا این فقط درباره ما است، فرمود: نه، همه را شامل می‌شود (حتی ما را).

ولی آنها افزودند: ای محمد! تو در مورد خود گمان می‌کنی بهره کمی از علم داری در حالی که قرآن به تو داده شده، و به ما هم «تورات»، در قرآنت آمده است: «کسی که حکمت به او داده شده، خیر کثیر به او داده شده است» این سخنان با هم سازگار نیست!

در اینجا آیه «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ...» (آیه مورد بحث) نازل شد، و روشن ساخت: علم انسان هر قدر هم گسترده باشد، در برابر علم خداوند ذره بی‌مقداری بیش نیست، و آنچه نزد شما بسیار است نزد خدا بسیار کم است.^{۶۸}

نظیر این روایت را از طریق دیگری در ذیل آیه ۱۰۹ سوره «کهف» بیان کردیم.

به هر حال، قرآن مجید برای ترسیم علم نامتناهی خداوند، چنین می‌گوید:

«اگر آنچه روی زمین از درختان است قلم شوند، و دریا برای آن مرکب گردد، و هفت دریا بر این دریا افزوده شود، تا علم خدا را بنویسند، اینها همه تمام می‌شوند اما کلمات خدا پایان نمی‌گیرد، خداوند عزیز و حکیم است» «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمْدُهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» «یَمْدُهُ» از ماده «مداد» به معنی مرکب یا ماده رنگینی است که با آن می‌نویسند، و در اصل از «مد» به معنی کشش گرفته شده؛ زیرا خطوط به وسیله کشش قلم بر صفحه کاغذ پیدا می‌شود.

۶۸ تفسیر «برهان»، جلد ۳، صفحه ۲۷۹.

بعضی از مفسران، معنی دیگری نیز برای آن نقل کرده‌اند و آن «روغنی» است که در چراغ می‌ریزند و سبب روشنائی چراغ است، و هر دو معنی در واقع به یک ریشه باز می‌گردد.

«کلمات» جمع «کلمه» است و در اصل به معنی الفاظی است که انسان با آن سخن می‌گوید، سپس به معنی گسترده‌تری اطلاق شده، و آن هر چیزی است که می‌تواند بیانگر مطلبی باشد، و از آنجا که مخلوقات گوناگون این جهان هر کدام بیانگر ذات پاک خدا و علم و قدرت اویند، به هر موجودی «کلمه الله» اطلاق شده، مخصوصاً در مورد موجودات شریف‌تر و با عظمت‌تر، این تعبیر به کار رفته، چنان که درباره مسیح علیه السلام در آیه ۱۷۱ سوره «نساء» می‌خوانیم: «إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ» (نظیر همین معنی در آیه ۴۵ سوره «آل عمران» نیز آمده است).

سپس، به همین مناسبت «کلمات الله» به معنی علم و دانش پروردگار به کار رفته است.

اکنون باید درست بیندیشیم که: برای نوشتن تمام معلومات یک انسان، گاه یک قلم با مقداری مرکب، کفایت می‌کند، حتی ممکن است با همین یک قلم انسان‌های دیگری نیز مجموعه معلوماتشان را بر صفحه کاغذ بیاورند ولی قرآن می‌گوید: «اگر تمام درختان روی زمین قلم شوند».

می‌دانیم گاه از یک درخت تنومند، از ساقه و شاخه‌هایش، هزاران، بلکه میلیونها قلم به وجود می‌آید، و با در نظر گرفتن حجم عظیم درختان روی زمین، و جنگل‌هایی که بسیاری از کوه‌ها و دشت‌ها را پوشانیده است، و تعداد قلم‌هایی که از آن به وجود می‌آید، و

همچنین اگر تمام اقیانوسهای روی زمین که تقریباً سه چهارم صفحه کره زمین را با عمق و ژرفای بسیار پوشانیده است مرکب شوند، چه وضع عجیبی را برای نوشتن ایجاد می‌کند و چقدر علوم و دانش‌ها را با آن می‌توان نوشت!

مخصوصاً با توجه به افزوده شدن هفت دریای دیگر به آن، که هر کدام از آنها معادل تمام اقیانوسهای روی زمین باشد،^{۶۹} و بالاخص با توجه به این که عدد هفت در اینجا به معنی تعداد نیست بلکه برای تکثیر است و اشاره به دریاهای بی حساب می‌کند، روشن می‌شود که وسعت دامنه علم خداوند، تا چه حد گسترده است و تازه همه اینها پایان می‌گیرد، و باز علوم او پایان نخواهد گرفت. آیا ترسیمی برای بی‌نهایت، از این جالب‌تر و زیباتر به نظر می‌رسد؟ این عدد به قدری زنده و گویا است که امواج فکر انسان را در افقهای بیکران و نامحدود با خود همراه می‌برد، و غرق در حیرت و ابهت می‌کند.

با توجه به این بیان گویا و روشن، انسان احساس می‌کند: معلوماتش در برابر آنچه در علم خدا است همچون یک صفر در برابر بی‌نهایت است، و شایسته است فقط بگوید: «دانش من به آنجا رسیده که به نادانی خود پی برده‌ام» حتی تشبیه به قطره و دریا برای بیان این واقعیت، نارسا به نظر می‌رسد.

از جمله نکات لطیفی که در آیه، به چشم می‌خورد، این است که «شجره» به صورت مفرد، و «اقلام» به صورت جمع آمده، تا بیانگر تعداد فراوان قلم‌هائی باشد که از یک درخت با تمام ساقه و شاخه‌هایش، به وجود می‌آید.

۶۹ واژه «البحر» در آیه فوق اشاره به مجموع دریاهای روی زمین است زیرا «الف و لام» آن جنس و در اینجا به معنی عموم است.

و نیز تعبیر «البحر» به صورت مفرد و «الف و لام جنس» برای آن است که تمام اقیانوسهای روی زمین را شامل شود، به خصوص این که: تمام اقیانوسهای جهان با هم مربوط و متصلند و در واقع در حکم یک دریای پهناورند.

و جالب این که: درباره «قلم‌ها» سخن از قلم‌های اضافی و کمکی نمی‌کند اما درباره اقیانوسها سخن از هفت دریای دیگر به میان می‌آورد؛ چرا که به هنگام نوشتن، قلم بسیار کم مصرف می‌شود، آنچه بیشتر مصرف می‌گردد مرکب است.

انتخاب کلمه «سبع» (هفت) در لغت عرب برای تکثیر، شاید از این نظر باشد که پیشینیان عدد کرات منظومه شمسی را هفت می‌دانستند (و در واقع آنچه از منظومه شمسی امروز نیز با چشم غیر مسلح دیده می‌شود، هفت کره بیش نیست) و با توجه به این که: «هفته» به صورت یک دوره کامل زمان، هفت روز بیشتر نیست و تمام کره زمین را نیز به هفت منطقه تقسیم می‌کردند، و نام هفت اقلیم بر آن گذارده بودند، روشن می‌شود که: چرا «هفت» به عنوان یک عدد کامل در میان آحاد و برای بیان کثرت به کار رفته است.^{۷۰}

بعد از ذکر علم بی‌پایان پروردگار، سخن از قدرت بی‌انتهای او به میان می‌آورد و می‌فرماید: «آفرینش همه شما و نیز برانگیخته شدن شما بعد از مرگ، همانند یک فرد بیش نیست، خداوند شنوا و بینا است» «مَا خَلَقَكُمْ وَ لَا يَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ».

۷۰ در زمینه «علم بی‌پایان پروردگار» در جلد ۱۲، ذیل آیه ۱۰۹ سوره «کهف»، صفحه ۵۷۴ نیز سخن گفته‌ایم.

بعضی از مفسران گفته‌اند: جمعی از کفار قریش، از روی تعجب و استبعاد در مسأله معاد می‌گفتند: خداوند ما را به گونه‌های مختلفی، و در طی مراحل گوناگون آفریده است: روزی نطفه بودیم، پس از آن علقه شدیم، بعد مضغه گشتیم، و سپس تدریجاً به صورتهای گوناگون در آمدیم، چگونه خداوند همه ما را در یک ساعت آفرینش جدیدی می‌دهد؟

آیه مورد بحث نازل شد و به سخن آنها پاسخ گفت. در حقیقت آنها از این نکته غافل بودند که: مفاهیمی همچون «سخت»، «آسان»، «کوچک» و «بزرگ» برای موجوداتی همچون ما که قدرت محدودی داریم، قابل تصور است، ولی در برابر قدرت بی پایان حق، همگی یکسان و برابر می‌باشند، آفرینش یک انسان با آفرینش همه انسان‌ها هیچ تفاوتی ندارد، و آفرینش یک موجود، در یک لحظه یا در طول سالیان دراز در پیشگاه قدرت او یکسان است.

اگر تعجب کفار قریش از این بوده است که: چگونه این طبایع مختلف، و اشکال گوناگون و شخصیت‌های متنوع، آن هم بعد از آنکه بدن انسان خاک شد و خاکها پراکنده گشتند و به هم آمیختند، ممکن است از هم جدا شوند و هر کدام به جای خود باز گردند؟ پاسخ آن را علم بی پایان، و قدرت بی‌انتهای خداوند می‌دهد.

او چنان روابطی در میان موجودات برقرار ساخته که یک واحد، همچون یک مجموعه، و یک مجموعه همانند یک واحد است.

اصولاً انسجام و به هم پیوستگی این جهان، آن چنان است که هر کثرتی در آن به وحدت باز می‌گردد، و

خلقت مجموع انسان‌ها از همان اصولی تبعیت می‌کند، که خلقت یک انسان تبعیت دارد.

و اگر تعجب آنها از کوتاهی زمان بوده که: چگونه مراحل طی را که انسان از حال نطفه تا دوران جوانی طی سالیان دراز، طی می‌کند، ممکن است در لحظات کوتاهی طی شود؟ پاسخ آن را نیز قدرت پروردگار می‌دهد، ما در جهان جانداران اطفال انسان را می‌بینیم که باید مدتها طول بکشد تا راه رفتن را به خوبی یاد بگیرند یا قادر به استفاده از هر نوع غذا شوند، در حالی که جوجه پرندگان را می‌بینیم همین که: سر از تخم بیرون آوردند و متولد شدند، برمی‌خیزند و راه می‌روند و حتی بعضی بدون نیاز به مادر غذا می‌خورند، اینها نشان می‌دهد: این گونه مسائل در برابر قدرت خداوند، تأثیری ندارد.

ذکر «سمیع» و «بصیر» بودن خداوند، در پایان این آیه، ممکن است پاسخ به ایراد دیگری از ناحیه مشرکان باشد که به فرض، همه انسان‌ها با تنوع خلقتی که دارند و با تمام ویژگیهایشان در ساعت معینی برانگیخته شوند، ولی اعمال آنها و سخنانشان چگونه مورد حساب قرار می‌گیرد؟ اعمال و گفتار، اموری هستند که بعد از وجود نابود می‌شوند.

قرآن پاسخ می‌دهد: خداوند شنوا و بینا است، تمام سخنان آنها را شنیده و همه اعمالشان را دیده (به علاوه فنا و نابودی مطلق در این جهان مفهوم ندارد، بلکه اعمال و اقوالشان همواره موجود خواهد بود).

از این گذشته، جمله فوق تهدیدی است نسبت به این بهانه‌جویان که خداوند از گفتگوهای شما برای سمپاشی در افکار عمومی بی‌خبر نیست، و حتی از آنچه در دل دارید، و بر زبان جاری نکرده‌اید نیز آگاه است.

آیه بعد، تأکید و بیان دیگری است برای قدرت
واسعه خداوند، روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه
و آله کرده، می گوید: «آیا ندیدی که خداوند شب را در
روز، و روز را در شب داخل می کند؟» «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ
الَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ».

و نیز آیا ندیدی که «خداوند خورشید و ماه را در مسیر
منافع انسان ها مسخر ساخته؟» «وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ».

و «هر کدام تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه
می دهند» «كُلٌّ يَجْرِي إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى».

«و این که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است؟»
«وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ».

«ولوج» در اصل به معنی «دخول» است، و داخل
کردن شب در روز، و روز در شب، ممکن است اشاره به
افزایش تدریجی و کوتاه شدن شب و روز در طول سال
باشد، که تدریجا از یکی کاسته، و به صورت نامحسوسی
بر دیگری می افزاید، تا فصول چهار گانه سال با ویژگی ها
و آثار پر برکش ظاهر گردد (تنها در دو نقطه از روی
زمین است که این تغییر تدریجی و فصول چهار گانه
نیست یکی نقطه حقیقی قطب شمال و جنوب است که
در طول سال، شش ماه شب، و شش ماه روز می باشد، و
دیگری خط باریک و دقیق استوا است که در تمام سال،
شب و روز یکسان است).

و یا اشاره به این باشد که تبدیل شب به روز، و
روز به شب، به خاطر وجود جو زمین به طور ناگهانی
صورت نمی گیرد، تا انسان و همه موجودات زنده را
در برابر خطرات مختلف قرار دهد، بلکه نخستین اشعه
آفتاب از هنگام طلوع فجر در اعماق تاریکی نفوذ کرده،
کم کم نفوذ بیشتری پیدا می کند، تا تمام صفحه آسمان را

بگیرد، درست به عکس چیزی که به هنگام پایان روز و دخول شب تحقق می‌یابد. این انتقال تدریجی و کاملاً منظم و حساب شده، از مظاهر قدرت خدا است.

البته این دو تفسیر، با هم منافاتی ندارند و ممکن است جمعاً در معنی آیه منظور باشند.

در مورد تسخیر «شمس» و «قمر» و سایر کرات آسمانی برای انسان‌ها- چنان که قبلاً هم گفته‌ایم- منظور، تسخیر در راه خدمت به انسان است، و به تعبیر دیگر «لام» در «سَخَّرَ لَكُمْ» لام نفع است، نه لام اختصاص، و این تعبیر در قرآن مجید در مورد خورشید و ماه، شب و روز و نهرها و دریاها و کشتی‌ها آمده است، و همه اینها بیانگر عظمت شخصیت انسان و گستردگی نعمت‌های خداوند در مورد او است که تمام موجودات زمین و آسمان، به فرمان خدا سرگشته و فرمانبردار او هستند و با این حال شرط انصاف نیست که او فرمان نبرد.^{۷۱}

جمله «كُلُّ يَجْرِي إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى» اشاره به این است که: این نظام حساب شده و دقیق تا ابد، ادامه نمی‌یابد، و پایان و سرانجامی دارد که همراه با پایان گرفتن دنیا است، همان چیزی که در سوره «تکویر» چنین از آن یاد شده است::

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ* وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ: «هنگامی که خورشید بی‌فروغ گردد* و ستارگان به تیرگی گرایند...». ارتباط جمله «أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» با توجه به آنچه در بالا گفتیم، با این بحث روشن می‌شود؛ زیرا خداوندی

۷۱ در مورد تسخیر خورشید و ماه و موجودات دیگر برای انسان در جلد ۱۰، ذیل آیه ۲ سوره «رعد»، صفحه ۱۲۰ و آیه ۳۲ سوره «ابراهم»، صفحه ۳۵۰ بحث مشروحی داشتیم.

که خورشید و ماه با عظمت را با آن حساب دقیق به کار گرفته، و شب و روز را با آن نظم مخصوص هزاران و میلیونها سال وارد یکدیگر می‌کند، چنین پروردگاری چگونه ممکن است از اعمال انسان‌ها بی‌خبر بماند؟ آری او هم اعمال را می‌داند و هم نیت و اندیشه‌ها را.

و در آخرین آیه مورد بحث، به صورت یک نتیجه‌گیری جامع و کلی می‌فرماید: «اینها دلیل بر آن است که: خداوند حق است، و آنچه غیر از او می‌خوانند باطل است، و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است» «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ».^{۷۲}

مجموع بحث‌هایی که در آیات قبل، پیرامون خالقیت و مالکیت و علم و قدرت بی‌انتهای پروردگار آمده بود، این امور را اثبات کرد که «حق» تنها او است و غیر او زائل و باطل و محدود و نیازمند است، و «علی و کبیر» که از هر چیز برتر و از توصیف بالاتر است، ذات پاک او می‌باشد و به گفته شاعر:

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ
وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا مُحَالَاةَ زَائِلٌ:

«آگاه باشید، هر چه جز خدا است باطل است و هر نعمتی سرانجام، زوال پذیر است».^{۷۳}

۷۲ «باء» در «بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» گرچه در بدو امر «باء سببیه» به نظر می‌آید، و شاید به همین دلیل، بعضی از مفسران مانند: «آلوسی» در «روح المعانی»، مضمون این آیه را سبب مطالب گذشته گرفته، ولی سیاق آیات، و ذکر صفات گذشته، یعنی «خالقیت» و «مالکیت» و «علم و قدرت» و نشانه‌های آن در ۲ عالم آفرینش، ظاهر در این است که آنها همه گواه برای این نتیجه بوده است، بنابراین محتوای این آیه، نتیجه آیات قبل است نه سبب آنها.

۷۳ «بحار الانوار»، جلد ۲۲، صفحه ۲۶۷.

این سخن را به تعبیر فلسفی می‌توان چنین بیان کرد:
 حق اشاره به وجود حقیقی و پایدار است، و در این
 جهان آن وجود حقیقی که قائم بالذات و ثابت و برقرار
 و جاودانی باشد، تنها او است، و بقیه هر چه هست در
 ذات خود وجودی ندارد، و عین بطلان است که هستی
 خود را از طریق وابستگی به آن وجود حق، پیدا می‌کند،
 و هر لحظه نظر لطفش را از آنها بر گیرد در ظلمات فنا
 و نیستی، محو و ناپدید می‌شود.

به این ترتیب، هر قدر ارتباط موجودات دیگر به
 وجود حق تعالی بیشتر گردد به همان نسبت حقانیت
 بیشتری کسب می‌کند.

به هر حال، همان گونه که گفتیم: این آیات
 مجموعه‌ای از ده صفت از صفات برجسته خدا، و ده
 اسم از اسماء حسناى او است، و مشتمل بر دلائل قوی و
 انکار ناپذیری بر بطلان هرگونه شرک و لزوم توحید در
 تمام مراحل عبودیت است.

﴿۳۱﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ يَنْعَمَتِ اللَّهُ
 لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ
 ﴿۳۲﴾ وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ
 الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا
 إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ
 ترجمه:

۳۱- آیا ندیدی کشتی‌ها در دریاها، و به (برکت) نعمت او
 حرکت می‌کنند تا بخشی از آیاتش را به شما نشان دهد؟! در
 اینها نشانه‌هایی است برای کسانی که شکیبیا و شکرگزارند!
 ۳۲- و هنگامی که (در سفر دریا) موجی همچون

ابرها آنان را بپوشاند (بالای سرشان قرار گیرد)، خدا را با اخلاص می‌خوانند، اما وقتی آنها را به خشکی رساند و نجات داد، بعضی راه اعتدال را پیش می‌گیرند (در حالی که بعضی دیگر راه کفر را پیش می‌گیرند) ولی آیات ما را هیچ کس جز پیمان‌شکنان ناسپاس انکار نمی‌کنند.

تفسیر:

در گرداب بلا!

باز در دو آیه مورد بحث، سخن از نعمت‌های خدا و دلائل توحید در آفاق و انفس است.

در نخستین آیه، سخن از «دلیل نظم» به میان می‌آید، و در دومین آیه سخن از «توحید فطری» است و مجموعاً بحث‌هایی را که در آیات قبل آمد، تکمیل می‌کند.

می‌گوید: «آیا ندیدی کشتی‌ها بر صفحه دریاها به فرمان خدا، و به برکت نعمت او حرکت می‌کنند؟! ^{۷۴} «أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ».

«هدف این است که گوشه‌ای از آیات عظمتش را به شما نشان دهد» «لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ».

آری، «در اینها نشانه‌هایی است برای کسانی که بسیار شکیه و شکرگزارند» «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ».

بدون شک، حرکت کشتی‌ها بر صفحه اقیانوسها نتیجه مجموعه‌ای از قوانین آفرینش است:

حرکت منظم بادها از یکسو.

وزن مخصوص چوب یا موادی که با آن کشتی را می‌سازند، از سوی دیگر.

میزان غلظت آب، از سوی سوم.

۷۴ «باء» در «بِنِعْمَتِ اللَّهِ» ممکن است «باء سببیت» و «باء» مصاحبت باشد، ولی احتمال اول مناسب‌تر است.

و فشاری که از ناحیه آب بر اجسامی که در آن شناور می‌شوند، از سوی چهارم.

و هر گاه در یکی از این امور، اختلالی رخ دهد یا کشتی در قعر دریا فرو می‌رود، یا واژگون می‌شود و یا در وسط دریا سرگردان و حیران می‌ماند.

اما خداوندی که اراده کرده است: پهنه دریاها را بهترین شاهراه برای مسافرت انسان‌ها، و حمل مواد مورد نیاز از نقطه‌ای به نقطه دیگر قرار دهد، این شرائط را که هر یک نعمتی از نعمت‌های او است، فراهم ساخته.

عظمت قدرت خدا، در صفحه اقیانوسها و کوچکی انسان در مقابل آن، به قدری است که در گذشته که تنها از نیروی باد برای حرکت کشتی استفاده می‌شد، اگر تمام مردم جهان جمع می‌شدند، که یک کشتی را در وسط دریا بر خلاف مسیر یک باد سنگین به حرکت در آورند، قدرت نداشتند.

و امروز هم که قدرت موتورهای عظیم، جانشین باد شده است باز وزش طوفان آن قدر سخت و سنگین است که عظیمترین کشتی‌ها را جابه جا می‌کند، و گاه آنها را در هم می‌شکند.

و این که: در آخر آیه، روی اوصاف «صَبَّار» و «شکور» (بسیار صابر و شکیبیا و بسیار شکرگزار) تکیه شده، یا به خاطر این است که: زندگی دنیا مجموعه‌ای است از «بلا» و «نعمت» که هر دو وسیله آزمایشند، ایستادگی و شکیبائی در برابر حوادث سخت، و شکرگزاری در برابر نعمت‌ها مجموعه وظیفه انسان‌ها را تشکیل می‌دهد.

لذا در حدیثی که بسیاری از مفسران از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند می‌خوانیم: **الْإِيمَانُ نِصْفَانِ نِصْفُ صَبْرٍ وَ نِصْفُ شُكْرٍ**: «ایمان دو نیمه است،



نیمه‌ای صبر و نیمه‌ای شکر».^{۷۵}

و یا اشاره به این است که: برای درک آیات با عظمت الهی، در پهنه آفرینش انگیزه‌ای لازم است، همچون «شکر منعم توأم با صبر و شکیبائی» برای دقت و کنجکاوی هر چه بیشتر.

بعد از بیان نعمت حرکت کشتی‌ها در دریاها که هم در گذشته و هم امروز، بزرگترین و مفیدترین وسیله حمل و نقل انسان‌ها و کالاها بوده است، اشاره به یکی از چهره‌های دیگر همین مسأله کرده می‌گوید: «هنگامی که آنها بر کشتی سوار شوند، و در وسط دریا قرار گیرند، و دریا طوفانی شود، و امواج کوه پیکر، همچون ابرها بالای سر آنان قرار گیرد، خدا را با اخلاص می‌خوانند» «وَ إِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظَّلْلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ».

«ظلل» جمع «ظله» (بر وزن قله) است، و مفسران برای آن چند معنی ذکر کرده‌اند:

«راغب» در «مفردات» می‌گوید: «ظله» به معنی «ابری است که سایه می‌افکند»، و غالباً در مواردی به کار می‌رود که: موضوع ناخوشایندی در کار است.

بعضی نیز، آن را به معنی «سایبان» از ماده «ظل» دانسته‌اند.

بعضی نیز، آن را به معنی کوه گرفته‌اند.

گرچه این معانی - در رابطه با آیه مورد بحث - تفاوت زیادی با هم ندارد، ولی، با توجه به این که: در قرآن کراراً این کلمه به معنی ابرهای سایه‌افکن آمده، و با توجه به این که: تعبیر «غَشِيَهُمْ» (آنها را می‌پوشاند)

۷۵ تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۲۳ و «قرطبی» و «فخر رازی» و «صافی».

تناسب بیشتری با معنی ابر دارد، این تفسیر نزدیک‌تر به نظر می‌رسد.

یعنی امواج عظیم دریا آن چنان برمی‌خیزد، و اطراف آنها را احاطه می‌کند که گوئی ابری بر سر آنان سایه افکنده است، سایه‌ای وحشتناک و هول‌انگیز.

اینجا است که: انسان با تمام قدرتهای ظاهری که برای خویش جلب و جذب کرده، خود را ضعیف و ناچیز و ناتوان می‌بیند، دستش از همه جا بریده می‌شود تمام وسائل عادی و مادی از کار می‌افتد، هیچ روزنه امیدی برای او باقی نمی‌ماند جز نوری که از درون جان او و از عمق فطرتش می‌درخشد.

پرده‌های غفلت را کنار می‌زند، قلب او را روشن می‌سازد، و به او می‌گوید: کسی هست که می‌تواند تو را رهایی بخشد!

همان کس که امواج دریا فرمان او را می‌برند، و آب و باد و خاک سرگردان او هستند.

اینجا است: که توحید خالص، همه قلب او را احاطه می‌کند، و دین و آئین و پرستش را مخصوص او می‌داند. سپس، اضافه می‌کند: «هنگامی که خداوند آنها را از این مهلکه رهایی بخشید- امواج فرو نشست، و او سالم به ساحل نجات رسید- مردم دو گروه می‌شوند: بعضی راه اعتدال را پیش می‌گیرند، و به عهد و پیمانی که در دل در آن لحظات حساس با خدا بستند پایبند و وفادار می‌مانند» «فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ»^{۷۶}.

ولی گروهی دیگر، همه چیز را به دست فراموشی سپرده و باز لشکر غارتگر شرک و کفر بر کشور قلبشان

^{۷۶} «مُقْتَصِدٌ» از ماده «قصد» به معنی اعتدال در کار و وفای به عهد است.



چیره می‌شود.

جمعی از مفسرین، آیه فوق را اشاره‌ای به اسلام آوردن «عکرمه بن ابی‌جهل» دانسته‌اند.

به هنگام «فتح مکه»، چون پیامبر صلی الله علیه و آله همه مردم را جز چهار نفر مشمول عفو عمومی قرار داده بود، و تنها در مورد چهار نفر که یکی از آنها «عکرمه بن ابی‌جهل» بود، حکم اعدام صادر فرمود که: هر کجا آنها را بباید از بین ببرید، (چرا که از هیچ‌گونه کارشکنی و کینه‌توزی و جنایت بر ضد اسلام و مسلمین فروگذار نبودند) «عکرمه» ناچار از «مکه» فرار کرد.

به کنار دریای احمر آمده سوار بر کشتی شد در دریا تند بادی خطرناک دامن او را گرفت، اهل کشتی به یکدیگر گفتند: بیائید با بتها وداع گوئید و تنها دست به دامن لطف «الله» بزنید که از این خدایان ما کاری ساخته نیست!

«عکرمه» گفت: اگر جز توحید ما را در دریا نجات ندهد، در خشکی نیز نجات نخواهد داد، بارالها! من با تو عهد و پیمان می‌بندم که اگر مرا از این مهلکه برهانی به سراغ «محمد» صلی الله علیه و آله بروم و دست در دست او گذارم، چرا که او را بخشنده و کریم می‌دانم. سرانجام او نجات یافت خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و مسلمان شد.^{۷۷}

در تواریخ اسلامی آمده است: «عکرمه» بعداً در صف مسلمانان راستین قرار گرفت و در ماجرای جنگ «یرموک» یا «اجنادین» شربت شهادت نوشید.

۷۷ «مجمع البیان» جلد ۸، صفحه ۳۲۳، ذیل آیه مورد بحث - در «اسد الغابۃ فی معرفۃ الصحابه» جلد ۴، صفحه ۵ نیز همین ماجرا با مختصری تفاوت آمده است (عکرمه با کسر عین).

و در پایان آیه اضافه می‌کند: «آیات ما را هیچکس جز پیمان‌شکنان کفران کننده، انکار نمی‌کنند» «وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ».

«خَتَّار» از ماده «خَتَرَ» (بر وزن چتر) به معنی پیمان‌شکنی است.

این کلمه، صیغه مبالغه است؛ چرا که مشرکان و گنهکاران کراراً در گرفتاریها رو به سوی خدا می‌آوردند، عهد و پیمانها با خدا می‌بندند و نذرهای می‌کنند، اما هنگامی که طوفان حوادث فرو نشست پیمانهای خود را پی در پی می‌شکنند، و نعمت‌های الهی را به دست کفران می‌سپارند. در حقیقت «خَتَّار» و «کفور» که در ذیل این آیه آمده، نقطه مقابل «صَبَّار» و «شکور» است که در ذیل آیه قبل آمده است (کفران در مقابل شکرگزاری، و پیمان‌شکنی در مقابل شکیبائی و باقیمانده بر سر عهد و پیمان) چرا که وفای به عهد، تنها برای شکیبایان امکان پذیر است، آنها هستند که به هنگام شعله‌ور شدن ایمان فطری در درون جانشان سعی می‌کنند این نور الهی دیگر به خاموشی نگراید و حجابها و پرده‌ها روی آن نیفتد.

﴿۳۳﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَ اخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿۳۴﴾ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنْزِلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

ترجمه:

۳۳- ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید، و بترسید از روزی



که نه پدر کیفر اعمال فرزندش را تحمل می‌کند، و نه فرزند چیزی از کیفر (اعمال) پدرش را، به یقین وعده الهی حق است؛ پس مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد، و مبادا (شیطان فریبکار)، شما را به (کرم) خدا مغرور سازد.

۳۴- آگاهی از زمان قیام قیامت مخصوص خداست، و اوست که باران را نازل می‌کند، و آنچه را که در رحم‌ها (ی مادران) است می‌داند، و هیچ کس نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد، و هیچ کس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد؟ به درستی که خداوند عالم و آگاه است!

تفسیر:

وسعت علم خداوند

در این دو آیه که آخرین آیات سوره «لقمان» است، نخست به صورت یک جمع بندی از مواعظ و اندرزهای گذشته، و دلایل توحید و معاد، همه انسان‌ها را به خدا و روز قیامت توجه می‌دهد، سپس از غرور ناشی از دنیا و شیطان بر حذر می‌دارد و بعد به وسعت دامنه علم خداوند و شمول آن نسبت به همه چیز می‌پردازد. می‌فرماید: «ای مردم از خدا بپرهیزید» «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُم».

«و از روزی بترسید که نه پدر بار گناه فرزندش را به دوش می‌کشد، و نه فرزند چیزی از مسئولیت پدر را تحمل می‌کند»

«وَ اخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا».

در حقیقت دستور اول، توجه به مبدأ است، و دستور دوم توجه به معاد.

دستور اول، نیروی مراقبت را در انسان زنده می‌کند،

و دستور دوم، احساس پاداش و کیفر را، و بدون شک، کسی که بداند شخص خبیر و آگاهی تمام اعمال او را می‌بیند، و می‌داند و ثبت و ضبط می‌کند، و از سوی دیگر، محکمه و دادگاه عدلی برای رسیدگی به تمام جزئیات آن تشکیل می‌دهد، چنین انسانی کمتر آلوده گناه و فساد می‌شود.

جمله «لَا يَجْزِي» از ماده «جزا» است و جزا از نظر لغت به دو معنی آمده:

یکی پاداش و کیفر دادن در برابر چیزی (چنان که گفته می‌شود: جَزَاهُ اللَّهُ خَيْرًا: خداوند او را پاداش خیر داد).

و دیگری کفایت کردن و جانشین شدن و تحمل نمودن، چنان که در آیه مورد بحث آمده است: لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ: «هیچ پدری، مسئولیت اعمال فرزندش را قبول نمی‌کند، و به جای او نمی‌نشیند، و از او کفایت نمی‌کند».

ممکن است، هر دو به یک ریشه باز گردد، چرا که پاداش و کیفر نیز جانشین عمل می‌شود، و به مقدار آن است (دقت کنید).

به هر حال، در آن روز، هر کس چنان به خود مشغول است، و در پیچ و خم اعمال خویش گرفتار، که به دیگری نمی‌پردازد، حتی پدر و فرزند که نزدیکترین رابطه‌ها را با هم دارند، هیچ کدام به فکر دیگری نیستند.

این آیه نظیر آیه‌ای است که در آغاز سوره «حج» آمده، که درباره قیامت و زلزله رستاخیز می‌گوید: يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ: «روزی که مشاهده کنید، مادران شیرده فرزندان شیرخوار خود را فراموش می‌کنند».



قابل توجه این که: در مورد «پدر» تعبیر به «لایحزری»، (فعل مضارع) می‌کند و در مورد فرزند، تعبیر به «جاز» (اسم فاعل). این تفاوت تعبیر، ممکن است از باب تنوع در سخن باشد، یا اشاره به وظیفه و مسئولیت فرزند در مقابل پدر، زیرا اسم فاعل دوام و تکرار بیشتری را می‌رساند.

به تعبیر دیگر، از عواطف پدری انتظار می‌رود: حداقل در پاره‌ای از موارد، تحمل عذاب فرزند را بکند، آن چنان که در دنیا ناملایمات او را به جان می‌خرد، ولی، در مورد فرزند انتظار می‌رود، مقدار بیشتری از ناملایمات پدر را به خاطر حقوق فراوانی که بر او دارد متحمل شود، در حالی که هیچ یک از این دو، در آن روز، کمترین مشکلی را از دیگری نمی‌کشایند، و همه گرفتار اعمال خویشند و سر در گریبان خود.

در پایان آیه، انسان‌ها را از دو چیز بر حذر می‌دارد، می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ حَقَّ بَفْرِيبِدْ، وَ مَبَادَا شَيْطَانِ شَمَا رَا كُولَ زَنْد» «إِنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقَّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ».

در واقع، در برابر دو امر که در آغاز آیه بود، دو نهی، در اینجا دیده می‌شود؛ زیرا اگر توجه به خدا و ترس از حساب و جزا در انسان زنده شود، ترسی از انحراف و آلودگی در او نیست، مگر از دو راه: یکی این که: زرق و برق دنیا، واقعیتها را در نظر او دگرگون سازد، و قدرت تشخیص را از او بگیرد که حب دنیا ریشه همه گناهان است، دیگر این که: وسوسه‌های شیطانی او را فریب دهد، و مغرور سازد، و از مبدأ و معاد دور کند.

اگر این دو راه نفوذ گناه بسته شود، دیگر، هیچ خطری او را تهدید نمی‌کند، و به این ترتیب، چهار دستور فوق



مجموعه کاملی از برنامه نجات آدمی را فراهم می‌سازد.

در آخرین آیه این سوره، به تناسب بحثی که پیرامون روز رستاخیز در آیه قبل به میان آمد، سخن از علومی به میان می‌آورد که: مخصوص پروردگار است می‌گوید: «آگاهی بر زمان قیام قیامت مخصوص خدا است» «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ».

«و او است که باران را نازل می‌کند» و از تمام جزئیات نزول آن آگاه است «و يُنَزِّلُ الْغَيْثَ».

و نیز «او است که از فرزندانی که در رحم مادرانند (با تمام مشخصات آنها) آگاه است» «و يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ».

«و هیچ کس نمی‌داند فردا چه می‌کند» «و مَا تَذَرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا».

«و هیچ کس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد»؟ «و مَا تَذَرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ».

«خداوند عالم و آگاه است» «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ».

گوئی مجموع این آیه، پاسخ به سؤالی است، که در زمینه قیامت مطرح می‌شود، همان سؤالی که بارها مشرکان قریش از پیامبر صلی الله علیه و آله کردند و گفتند: متى هو؟ «روز قیامت کی خواهد بود».^{۷۸}

قرآن در پاسخ آنان می‌گوید: هیچ کس جز خدا، از لحظه قیام قیامت آگاه نیست و طبق صریح آیات دیگر، خداوند این علم را از همه مخفی داشته است:

إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا: «قیامت خواهد آمد، و من می‌خواهم آن را پنهان سازم».^{۷۹}

تا هرگز غرور و غفلت دامن افراد را نگیرد.

۷۸ اسرا ایه ۵۱

۷۹ طه ایه ۱۵



پس از آن می‌گوید: نه تنها مسأله قیامت است که از شما پنهان است، در زندگی روزمره شما و در میان نزدیکترین مسائلی که با مرگ و حیاتتان سر و کار دارد، مطالب فراوانی وجود دارد، که شما از آن بی‌خبرید. زمان نزول قطرات حیات‌بخش باران که زندگی همه جانداران به آن بستگی دارد، بر هیچ یک از شما آشکار نیست، و تنها با حدس و تخمین و گمان از آن بحث می‌کنید.

همچنین از زمان پیدایش شما در شکم مادر و خصوصیات جنین، احدی آگاه نیست. و نیز آینده نزدیک، یعنی حوادث فردای شما و نیز محل مرگ و بدرود حیاتتان بر همه پوشیده است. شما که از این مسائل نزدیک به زندگی خود، اطلاعی ندارید، چه جای تعجب، که از لحظه قیام قیامت بی‌خبر باشید؟^{۸۰}

در تفسیر «درّ المنثور» نقل شده: مردی به نام «وراث» از طائفه «بنی مازن» خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده گفت: ای محمد! کی قیامت بر پا می‌شود؟ به علاوه، شهرهای ما در خشکسالی فرو رفته، کی فراوانی نعمت می‌شود؟ و نیز هنگامی که آمدم، همسرم باردار بود، کی فرزند می‌آورد؟ و نیز من می‌دانم امروز چه کرده‌ام، فردا چه خواهم کرد؟ و بالاخره، من می‌دانم در کجا متولد شده‌ام، بگو ببینم در کدام سرزمین می‌میرم؟!

۸۰ درست است که در آیات فوق در جمله «يُنَزِّلُ الْغَيْثَ» (خدا باران را نازل می‌کند) سخنی از مسأله علم خدا در میان نیست، و به همین جهت، بعضی این جمله را استثناء در میان این جمله‌ها به منظور بیان قدرت خدا دانسته‌اند، نه علم او، ولی هماهنگی پنج جمله با یکدیگر از یکسو، و روایات متعددی که در «نهج البلاغه» و کتب دیگر آمده است (و به زودی به آن اشاره خواهیم کرد) از سوی دیگر، قرینه بر این است که: آن نیز مربوط به علم خداوند است.

آیه فوق نازل شد گفت: علم همه این امور نزد خدا است.^{۸۱}

نکته‌ها:

۱- انواع غرور و فریب!

آیات فوق، هشدار می‌دهد، که زرق و برق زندگی دنیا شما را نفریبید، سپس از فریب شیطان، سخن می‌گوید، و نسبت به آن اعلام خطر می‌کند، زیرا مردم چند گروهند: بعضی آن قدر ضعیف و ناتوانند، که تنها مشاهده زرق و برق دنیا برای فریب و غرورشان کافی است.

اما بعضی، که مقاومت بیشتری دارند، وسوسه‌های شیطان نیز باید به آن افزوده شود، و شیطان درون و برون، دست به دست هم دهند تا آنها را بفریبند، تعبیرات آیه فوق، هشدار می‌دهد که همه این گروه‌ها.

ذکر این نکته نیز لازم است، که «غرور» (بر وزن جسور) به معنی هر موجود فریبنده است، و این که: آن را به شیطان تفسیر کرده‌اند، در حقیقت بیان مصداق واضح آن است، و الا هر انسان فریبنده، هر کتاب فریبنده، هر مقام وسوسه‌گر و هر موجودی، که انسان را گمراه سازد، در مفهوم وسیع این کلمه داخل است، مگر این که: مفهوم شیطان را چنان وسعت دهیم، که همه اینها را شامل شود.

لذا «راغب» در «مفردات» می‌گوید: «غرور» هر چیزی است که انسان را مغرور سازد و بفریبد، اعم از مال، مقام، شهوت و شیطان، و این که: به شیطان تفسیر شده، به خاطر این است که خبیث‌ترین فریبندگان است.»

۸۱ تفسیر دُرِّ المَثُور، طبق نقل تفسیر المیزان، جلد ۱۶، صفحه



و این که: بعضی آن را به دنیا تفسیر کرده‌اند، به خاطر فریندگی دنیاست چنان که در «نهج البلاغه» می‌خوانیم: تَغُرُّ وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ «می‌فریبد، و ضرر می‌زند، و می‌گذرد»!^{۸۲}

۲- فریندگی دنیا

بدون شک، بسیاری از مظاهر زندگی دنیا، غرورآمیز و غفلت‌زا است، و گاه چنان انسان را به خویشتن مشغول می‌دارد، که از هر چه غیر آن است غافل می‌سازد.

به همین دلیل، در بعضی از روایات اسلامی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: وقتی از آن حضرت پرسیدند: أَيْ النَّاسِ أَثْبَتُ رَأْيًا: «چه کسی از همه مردم بافکرت‌تر، و از نظر اندیشه ثابت‌تر است؟»

فرمود: مَنْ لَمْ يَغُرَّهُ النَّاسُ مِنْ نَفْسِهِ وَ لَمْ تَغُرَّهُ الدُّنْيَا بِتَشْوِيقِهَا: «کسی که مردم فریبکار او را نفرینند، و تشویق‌های دنیا نیز او را فریب ندهد».^{۸۳}

ولی، با این حال، در لابلای صحنه‌های مختلف همین دنیای فریبنده، صحنه‌های گویائی است، که ناپایداری جهان و تو خالی بودن زرق و برق‌های آن را به روشترین وجهی بیان می‌کند، حوادثی، که هر انسان هوشمندی را می‌تواند بیدار کند، بلکه ناهوشمندان را نیز هوشیار می‌سازد.

در حدیثی می‌خوانیم: امیرمؤمنان علی علیه السلام از کسی شنید، دنیا را مذمت می‌کند، و آن را فریبنده می‌شمرد، علی علیه السلام رو به او کرده فرمود: أَيْهَا

۸۲ جمله «تَغُرُّ وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ» در مورد دنیا در «نهج البلاغه» در کلمات قصار

امیرمؤمنان علی علیه السلام، حکمت ۴۱۵ آمده است.

۸۳ «من لا يحضره الفقيه»، طبق نقل «نور الثقلين»، جلد ۴، صفحه

الذَّامُ لِلدُّنْيَا الْمُغْتَرُّ بِغُرُورِهَا، الْمَخْدُوعُ بِأَبَاطِيلِهَا، أَتَغْتَرُّ
بِالدُّنْيَا ثُمَّ تَذُمَّهَا؟

أَنْتِ الْمُتَجَرِّمُ عَلَيْهَا أَمْ هِيَ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ؟
مَتَى اسْتَهْوَتْكَ؟! أَمْ مَتَى غَرَّتْكَ؟ أَيْمَصَّارِعِ آبَائِكَ مِنَ
الْبُلَى؟ أَمْ بِمَصْاجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الثَّرَى؟! ...

إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صَدَقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَ دَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ
عَنَّا، وَ دَارُ غِنًى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا، وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ
بِهَا، مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ، وَ مُصَلًى مَلَائِكَةِ اللَّهِ، وَ مَهْبِطُ وَحْيِ
اللَّهِ، وَ مَنْجَرُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ ...:

«ای کسی که نکوهش دنیا می کنی! در حالی که تو
خود به غرور دنیا گرفتار شده ای، و فریفته باطل های آن
هستی.

تو خود مغرور به دنیا شده ای، سپس از آن مذمت
می کنی؟

تو از جرم دنیا شکایت داری؟ یا دنیا باید از جرم تو
شکایت کند؟

کی دنیا تو را گول زده؟، و چه موقع تو را فریب داده
است؟! آیا به محل سقوط پدران در دامن فنا، و یا به
خوابگاه مادران در زیر خاک، تو را فریب داده است؟
...

اما بدان! این دنیا جایگاه صدق و راستی است، برای
آن کسی که با آن به راستی رفتار کند، و خانه تندرستی
است، برای آن کس که از آن چیزی بفهمد، و سرای
بی نیازی است، برای آن کس که از آن توشه بر گیرد،
و محل اندرز است، برای آن که از آن اندرز گیرد، دنیا
مسجد دوستان خداست، و نمازگاه فرشتگان پروردگار،
و محل نزول وحی الهی، و تجارتخانه اولیاء حق! ...»^{۸۴}

۸۴ « نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۱۳۱.

۳- این علوم پنج گانه مخصوص خدا است

گذشته از این که: لحن آیه فوق، حکایت از این دارد که: آگاهی از قیامت و نزول باران و چگونگی جنین در رحم مادر، و اموری را که انسان در آینده انجام می دهد، و محل مرگ او، در اختیار خداوند است و دیگران را به آن راهی نیست، روایاتی که در تفسیر آیه نیز وارد شده، این حقیقت را تأکید می کند.

از جمله در حدیثی می خوانیم: **أَنَّ مَفَاتِيحَ الْغَيْبِ خَمْسٌ لَا يَعْلَمُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ وَ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: «كَلِيدَاهُ غَيْبٍ پَنج است، که هیچ کس جز خدا نمی داند، سپس آیه فوق را تلاوت فرمود».**^{۸۵}

در روایت دیگری که در «نهج البلاغه» آمده، می خوانیم: هنگامی که علی علیه السلام از بعضی حوادث آینده خبر می داد، یکی از یاران عرض کرد: ای امیرمؤمنان! از غیب سخن می گوئی؟ و به علم غیب آشنائی؟

امام خندید، و به آن مرد که از طایفه «بنی کلب» بود فرمود: **يَا أَخَا كَلْبٍ! لَيْسَ هُوَ يَعْلَمُ غَيْبٍ، وَ إِنَّمَا هُوَ تَعْلَمُ مَنْ ذِي عِلْمٍ، وَ إِنَّمَا عِلْمُ الْغَيْبِ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ مَا عَدَدَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُهُ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ ... فَيَعْلَمُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَا فِي الْأَرْحَامِ، مَنْ ذَكَرَ أَوْ أَنْتَى، وَ قَبِيحٌ أَوْ جَمِيلٌ، وَ سَخِيٌّ أَوْ بَخِيلٌ، وَ شَقِيٌّ أَوْ سَعِيدٌ، وَ مَنْ يَكُونُ فِي النَّارِ حَطَبًا أَوْ فِي الْجَنَّةِ لِلنَّبِيِّينَ مُرَافِقًا، فَهَذَا عِلْمُ الْغَيْبِ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ، وَ مَا سِوَى ذَلِكَ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ نَبِيَّهُ فَعَلَّمَنِيهِ وَ دَعَا لِي بِأَنْ يَعِيَهُ صَدْرِي وَ تَضَطَّعَ عَلَيْهِ جَوَانِحِي:**

«ای برادر کلبی! این علم غیب نیست، این فرا گرفته ای

۸۵ «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۲۴، ذیل آیه مورد بحث.

است از عالمی (یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله)، علم غیب تنها علم قیامت است، و آنچه خداوند سبحان در این آیه بر شمرده ... و بعد از ذکر آیه شریفه فرمود: خداوند سبحان از آنچه در رحمها قرار دارد آگاه است، پسر است یا دختر؟ زشت است یا زیبا؟ سخاوتمند است یا بخیل؟ سعادتمند است یا شقی؟ چه کسی آتشگیره دوزخ است، و چه کسی در بهشت، دوست پیامبران؟ ... اینها علوم غیبیه‌ای است، که غیر از خدا کسی نمی‌داند، و غیر از آن علمی است که خداوند به پیامبرش تعلیم کرده، و او به من آموخته است، و برایم دعا نموده که خدا آن را در سینه‌ام جای دهد، و اعضای پیکرم را از آن مالامال سازد».^{۸۶}

از این روایت، به خوبی بر می‌آید، که: منظور از عدم آگاهی مردم از این امور پنج گانه، تمام خصوصیات آنها است، فی المثل، اگر روزی وسائلی در اختیار بشر قرار گیرد- که هنوز آن روز فرا نرسیده است- و از پسر یا دختر بودن جنین به طور قطع آگاه شوند، باز این امر مسأله‌ای ایجاد نمی‌کند، چرا که آگاهی از جنین به آن است که تمام خصوصیات جسمانی، زشتی و زیبایی، سلامت و بیماری، استعدادهای درونی، ذوق علمی و فلسفی و ادبی، و سایر صفات و کیفیات روحی را بدانیم، و این امر برای غیر خدا امکان‌پذیر نیست!

همچنین این که: باران در چه موقع نازل می‌شود؟ و کدام منطقه را زیر پوشش قرار می‌دهد؟ و دقیقاً چه مقدار در دریا و چه مقدار در صحرا و دره و کوه و بیابان می‌بارد؟ جز خدا کسی نمی‌داند!

در مورد حوادث فردا، و فرداها، و خصوصیات و

۸۶ «نهج البلاغه»، خطبه ۱۲۸.



جزئیات آنها، نیز همین گونه است.

و از اینجا پاسخ سؤالی که غالباً در اینجا مطرح می‌شود، به خوبی روشن می‌گردد، که می‌گویند: ما، در تواریخ و روایات متعددی می‌خوانیم، ائمه اهل بیت علیهم السلام و حتی بعضی از اولیاء الله غیر از امامان، از مرگ خود خبر دادند، و یا محل دفن خود را بیان کردند، از جمله، در حوادث مربوط به کربلا، بارها در روایات خوانده‌ایم، که پیامبر صلی الله علیه و آله یا امیرمؤمنان علیه السلام و انبیای سلف از وقوع شهادت «امام حسین» علیه السلام و یارانش در این سرزمین خبر داده‌اند.

و در کتاب «اصول کافی» بابی در زمینه آگاهی ائمه علیهم السلام از زمان وفاتشان دیده می‌شود.^{۸۷}

پاسخ این است: آگاهی بر پاره‌ای از این امور به صورت علم اجمالی - آن هم از طریق تعلیم الهی - هیچ منافاتی با اختصاص علم تفصیلی آنها به ذات پاک خداوند ندارد.

و تازه همان گونه که گفتیم، همین اجمال نیز ذاتی و استقلالی نیست، بلکه جنبه عرضی و تعلیمی دارد، و از طریق تعلیم الهی است، به مقداری که خدا می‌خواهد، و صلاح می‌داند.

لذا در حدیثی می‌خوانیم: یکی از یاران امام صادق علیه السلام سؤال کرد: آیا امام علم غیب می‌داند؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ الشَّيْءَ أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ:

«فرمود: نه، امام علم غیب را (ذاتاً) نمی‌داند، ولی هنگامی که اراده کند چیزی را بداند، خدا به او تعلیم

۸۷ «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۲۰۲، باب ان الائمه يعلمون متى يموتون.

می‌دهد».^{۸۸}

در زمینه علم غیب و چگونگی آگاهی انبیا و امامان از آن، روایات فراوانی وارد شده که در ذیل آیات مناسب از آن بحث خواهیم کرد، ولی مسلم است: در این میان علومی وجود دارد که غیر از خدا هیچ کس از آن آگاه نیست.^{۸۹}

پروردگارا! چشم قلب ما را به نور علوم و دانش‌ها روشن فرما! و گوشه‌ای از علم بی‌پایانت را به ما ارزانی دار!

خداوند! چنان فرما که زرق و برق این جهان ما را نفریبد و شیطان فریبنده و هوای نفس، ما را مغرور نسازد!

بارالها! چنان کن که همواره از احاطه علمی‌ات به ما آگاه باشیم، و در محضرت، آنچه بر خلاف رضای تو است انجام ندهیم!

آمین یا رب العالمین

^{۸۸} «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۲۰۱، باب نادر فیه ذکر الغیب.

^{۸۹} در کتاب «اصول کافی» روایات متعددی داریم که خداوند علمی دارد که جز او کسی از آن آگاه نیست، و علمی که به ملائکه و پیامبران و امامان تعلیم داده است، جلد اول، صفحه ۱۹۹، باب ان الانمة علیهم السلام یعلمون جمیع العلوم التي خرجت الى الملائكة.

سوره معارج

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ﴿١﴾

تقاضا کننده‌ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد.

لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ﴿٢﴾

این عذاب کافران است، و هیچ کس نمی‌تواند آن را دفع کند.

مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ ﴿٣﴾

از سوی خداوند صاحب فضائل و مواهب!

تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ﴿٤﴾

فرشتگان و روح (فرشته مقرب خداوند) به سوی او عروج می‌کنند در آن روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است!

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا ﴿٥﴾

پس صبر جمیل پیشه کن.

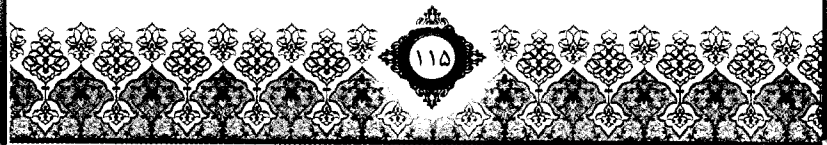
إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا ﴿٦﴾

زیرا آنها آن روز را دور می‌بینند.

وَنَرَاهُ قَرِيبًا ﴿٧﴾

و آن را نزدیک می‌بینیم!

يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ ﴿٨﴾



روزی که آسمان همچون فلز گداخته می شود.

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ﴿٩﴾

و کوه‌ها مانند پشم رنگین متلاشی خواهند بود.

وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا ﴿١٠﴾

و هیچ دوستی سراغ دوستش را نمی گیرد!

يُصْرَوْنَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمِئِذٍ بَيْنِيهِ ﴿١١﴾

آنها را نشانشان می دهند (ولی هر کس گرفتار کار خویشان است)، چنان است که گنهکار دوست می دارد فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا کند.

وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ ﴿١٢﴾

و همسر و برادرش را.

وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ ﴿١٣﴾

و قبیله‌اش را که از او حمایت می کرد.

وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ ﴿١٤﴾

و همه مردم روی زمین را تا مایه نجاتش گردند.

كَلَّا إِنَّهَا لَلظَى ﴿١٥﴾

اما چنین نیست (آری) شعله‌های آتش است.

نَزَاعَةٌ لِّلشَّوَى ﴿١٦﴾

دست و پا و پوست سر را می کند و می برد!

تَدْعُو مَنْ أَذْبَرَ وَتَوَلَّى ﴿١٧﴾



و کسانی را که (به فرمان خدا) پشت کردند صدا می‌زند.

وَجَمَعَ فَأَوْعَى ﴿١٨﴾

و (آنها که) اموال را جمع و ذخیره کردند!

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ﴿١٩﴾

به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است.

إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ﴿٢٠﴾

هنگامی که بدی به او رسد بی تابی می‌کند.

وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ﴿٢١﴾

و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می‌شود (و بخل می‌ورزد).

إِلَّا الْمُصَلِّينَ ﴿٢٢﴾

مگر نمازگزاران.

الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ ﴿٢٣﴾

آنها که پیوسته نمازها را به جا می‌آورند.

وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ ﴿٢٤﴾

و آنها که در اموالشان حق معلومی است.

لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ ﴿٢٥﴾

برای تقاضا کننده و محروم.

وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿٢٦﴾



و آنها که به روز جزا ایمان دارند.

وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ﴿٢٧﴾

و آنها که از عذاب پروردگارشان بیمناکند.

إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ ﴿٢٨﴾

چرا که هیچ کس از عذاب پروردگارش در امان نیست.

وَالَّذِينَ هُمْ لِغُرُوحِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٢٩﴾

و آنها که دامان خویش را (از بی عفتی) حفظ می کنند.

إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٣٠﴾

جز با همسران و کنیزان (که در حکم همسرند آمیزش ندارند)،
چرا که در بهره گیری از اینها مورد سرزنش نخواهند بود!

فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٣١﴾

و هر کس که جز اینها را طلب کند، متجاوز است!

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿٣٢﴾

و آنها که امانت ها و عهد خود را رعایت می کنند.

وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ ﴿٣٣﴾

و آنها که به ادای شهادتشان قیام می نمایند.

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٣٤﴾

و آنها که بر نماز مواظبت دارند.

أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ ﴿٣٥﴾

آنان در باغ‌های بهشتی (پذیرائی و) گرامی داشته می‌شوند.

فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ ﴿٣٦﴾

این کافران را چه می‌شود که با سرعت نزد تو می‌آیند.

عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ ﴿٣٧﴾

از راست و چپ، گروه گروه (و آرزوی بهشت دارند)؟!

أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ ﴿٣٨﴾

آیا هر یک از آنها (با این اعمال زشتش) طمع دارد که او را در بهشت پر نعمت وارد کنند؟!

كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾

هرگز چنین نیست؛ ما آنها را از آنچه خودشان می‌دانند آفریده‌ایم!

فَلَا أَقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ ﴿٤٠﴾

سوگند به پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها که ما قادریم.

عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿٤١﴾

که جای آنان را به کسانی بدهیم که از آنها بهترند؛ و ما هرگز مغلوب نخواهیم شد!

فَذَرِهِمْ يَخْوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ ﴿٤٢﴾

آنان را به حال خود واگذار تا در باطل خود فرو روند و بازی کنند تا زمانی که روز موعود خود را ملاقات نمایند.

يَوْمَ يُخْرِجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصَبٍ يُوْفِضُونَ ﴿٤٣﴾

همان روز که از قبرها به سرعت خارج می‌شوند، گوئی به
سوی بت‌ها می‌دوند.

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكِ الْيَوْمِ الَّذِي كَانُوا
يُوعَدُونَ ﴿٤٤﴾

در حالی که چشم‌هایشان (از شرم و وحشت) به زیر افتاده، و
پرده‌ای از ذلت آنها را پوشانده است. این همان روزی است
که به آنها وعده داده می‌شد!



سوره معارج

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۴۴ آیه است.

محتوای سوره معارج:

معروف، در میان مفسران این است: سوره «معارج»، از سوره‌های مکی است، و بر اساس «فهرست ابن ندیم»، «کتاب نظم الدرر» و «تناسق الآیات والسور» مطابق نقل «تاریخ القرآن» «ابو عبدالله زنجانی» این سوره هفتاد و هفتمین سوره‌ای است که در «مکه» نازل شده است. ولی، این مانع از آن نخواهد بود که: بعضی از آیات آن، در «مدینه» نازل شده باشد، و این منحصر به سوره «معارج» نیست، در بسیاری از سوره‌های قرآن که «مکی» است، آیه یا آیاتی وجود دارد که در «مدینه» نازل شده، و به عکس، بعضی از «سوره‌های مدنی» آیات «مکی» دارد. نمونه‌های زیادی از این موضوع را «علامه امینی» در «الغدیر» آورده است.^۱

دلیل بر این که: آیات آغاز این سوره، در «مدینه» نازل شده، روایات زیادی است که در تفسیر این آیات، به خواست خدا، خواهد آمد.

به هر حال، ویژگی‌های سوره‌های مکی، مانند بحث پیرامون اصول دین، مخصوصاً معاد و انذار مشرکان و مخالفان، در این سوره کاملاً نمایان است، و روی هم رفته، این سوره دارای چهار بخش است:

بخش اول، از عذاب سریع کسی سخن می‌گوید که بعضی از گفته‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار کرد، و گفت: «اگر این سخن حق است، عذابی بر من نازل شود» و نازل شد (آیات ۱ تا ۳).

۱ «الغدیر»، جلد ۱، صفحات ۲۵۵ تا ۲۵۷.

بخش دوم، بسیاری از خصوصیات قیامت و مقدمات آن و حالات کفار در آن روز آمده است (آیات ۴ تا ۱۸). بخش سوم این سوره، بیانگر قسمت‌هایی از صفات انسان‌های نیک و بد است که او را بهشتی یا دوزخی می‌کند (آیات ۱۹ تا ۳۴).

بخش چهارم، شامل اندازهایی است نسبت به مشرکان و منکران، و بار دیگر به مسأله رستاخیز بر می‌گردد و سوره را پایان می‌دهد.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: مَنْ قَرَأَ «سَأَلَ سَائِلٌ» أَعْطَاهُ اللَّهُ ثَوَابَ الَّذِينَ هُمْ لَا مَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ:

«کسی که سوره «سأل سائل» را بخواند، خداوند ثواب کسانی را به او می‌دهد که، امانات و عهد و پیمان خود را حفظ می‌کنند، و کسانی که مواظب و مراقب نمازهای خویشند».^۲

حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام آمده است: مَنْ أَدَمَّنَ قِرَاءَةَ «سَأَلَ سَائِلٌ» لَمْ يَسْأَلْهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ ذَنْبٍ عَمِلَهُ وَ أَسْكَنَهُ جَنَّتَهُ مَعَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله:

«کسی که پیوسته سوره «سأل سائل» را بخواند، خداوند در قیامت او را از گناهانش بازپرسی نمی‌کند، و او را در بهشتش، با محمد صلی الله علیه و آله سکونت می‌دهد».^۳

همین مضمون، از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

۲ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۵۰.

۳ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۵۱.

بدیهی است، آنچه انسان را مشمول این همه ثواب عظیم می‌کند، تلاوتی است که با عقیده و ایمان، و سپس با عمل همراه باشد، نه این که: آیات و سوره را بخواند، و هیچ انعکاسی در روح و فکر و عملش نداشته باشد.

﴿۱﴾ سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ﴿۲﴾ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ﴿۳﴾ مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱- تقاضا کننده‌ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد!
- ۲- این عذاب کافران است، و هیچ کس نمی‌تواند آن را دفع کند.
- ۳- از سوی خداوند صاحب فضائل و مواهب!

شان نزول:

بسیاری از مفسران و ارباب حدیث، شأن نزولی برای این آیات نقل کرده‌اند که، حاصل آن چنین است: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در روز «غدیر خم» به خلافت منصوب فرمود و درباره او گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ: «هر کس من مولی و ولی او هستم، علی، مولی و ولی او است»، چیزی نگذشت که این مسأله در بلاد و شهرها منتشر شد. «نعمان بن حارث فهری» خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده، عرض کرد:

«تو به ما دستور دادی: شهادت به یگانگی خدا و این که تو فرستاده او هستی دهیم، ما هم شهادت دادیم، آن گاه، دستور به جهاد، حج، روزه، نماز و زکات دادی، ما همه اینها را نیز پذیرفتیم، اما به اینها راضی نشدی تا این که این جوان (اشاره به علی علیه السلام است) را به



جانشینی خود منصوب کردی، و گفتی: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ
فَعَلَيْ مَوْلَاهُ».

آیا این سخنی است از ناحیه خودت، یا از سوی
خدا؟!۴

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «قسم به خدائی که
معبودی جز او نیست، این از ناحیه خدا است».

«نعمان» روی بر گرداند، در حالی که می گفت: اللَّهُمَّ
إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنْ
السَّمَاءِ: «خداوندا! اگر این سخن حق است و از ناحیه
تو، سنگی از آسمان بر ما بباران!».

اینجا بود که: سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و او
را کشت، همین جا بود که آیه «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ*
لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ» نازل گشت.

آنچه گفتیم، مضمون عبارتی است که در «مجمع
البیان» از «ابوالقاسم حسکانی»، با سلسله سندش از امام
صادق علیه السلام نقل شده است.^۴

همین مضمون را بسیاری از مفسران «اهل سنت»، و
روایت حدیث، با مختصری تفاوت نقل کرده اند.

مرحوم «علامه امینی» در «الغدیر»، آن را از سی نفر از
علمای معروف اهل سنت نقل می کند (با ذکر مدرک و
نقل عین عبارت) از جمله:

تفسیر «غریب القرآن» «حافظ ابو عبید هروی».

تفسیر «شفاء الصدور» «ابوبکر نقاش موصلی».

تفسیر «الکشف و البیان» «ابو اسحاق ثعالبی».

تفسیر «ابوبکر یحیی القرطبی».

«تذکره» «ابو اسحاق ثعلبی».

کتاب «فرائد السمطين» «حموینی».

۴ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۵۲.

کتاب «درر السمطين» شيخ محمد زرندي.
تفسير «سراج المنير» شمس الدين شافعي.
کتاب «سیره حلبی».
کتاب «نور الابصار» سيد مؤمن شبلنجی.
و کتاب «شرح جامع الصغير سيوطي» از «شمس الدين الشافعي».
و غير اينها.^۵

در بسياری از اين کتب، تصريح شده که آيات فوق، در همين رابطه نازل شده است، البته درباره اين که اين شخص «حارث بن نعمان» بوده يا «جابر بن نذر» يا «نعمان بن حارث فهری» اختلاف است، و می دانيم: اين امر تأثیری در اصل مطلب ندارد.

البته، بعضی از مفسران يا محدثانی که فضائل علی عليه السلام را با ناخشنودی می پذيرند، ايرادهای مختلفی بر اين شأن نزول گرفته اند، که در پايان بحث تفسیری به خواست خدا به آن اشاره خواهد شد.

تفسير:

عذاب فوری

سوره «معارج» از اينجا آغاز می شود که: می فرمايد: «تقاضا کننده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد» «سأل سائل يعذاب واقع».

اين تقاضا کننده، همان گونه که در شأن نزول گفتيم، به هنگام منصوب شدن علی عليه السلام به مقام خلافت و ولايت در «غدیر خم» و پخش شدن اين خبر در شهرها بعضی بسيار خشمگين شدند، و خدمت رسول خدا صلی الله عليه و آله آمده، گفت: «آيا اين از ناحیه تو

۵ «الغدیر»، جلد ۱، صفحات ۲۳۹ تا ۲۴۶.

است، یا از ناحیه خداوند؟! و پیامبر صلی الله علیه و آله صریحاً فرمود: «از ناحیه خدا است».

او بیشتر ناراحت شد، و گفت: «خداوند! اگر این حق است و از ناحیه تو است، سنگی از آسمان بر ما فرود آور!» و در این هنگام، سنگی فرود آمده، بر سر او خورد و او را کشت.^۶

در برابر این تفسیر، تفسیر دیگری است که از این کلی‌تر است! مطابق این تفسیر، منظور این است: کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد: «این عذابی که تو می‌گوئی بر چه کسی واقع می‌شود؟» و آیه بعد جواب می‌دهد: «برای کافرین خواهد بود».

و مطابق تفسیر سوم، این سؤال کننده پیامبر صلی الله علیه و آله است که تقاضای عذاب برای کفار کرد و نازل شد.

ولی، تفسیر اول، علاوه بر این که با خود آیه سازگارتر است، دقیقاً منطبق بر روایات متعددی است که در شأن نزول وارد شده.

آن گاه می‌افزاید: «این عذاب مخصوص کافران است و هیچ کس نمی‌تواند از آن جلوگیری کند» «لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ»^۷.

۶ «باء» در «بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»، طبق این تفسیر، «باء زائده» و برای تأکید است، و به عقیده بعضی، به معنی «عن» می‌باشد، و این موافق تفسیر دوم است (توجه داشته باشید: اگر سؤال به معنی «تقاضا» باشد، به دو مفعول متعدی می‌شود، و اگر به معنی «استخبار» باشد، مفعول دوم آن حتماً «باء» خواهد بود).

۷ «واقع» صفت برای «عذاب» است و «لِّلْكَافِرِينَ» صفت دوم و «لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ» صفت سوم است، این احتمال نیز داده شده که: «لِّلْكَافِرِينَ» متعلق به «عذاب» بوده باشد، و اگر «لام» به معنی «علی» باشد، متعلق به «واقع» خواهد بود.

و در آیه بعد، به کسی که این عذاب از ناحیه او است اشاره کرده، می‌گوید:

«این عذاب از سوی خداوند صاحب فضائل و مواهب است» «مِنْ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ».

«معارج» جمع «مَعْرَج»، به معنی پله یا جایی است که از آنجا صعود می‌کنند، و از آنجا که خداوند، مقامات و مواهب مختلفی دارد، که افراد با سلسله مراتب به سوی قرب خدا پیش می‌روند، خداوند به «ذی المعارج» توصیف شده است.

این فرشتگانند که مأموریت عذاب کافران و مجرمان دارند، و همانها بودند که: بر «ابراهیم خلیل» علیه السلام نازل شدند، و به او خبر دادند: «ما مأمور نابودی «قوم لوط» هستیم»، و صبحگاهان، شهرهای آن قوم آلوده و ننگین را زیر و رو کردند^۸ همانها، مأموریت عذاب را درباره مجرمان دیگر نیز انجام می‌دهند.

بعضی از مفسران، «معارج» را به معنی پله‌ها و درجات و بعضی به معنی «فرشتگان» تفسیر کرده‌اند، ولی، معنی اول مناسب‌تر است.

نکته:

اشکالات واهی بهانه‌جویان!

معمولاً، در مواردی که آیات قرآن یا روایات، اشاره به فضائل خاصی درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌کند، بعضی اصرار دارند تا آنجا که می‌توانند مطلب را نادیده گرفته، یا توجیه انحرافی کنند، و با دقت و وسوسه خاصی مسأله را تعقیب نمایند، در حالی که، اگر این فضائل برای دیگران باشد، با سماحت و سهولت و

۸ به تفسیر «نمونه»، جلد ۱۱، صفحات ۹۸ و ۱۰۶ مراجعه شود.

آسانی از آن می‌گذرند!

نمونه زنده این کلام، اشکالات هفتگانه‌ای است که «ابن تیمیه» در کتاب «منهاج السنة» در مورد احادیثی که در شأن نزول آیات فوق آمده است، بیان کرده، که ما به طور فشرده به بیان آن می‌پردازیم:

۱- «داستان غدیر»، بعد از بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از «حجة الوداع» یعنی در سال دهم هجرت، واقع شد، در حالی که، سوره «معارج» از سوره‌های «مکی» است که قبل از هجرت نازل شده است.

پاسخ: همان گونه که قبلاً نیز اشاره کردیم: بسیاری از سوره‌ها به نام «مکی» نامیده می‌شود، در حالی که بعضی از آیات نخستین آن، طبق تصریح مفسران، در «مدینه» نازل شده، و به عکس، سوره‌هایی است که رسماً «مدنی» نامیده می‌شود، ولی بعضی از آیات آن در «مکه» نازل گشته است.

۲- در این حدیث آمده است: «حارث بن نعمان» در «ابطح» خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، و می‌دانیم: «ابطح» دره‌ای است در مکه، و این با نزول آیه بعد از «داستان غدیر» مناسب نیست.

پاسخ: «اولاً» تعبیر به «ابطح» فقط در بعضی از روایات است، نه در همه روایات، و «ثانیاً»، «ابطح» و «بطحاء» به معنی هر زمین شنزاری است که سیل از آن جاری می‌شود، و اتفاقاً در سرزمین «مدینه» نیز مناطقی وجود دارد، که آن را «ابطح» یا «بطحاء» می‌نامند، و در اشعار عرب و روایات، بسیار به آن اشاره شده است.

۳- آیه «وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ»^۹

۹ انفال، آیه ۳۲.

مسلماً بعد از «جنگ بدر» نازل شده، و سال‌ها قبل از «داستان غدیر» است.

پاسخ: کسی نگفته است: شأن نزول آن آیه، داستان غدیر است بلکه، سخن در آیه «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» می‌باشد.

و اما آیه ۳۲ سوره «انفال» چیزی است که «حارث بن نعمان» از آن در کلام خود استفاده کرد و این ربطی به شأن نزول ندارد، ولی تعصب‌های افراطی سبب می‌شود که انسان از چنین مطلب روشنی غافل گردد.

۴- قرآن مجید، می‌گوید: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ:

«خداوند آنها را عذاب نمی‌کند در حالی که تو در میان آنها هستی، و خداوند آنها را عذاب نمی‌کند در حالی که استغفار می‌کنند».^{۱۰}

این آیه می‌گوید: «با وجود پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز عذابی نازل نخواهد شد».

پاسخ: آنچه قابل قبول است این که: عذاب عمومی و دسته جمعی، به خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله وجود نداشت، ولی عذاب‌های خصوصی و شخصی کراراً بر افراد نازل شد، چنان که تاریخ اسلام گواه است که افراد متعددی مانند: «ابو زمعه» و «مالک بن طلحه» و «حکم بن ابی العاص» و غیر آنها، به خاطر نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله یا بدون آن، گرفتار عذاب شدند.

علاوه بر این، آیه مورد استشهاد، تفسیرهای دیگری نیز دارد که طبق آن، استدلال به آن در اینجا ممکن نیست.^{۱۱}

۱۰ انفال، آیه ۳۳.

۱۱ به تفسیر «نمونه»، جلد ۷، صفحه ۱۵۴، ذیل همان آیه ۳۳ «انفال» مراجعه شود.

۵- اگر چنین شأن نزولی صحیح بود، باید مانند داستان «اصحاب الفیل» معروف شود.

پاسخ: این شأن نزول به قدر کافی مشهور و معروف است و در بالا اشاره کردیم که حداقل در سی کتاب از کتب تفسیر و حدیث آمده، وانگهی عجیب است: انتظار داشته باشیم یک حادثه شخصی، همانند یک حادثه عمومی مثل داستان «اصحاب الفیل» انعکاس یابد؛ چرا که آن داستان جنبه همگانی داشت، سر تا سر «مکه» را گرفته بود و یک لشکر بزرگ طی آن نابود گشت، ولی داستان «حارث بن نعمان» تنها مربوط به یک نفر است! ۶- از این حدیث استفاده می‌شود: «حارث بن نعمان» مبانی اسلام را قبول داشت، چگونه ممکن است یک مسلمان در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله به چنین عذابی گرفتار شود؟

پاسخ: این ایراد نیز ناشی از تعصب شدید است؛ زیرا احادیث فوق به خوبی نشان می‌دهد: او نه تنها گفته پیامبر صلی الله علیه و آله را قبول نداشت، بلکه، به خداوند نیز معترض بود که: چرا چنین دستوری را درباره علی علیه السلام به پیامبرش داده است؟! و این شدیدترین مرتبه کفر و ارتداد محسوب می‌شود.

۷- در کتاب‌های معروفی مانند «استیعاب» که در آنها نام «صحابه» آمده است، اسمی از «حارث بن نعمان» نمی‌بینیم.

پاسخ: آنچه در این کتاب و مانند آن از نام‌های «صحابه» آمده، تنها مربوط به قسمتی از «صحابه» است، مثلاً در کتاب «اسد الغابة» که از مهمترین کتبی است که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را بر می‌شمرد، تنها هفت هزار و پانصد و پنجاه و چهار نفر را برشمرده، در



حالی که می‌دانیم: تنها در «حجۃ الوداع» صدهزار نفر یا بیشتر در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، بنابراین شکی نیست که بسیاری از «صحابه پیامبر» صلی الله علیه و آله نامشان در این کتب نیامده است.^{۱۲}

﴿٤﴾ تَغْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ﴿٥﴾ فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا ﴿٦﴾ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا ﴿٧﴾ وَنَرَاهُ قَرِيبًا

ترجمه:

۴- فرشتگان و روح (فرشته مقرب خداوند) به سوی او عروج می‌کنند در آن روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است!

۵- پس صبر جمیل پیشه کن.

۶- زیرا آنها آن روز را دور می‌بینند.

۷- و آن را نزدیک می‌بینیم!

تفسیر:

روزی به اندازه پنجاه هزار سال!

بعد از ذکر داستان عذاب دنیوی کسی که تقاضای عذاب الهی کرده بود، وارد بحث‌های معاد و عذاب‌های اخروی مجرمان در آن روز می‌شود، نخست می‌فرماید: «فرشتگان و روح به سوی او (خداوند) عروج می‌کنند در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است» «تَغْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ».

مسلماً، منظور از «عروج فرشتگان»، عروج جسمانی نیست، بلکه عروج روحانی است، یعنی آنها به مقام قرب خدا می‌شتابند، و در آن روز، که روز قیامت است، آماده

۱۲ شرح بیشتر درباره پاسخ‌های فوق، شواهد تاریخ با روایتی برای هر کدام را در کتاب نفیس ۲ «الغدیر»، جلد ۱، صفحات ۲۴۷ تا ۲۶۶ مطالعه فرمائید.

گرفتن فرمان، و اجرای آن می‌باشند، همان گونه که در تفسیر آیه ۱۷ سوره «حاقه» گفتیم: منظور از جمله وَ الْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا: «فرشتگان در اطراف آسمان قرار می‌گیرند» این است که: در آن روز آنها گرداگرد آسمان‌ها ایستاده و آماده انجام هر گونه فرمانند.^{۱۳}

منظور از «روح»، همان «روح الامین»، بزرگ فرشتگان است که در سوره «قدر» نیز به او اشاره شده است، آنجا که می‌گوید: تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ: «در شب قدر، فرشتگان و روح به فرمان پروردگارشان برای تقدیر امور نازل می‌شوند».^{۱۴}

البته، «روح» معانی مختلفی دارد که در هر مورد، به تناسب قرائن موجود، ممکن است مفهوم خاصی بیخشد: روح انسان، روح به معنی قرآن، و روح به معنی «روح القدس» و به معنی فرشته وحی، همه از معانی «روح» است که در آیات دیگر قرآن به آنها اشاره شده.^{۱۵}

و اما تعبیر به «پنجاه هزار سال» از این نظر است که آن روز، بر حسب سال‌های دنیا تا این حد ادامه پیدا می‌کند، و با آنچه در آیه ۵ سوره «سجده» آمده است که مقدار آن را یک هزار سال تعیین می‌نماید، منافاتی ندارد؛ زیرا همان گونه که در روایات وارد شده است در قیامت «پنجاه موقف» است، و هر موقف به اندازه یک هزار سال طول می‌کشد.^{۱۶}

۱۳ تفسیرهای دیگری برای «عروج فرشتگان» ذکر شده که هیچ کدام مناسب به نظر نمی‌رسد، از جمله این که: منظور این است که: زمان «نزول» و «صعود» فرشتگان که از آغاز دنیا تا پایان آن مجموعاً ۵۰ هزار سال می‌باشد که عمر تمام دنیا است، ولی آیات بعد به خوبی نشان می‌دهد که سخن درباره «روز قیامت» است، نه دنیا. (دقت کنید).

۱۴ قدر، آیه ۴.

۱۵ به جلد ۱۲ تفسیر نمونه، صفحات ۲۵۰ تا ۲۵۳ مراجعه شود.

۱۶ این حدیث، در «امالی شیخ» از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است.

بعضی نیز احتمال داده‌اند: عدد «پنجاه هزار سال» برای «تکثیر» باشد، نه تعداد، یعنی آن روز بسیار طولانی است.

و به هر حال، این درباره مجرمان و ظالمان و کافران است؛ لذا در حدیثی از «ابو سعید خدری» آمده است: بعد از نزول این آیه کسی عرض کرد: «ای رسول خدا! چقدر آن روز طولانی است؟» فرمود: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ إِنَّهُ لَيَخَفُ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَتَّى يَكُونَ أَخَفَّ عَلَيْهِ مِنْ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ يُصَلِّيْهَا فِي الدُّنْيَا: «قسم به کسی که جان محمد به دست او است! آن روز برای مؤمن سبک و آسان می‌شود، آسان‌تر از یک نماز واجب که در دنیا می‌خواند».^{۱۷}

در آیه بعد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته، می‌فرماید: «صبر جميل پیشه کن، و در برابر استهزاء، تکذیب و آزار آنها شکبیا باش» «فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا».

«صبر جميل» به معنی «شکبائی زیبا و قابل توجه» است، و آن، صبر و استقامتی است که تداوم داشته باشد، یأس و نومیدی به آن راه نیابد، و توأم با بی‌تابی و جزع و شکوه و آه و ناله نگردد، و در غیر این صورت جميل نیست.^{۱۸}

سپس می‌افزاید: «زیرا آنها چنان روزی را بعید و دور

مطابق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۱۳).

۱۷ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۵۳ و تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۶۷۶۱.

۱۸ درباره «صبر جميل» در تفسیر «نمونه»، جلد ۹، صفحه ۳۵۱، در داستان «یعقوب» و «یوسف» شرح بیشتری داده‌ایم.

می بینند» إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا.

«و ما آن را قریب و نزدیک می بینیم» وَ نَرَاهُ قَرِيبًا. آنها اصلاً باور نمی کنند چنان روزی در کار باشد که: حساب همه خلائق را برسند و کوچک ترین گفتار و کردار آنها محاسبه شود، آن هم در روزی که پنجاه هزار سال به طول می انجامد، ولی آنها در حقیقت خدا را نشناخته اند، و در قدرت او شک و تردید دارند.

آنها می گویند: «مگر ممکن است استخوان های پوسیده، و خاک هائی که هر ذره ای از آن در گوشه ای پراکنده گشته است، بار دیگر جمع شود، و لباس حیات در تن بپوشد؟! (همان گونه که قرآن در سایر آیاتش این تعبیرات را از آنها نقل کرده است) وانگهی، مگر روز پنجاه هزار ساله امکان پذیر است?!»

جالب این که، علم امروز می گوید: مقدار روز در هر کره ای از کرات آسمانی با دیگر کرات متفاوت است؛ زیرا تابع مقدار زمانی است که آن کره یک بار به دور محور خود می چرخد، و لذا، روز در کره ماه به اندازه دو هفته در کره زمین است، حتی می گویند: ممکن است با گذشت زمان، کره زمین از سرعت حرکت وضعی خود بکاهد و مقدار یک روز، معادل یک ماه یا یک سال یا صدها سال شود.

نمی گوئیم: روز قیامت چنین است، بلکه می گوئیم: روز پنجاه هزار ساله، حتی با مقیاس های عالم دنیا چیز عجیبی نیست.

﴿۸﴾ يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ ﴿۹﴾ وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ﴿۱۰﴾ وَ لَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا

﴿١١﴾ يُبْصِرُونَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بَيْنِيهِ
 ﴿١٢﴾ وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ
 ﴿١٣﴾ وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ
 ﴿١٤﴾ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ
 ﴿١٥﴾ كَلَّا إِنَّهَا لَأُظْلَى
 ﴿١٦﴾ نَزَّاعَةً لِّلشَّوَى
 ﴿١٧﴾ تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى
 ﴿١٨﴾ وَجَمَعَ فَأَوْعَى

ترجمه:

- ۸- روزی که آسمان همچون فلز گداخته می شود.
- ۹- و کوه ها مانند پشم رنگین متلاشی خواهند بود.
- ۱۰- و هیچ دوستی سراغ دوستش را نمی گیرد!
- ۱۱- آنها را نشان شان می دهند (ولی هر کس گرفتار کار خویشان است)، چنان است که گنهکار دوست می دارد فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا کند.
- ۱۲- و همسر و برادرش را.
- ۱۳- و قبیله اش را که از او حمایت می کرد.
- ۱۴- و همه مردم روی زمین را تا مایه نجاتش گردند.
- ۱۵- اما چنین نیست (آری) شعله های آتش است.
- ۱۶- دست و پا و پوست سر را می کند و می برد!
- ۱۷- و کسانی را که (به فرمان خدا) پشت کردند صدا می زند.
- ۱۸- و (آنها که) اموال را جمع و ذخیره کردند!

تفسیر:

آن روز که هیچ دوست صمیمی سراغ دوستش را نمی گیرد.
 این آیات، بحث های گذشته، درباره قیامت را با شرح و توضیح بیشتری ادامه می دهد، می فرماید:
 «همان روزی که آسمان همچون فلز گداخته می شود»

«يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ»^{۱۹}

«و کوه‌ها مانند پشم رنگین زده شده خواهند بود» «و تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ».

«مُهْل» (بر وزن قفل) به معنی «فلز گداخته» است، و گاه به معنی «درد» خاصی است که در روغن زیتون ته‌نشین می‌شود، و در اینجا مناسب همان معنی اول است، هر چند در مقام تشبیه تفاوت چندانی با هم ندارند. «عِهْن» به معنی پشم زده شده‌ای است که رنگین باشد.

آری، در آن روز آسمان‌ها از هم متلاشی و ذوب می‌شود، و کوه‌ها درهم کوبیده، خرد و سپس با تند بادی در فضا پراکنده می‌گردد، همچون پشمی که تند باد آن را با خود ببرد، و چون کوه‌ها رنگ‌های مختلفی دارند، تشبیه به پشم‌های رنگین، شده‌اند، و بعد از این ویرانی، جهانی نوین ایجاد می‌گردد، و انسان‌ها حیات نوین خود را از سر می‌گیرند.

هنگامی که رستاخیز در آن جهان نو بر پا می‌شود، آن چنان وضع حساب و رسیدگی به اعمال و حشتناک است که همه در فکر خویشند، احدی به دیگری نمی‌پردازد، «و هیچ دوست گرم و صمیمی سراغ دوستش را نمی‌گیرد» «و لَا يَسْتَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا»^{۲۰}.

همه به خود مشغولند، و هر کس در فکر نجات

۱۹ در محل اعراب «یوم» احتمالات متعددی داده شده، ولی بهتر از همه این است که: بدل از «قریباً» در آیه قبل باشد، یا متعلق به فعل محذوفی مانند «اذکر». ۲۰ «حَمِيمٌ» چنان که قبلاً نیز اشاره کرده‌ایم، در اصل به معنی «آب داغ و سوزان» است، سپس به «دوستان گرم و بسیار صمیمی» نیز اطلاق شده است.

خویش، همان گونه که در آیه ۳۷ «عَبَسَ» آمده است:
لِكُلِّ امْرُئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ: «هر یک از آنها آن روز
چنان گرفتاری دارد که تمام فکر او را به خود مشغول
می‌کند».^{۲۱}

نه این که افراد، دوستان صمیمی خود را در آنجا
نشناسند، بلکه مخصوصاً «دوستانشان را به آنها نشان
می‌دهند، در عین حال هر کس گرفتار کار خویشتن
است» «يُبْصِرُونَهُمْ».^{۲۲}
مسأله این است که: هول و وحشت، بیش از آن است
که بتوان به دیگری اندیشید.

و در ادامه همین سخن و ترسیم آن صحنه وحشتناک
می‌افزاید: وضع چنان است که «گنهکار دوست می‌دارد
فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا کند» «يَوَدُّ
الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ».

نه تنها فرزندان، بلکه دوست دارد: «همسر و
برادرش را نیز بدهد» «وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ».

و همچنین فامیل و قبیله‌ای که به آن تعلق داشت و
از او حمایت می‌کرد» «وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ».

«بلکه تمام کسانی را که در روی زمین هستند، همگی
را فدا کند تا مایه نجاتش شود» «وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً

۲۱ برای آیه فوق تفسیرهای دیگری نیز ذکر شده، از جمله این که: هیچ کس
از حال دیگری سؤال نمی‌کند؛ زیرا وضع همه از چهره‌هایشان روشن است، و
آنجا که عیان است، چه حاجتی به بیان است؟

۲۲ با این که «حَمِيم» در هر دو مرحله به صورت مفرد است، دو ضمیر موجود
در «يُبْصِرُونَهُمْ» به صورت جمع آمده؛ زیرا معنی جنسی دارد.

ثُمَّ يُنَجِّيه.

آری، به قدری عذاب خدا در آن روز هولناک است که انسان می‌خواهد، عزیزترین عزیزان را که در چهار گروه در اینجا خلاصه شده‌اند، (فرزندان، همسران، برادران، و فامیل نزدیک که یار و یاور او هستند) همه را برای نجات خود فدا کند، نه فقط آنها، بلکه حاضر است تمام مردم روی زمین، برای رهایی او از عذاب قربانی شوند! «يُودُ» از ماده «ود» (بر وزن حُب) به معنی «دوست داشتن» توأم با «تمنی» است، و به گفته «راغب» در هر یک از این دو معنی (بلکه در هر دو معنی) نیز به کار می‌رود.

«يَقْتَدِي» از ماده «فداء» به معنی حفظ کردن خود از مصائب و مشکلات به وسیله پرداخت چیزی است. «فَصِيلَةٌ» به معنی «عشیره»، فامیل و قبیله‌ای است که انسان از آن منفصل و جدا شده است.

«تَوَوَّيْه» از ماده «ایواء» به معنی انضمام کردن چیزی به دیگری است، سپس به معنی پناه دادن به کار رفته. جمعی از مفسران گفته‌اند: تعبیر به «ثُمَّ» در جمله «ثُمَّ يُنَجِّيه» نشان می‌دهد:

آنها می‌دانند این فدا کردن‌ها بعید است اثر کند (زیرا ثَمَّ معمولاً برای فاصله و تراخی می‌آید).

ولی، در جواب همه این تمناها و آرزوها می‌فرماید: «هرگز چنین نیست» هیچ فدیة و فدائی پذیرفته نمی‌شود «كَلَّا».

«آن شعله‌های سوزان آتش است» «إِنَّهَا لَطَيٌّ». پیوسته زبانه می‌کشد، و هر چه را که در کنار و مسیر خود می‌یابد می‌سوزاند.

«دست و پا و پوست سر را می‌کند و با خود می‌برد»
«نَزَاعَةً لِّلشَّوْیِ».

«لَطَى» به معنی شعله خالص آتش است، و یکی از نام‌های «جهنم» نیز می‌باشد، و در آیات فوق هر دو معنی ممکن است.

«نَزَاعَهُ» به معنی چیزی است که پی‌درپی جدا می‌کند. و «شَوِی» به معنی دست و پا و اطراف بدن است، و گاه به معنی بریان کردن نیز آمده، ولی در اینجا منظور همان معنی اول است؛ زیرا هنگامی که آتش سوزان و شعله‌وری به چیزی می‌رسد، اول اطراف و جوانب و شاخ و برگ آن را می‌سوزاند و جدا می‌کند.

بعضی از مفسران «شَوِی» را در اینجا به معنی پوست تن، بعضی به معنی پوست سر، و بعضی به معنی گوشت ساق پا، تفسیر کرده‌اند، و همه اینها در آن مفهوم وسیعی که گفتیم جمع است، و عجب این که: با این همه مصیبت، مرگ و میری در کار نیست!

سپس، به کسانی اشاره می‌کند که طعمه چنان آتشی هستند، می‌فرماید: «این شعله سوزان، کسانی را صدا می‌زند و به سوی خود می‌خواند که پشت به فرمان خدا کردند و از اطاعت او روی گردان شدند» «تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّى».

«و آنها که اموال را جمع کردند، ذخیره نمودند و در راه خدا انفاق نکردند» «وَجَمَعَ فَأَوْعَى».

به این ترتیب، این آتش سوزان، با زبان حال و جاذبه مخصوصی که نسبت به مجرمان دارد، یا با زبان قالی که



خداوند به او داده، پیوسته آنها را صدا می‌زند و به سوی خود فرا می‌خواند، همان‌ها که دارای این دو صفتند: «پشت به ایمان کرده و از طاعت خدا و رسول صلی الله علیه و آله سر برتافته».

و از سوی دیگر: «دائماً در فکر جمع مال از حرام و حلال و ذخیره کردن آن بوده‌اند، بی آن که به حقوق مستمندان توجه کنند، و یا اصلاً فلسفه این نعمت الهی یعنی مال را بدانند».

- ﴿۱۹﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً
- ﴿۲۰﴾ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً
- ﴿۲۱﴾ وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً
- ﴿۲۲﴾ إِلَّا الْمُصَلِّينَ
- ﴿۲۳﴾ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ
- ﴿۲۴﴾ وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ
- ﴿۲۵﴾ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ
- ﴿۲۶﴾ وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بَيِّمَ الَّذِينَ
- ﴿۲۷﴾ وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ
- ﴿۲۸﴾ إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ

ترجمه:

۱۹- به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است.

۲۰- هنگامی که بدی به او رسد بی تاب می‌کند.

۲۱- و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می‌شود (و بخل می‌ورزد).

۲۲- مگر نمازگزاران.

۲۳- آنها که پیوسته نمازها را به جا می‌آورند.

۲۴- و آنها که در اموالشان حق معلومی است.

- ۲۵- برای تقاضا کننده و محروم.
 ۲۶- و آنها که به روز جزا ایمان دارند.
 ۲۷- و آنها که از عذاب پروردگارشان بیمناکند.
 ۲۸- چرا که هیچ کس از عذاب پروردگارش در امان نیست.

تفسیر:

اوصاف انسان‌های شایسته

بعد از ذکر گوشه‌ای از عذاب‌های قیامت، به ذکر اوصاف افراد بی‌ایمان و در مقابل آنها مؤمنان راستین را معرفی می‌کند، تا معلوم شود، چرا گروهی اهل عذابند و گروهی اهل نجات.

نخست می‌فرماید: «به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است» «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا».

«هنگامی که بدی به او رسد بسیار جزع و بی‌تابی می‌کند» «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا».

«و هنگامی که خوبی به او رسد از دیگران دریغ می‌دارد» «وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا».

جمعی از مفسران و ارباب لغت، «هَلُوع» را به معنی حریص و جمعی به معنی «کم طاقت» تفسیر کرده‌اند، بنابر تفسیر اول، در اینجا به سه نکته منفی اخلاقی در وجود اینگونه انسان‌ها اشاره شده، «حرص»، «جزع» و «بخل» و بنابر تفسیر دوم، به دو نکته «جزع» و «بخل»؛ زیرا آیه دوم تفسیری است برای معنی «هَلُوع».

این احتمال نیز وجود دارد که: هر دو معنی در این واژه جمع باشد؛ چرا که این دو وصف لازم و ملزوم یکدیگرند، آدم‌های حریص غالباً بخیلند، و در برابر

حوادث سوء کم تحمل، و عکس آن نیز صادق است.

نکته:

آیا در طبیعت انسان شر و بدی است؟

در اینجا سؤال یا سؤال‌هائی مطرح می‌شود که: اگر خداوند انسان را برای سعادت و کمال آفریده، چگونه در طبیعت او شر و بدی قرار داده است؟

وانگهی، آیا ممکن است خداوند چیزی را با صفتی بیافریند، و سپس آفرینش خود را مذمت کند؟

از همه اینها گذشته، قرآن در آیه ۴ سوره «تین» صریحاً می‌گوید: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ: «ما انسان را به بهترین صورت و ساختمان آفریدیم».

مسئلاً، منظور این نیست که: ظاهر انسان خوب و باطنش زشت و بد است، بلکه کل خلقت انسان به صورت «احسن تقویم» است.

و همچنین آیات دیگری که مقام والای انسان را می‌ستایند.

این آیات چگونه با هم سازگارند؟

پاسخ همه این سؤالات، با توجه به یک نکته روشن می‌شود، و آن این است: خداوند نیروها، غرائز و صفاتی در انسان آفریده است که بالقوه وسیله تکامل، ترقی و سعادت او محسوب می‌شوند، بنابراین، صفات و غرائز مزبور ذاتاً بد نیستند، بلکه وسیله کمال‌اند، اما هنگامی که همین صفات در مسیر انحرافی قرار گیرند، و از آنها سوء استفاده شود، مایه نکبت و بدبختی و شر و فساد خواهند بود.

فی المثل: همین «حرص» نیروئی است که به انسان اجازه نمی‌دهد به زودی از تلاش و کوشش بازایستد،

و با رسیدن به نعمتی سیر شود، این یک عطش سوزان است که بر وجود انسان مسلط است، اگر این صفت در مسیر تحصیل علم و دانش به کار افتد، و انسان، حریص در علم و یا به تعبیر دیگر، تشنه و عاشق بی‌قرار علم باشد، مسلماً مایه کمال او است، اما اگر در مسیر مادیات به کار افتد، مایه شرّ، بدبختی و بخل می‌گردد.

به تعبیر دیگر: این صفت، شاخه‌ای از «حَبِّ ذات» است، و «حَبِّ ذات» چیزی است که انسان را به سوی کمال می‌فرستد، اما اگر در مسیر انحرافی واقع شود، به سوی انحصارطلبی، بخل، حسد و مانند آن پیش می‌رود. در مورد مواهب دیگر نیز مطلب همین گونه است: خداوند قدرت عظیمی در دل «اتم» آفریده که مسلماً مفید و سودمند است، ولی هر گاه از این قدرت درونی اتم سوء استفاده شود و از آن بمب‌های ویرانگر بسازند، نه نیروگاه‌های برق و وسائل صنعتی دیگر، این مایه شرّ و فساد خواهد بود.

و با توجه به بیان فوق، می‌توان میان تمام آیاتی که در قرآن مجید درباره «انسان» وارد شده است جمع کرد.^{۳۳}

آن‌گاه، به ذکر اوصاف انسان‌های شایسته، به صورت یک استثناء، ضمن بیان نه صفت از اوصاف بر جسته پرداخته، می‌گوید:

«مگر نمازگزاران» «إِلَّا الْمُصَلِّينَ».

«همان نمازگزارانی که نمازهای خود را تداوم می‌بخشند» «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ».

^{۳۳} توضیح دیگری تحت عنوان «انسان در قرآن کریم» در جلد ۸ تفسیر «نمونه»، صفحه ۲۳۹ تا ۲۴۱ آورده‌ایم (ذیل آیه ۱۲ «یونس»).

این، نخستین ویژگی آنهاست که ارتباط مستمر با درگاه پروردگار متعال دارند، و این ارتباط از طریق نماز تأمین می‌گردد، نمازی که انسان را از فحشاء و منکر باز می‌دارد، نمازی که روح و جان انسان را پرورش می‌دهد، و او را همواره به یاد خدا می‌دارد، و این توجه مستمر، مانع از غفلت و غرور، و فرو رفتن در دریای شهوات، و اسارت در چنگال شیطان و هوای نفس می‌شود.

بدیهی است: منظور از مداومت بر نماز این نیست که: همیشه در حال نماز باشند، بلکه منظور این است: در اوقات معین نماز را انجام می‌دهند.

اصولاً، هر کار خیری آن گاه در انسان اثر مثبت می‌گذارد که تداوم داشته باشد، و لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: **«أَنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ مَا دَامَ وَ أَنَّ قَلَّ: «محبوب‌ترین اعمال نزد خدا، چیزی است که مداومت داشته باشد، هر چند کم باشد.»**^{۲۴}

قابل توجه این که: در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «منظور این است:

هر گاه انسان چیزی از نوافل را بر خود فرض می‌کند، همواره به آن ادامه دهد».^{۲۵}

و در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام نقل شده که: «این آیه اشاره به نافله است، و آیه **«وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ»** (که در چند آیه بعد می‌آید) ناظر به نماز فریضه».^{۲۶}

این تفاوت، ممکن است از اینجا باشد که: تعبیر به «محافظت» مناسب نمازهای واجب است که دقیقاً آنها

۲۴ «المعجم المفهرس لالفاظ الحديث»، جلد ۲، صفحه ۱۶۰ (ماده دوام).

۲۵ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۱۵.

۲۶ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۱۶.

را باید در وقت‌های معین انجام داد، اما تعبیر به «تداوم» مناسب نمازهای مستحب؛ چرا که انسان می‌تواند آنها را انجام دهد و گاه ترک کند.

به هر حال، بعد از ذکر نماز که بهترین اعمال، و بهترین حالات مؤمنان است، به دومین ویژگی آنها پرداخته می‌افزاید: «کسانی که در اموالشان حق معلومی است» «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ».

«برای تقاضا کنندگان و محرومان» «لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ».

و به این ترتیب، هم ارتباطشان را با خالق حفظ می‌کنند، و هم پیوندشان را با خلق خدا.

بعضی از مفسران معتقدند: منظور از «حق معلوم» در اینجا، همان «زکات» است که مقدار معینی دارد، و از مصارف آن «سائل» و «محروم» است، در حالی که می‌دانیم: این سوره مکی است و حکم «زکات» در «مکه» نازل نشده بود، یا اگر نازل شده بود مقدار معین نداشت. لذا، بعضی دیگر معتقدند: مراد از «حق معلوم» چیزی غیر از زکات است که انسان بر خود لازم می‌شمرد که به نیازمندان دهد، شاهد این تفسیر حدیثی است از امام صادق علیه السلام، که وقتی از تفسیر این آیه سؤال کردند که: آیا این چیزی غیر از زکات است؟ فرمود: هُوَ الرَّجُلُ يُؤْتِيهِ اللَّهُ الثَّرْوَةَ مِنَ الْمَالِ، فَيُخْرِجُ مِنْهُ الْأَلْفَ وَالْأَلْفَيْنِ وَالثَّلَاثَةَ الْآلَافَ وَالْأَقْلَ وَالْأَكْثَرَ، فَيَصِلُ بِهِ رَحِمَهُ، وَ يَحْمِلُ بِهِ الْكُلَّ عَنْ قَوْمِهِ: «آری، این درباره کسی است که خداوند ثروت و مالی به او می‌بخشد و او به مقدار هزار یا دو هزار یا سه هزار یا بیشتر و کمتر از آن جدا



کرده و با آن صله رحم می‌کند و مشقت از قوم خود بر می‌دارد.^{۲۷}

تفاوت میان «سائل» و «محروم» این است: «سائل» کسی است که حاجت خود را می‌گوید و تقاضا می‌کند، و «محروم» کسی است که شرم و حیا مانع تقاضای او است، در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «محروم کسی است که زحمت در کسب و کار می‌کشد، ولی زندگی او پیچیده شده است».^{۲۸}

این حدیث نیز مناسب همان تفسیری است که ذکر شده؛ زیرا چنین اشخاصی کمتر روی سؤال دارند.^{۲۹} به هر حال، انجام این کار از یک سو اثر اجتماعی دارد، و با فقر و محرومیت مبارزه می‌کند، و از سوی دیگر اثر اخلاقی روی کسانی که به آن عمل می‌کنند می‌گذارد، و قلب و جانشان را از حرص، بخل و دنیاپرستی می‌شوید.

آیه بعد به سومین ویژگی آنها اشاره کرده، می‌افزاید: «کسانی که به روز جزا ایمان دارند» «و الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بَيِّومِ الدِّينِ».

و در ویژگی چهارم می‌گوید: «و کسانی که از عذاب پروردگارشان بیمناکند» «و الَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ».

«چرا که هیچ کس از عذاب پروردگارش در امان نیست» «إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ».

۲۷ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۱۷، حدیث ۲۵.

۲۸ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۱۷، حدیث ۲۷.

۲۹ شرح بیشتری درباره حق مزبور و تفسیر «سائل» و «محروم» در جلد ۲۲ تفسیر «نمونه»، صفحه ۳۲۳ آمده است (ذیل آیه ۱۹ ذاریات).

آنها از یکسو، ایمان به روز جزا دارند، و با توجه به تعبیر «يُصَدِّقُونَ» که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد، آنها پیوسته توجه دارند که حساب و کتاب و جزائی در کار است.

بعضی از مفسران آن را به معنی «تصدیق عملی»، یعنی: انجام وظائف و ترک محرمات تفسیر کرده‌اند، ولی ظاهر آیه مطلق است، هم تصدیق علمی و هم عملی را شامل می‌شود.

و از آنجا که ممکن است کسی ایمان به روز جزا داشته باشد، اما خود را مشمول مجازات نشمرد، می‌گوید: «آنها هرگز خود را در امان نمی‌بینند» یعنی:

دائماً احساس مسئولیت می‌کنند، حسنات خود را ناچیز و سیئات خویش را بزرگ محسوب می‌دارند.

لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است که به فرزندش نصیحت کرده، فرمود: فرزندم! خَفِ اللَّهَ خَوْفًا تُنْكُ لَوْ أُتَيْتَهُ بِحَسَنَاتِ أَهْلِ الْأَرْضِ لَمْ يَقْبَلْهَا مِنْكَ، وَ ارْجُ اللَّهَ رَجَاءً تُنْكُ لَوْ أُتَيْتَهُ بِسَيِّئَاتِ أَهْلِ الْأَرْضِ غَفَرَهَا لَكَ:

«آن چنان از خدا خائف باش که اگر تمام حسنات مردم روی زمین را بیاوری، از تو نپذیرد! و آن چنان به او امیدوار باش که اگر تمام گناهان اهل زمین را داشته باشی، احتمال ده تو را ببامرزد!»^{۳۰}

حتی خود پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: لَنْ يَدْخَلَ الْجَنَّةَ أَحَدًا عَمَلُهُ، قَالُوا: وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: وَلَا أَنَا، إِلَّا أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ!

«هیچ کس را عملش وارد بهشت نمی‌سازد، عرض کردند: حتی خود شما ای رسول خدا؟! فرمود: آری،

من هم چنین هستم، مگر آن که رحمت خدا شامل من شود»!

﴿۲۹﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ
﴿۳۰﴾ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ
مَلُومِينَ

﴿۳۱﴾ فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ

﴿۳۲﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لَا مَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ

﴿۳۳﴾ وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ

﴿۳۴﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ

﴿۳۵﴾ أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَّمُونَ

ترجمه:

۲۹- و آنها که دامن خویش را (از بی عفتی) حفظ می کنند.

۳۰- جز با همسران و کنیزان (که در حکم همسرند آمیزش ندارند)، چرا که در بهره گیری از اینها مورد سرزنش نخواهند بود!

۳۱- و هر کس که جز اینها را طلب کند، متجاوز است!

۳۲- و آنها که امانت ها و عهد خود را رعایت می کنند.

۳۳- و آنها که به ادای شهادتشان قیام می نمایند.

۳۴- و آنها که بر نماز مواظبت دارند.

۳۵- آنان در باغ های بهشتی (پذیرائی و) گرامی داشته می شوند.

تفسیر:

بخش دیگری از ویژگی های بهشتیان

در آیات گذشته، چهار وصف از اوصاف ویژه مؤمنان راستین و آنها که در قیامت اهل بهشتند ذکر شد، و در این آیات، به پنج وصف دیگر اشاره می کند که مجموعاً نه وصف می شود.

در نخستین توصیف می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که فروج^{۳۱} خویش را از بی‌عفتی حفظ می‌کنند» «وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ».

«مگر نسبت به همسران و کنیزانشان که در بهره‌گیری از آنها هیچگونه ملامت و سرزنش ندارند» «إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ».

بدون شک، غریزه جنسی از غرائز سرکش انسان، و سرچشمه بسیاری از گناهان است، تا آنجا که بعضی معتقدند: در تمام پرونده‌های مهم جنائی، اثری از این غریزه دیده می‌شود، لذا، کنترل و حفظ حدود آن از نشانه‌های مهم تقوا است و به همین دلیل، بعد از ذکر نماز، کمک به نیازمندان، ایمان به روز قیامت و ترس از عذاب الهی، کنترل این غریزه ذکر شده است.

استثنائی که ذیل آن آمده نشان می‌دهد: منطق اسلام هرگز این نیست که این غریزه به کلی محو و نابود شود و مانند: راهبان و کشیشان، بر خلاف قانون خلقت گام بردارد که این عملی است غالباً غیر ممکن، و به فرض امکان، غیر منطقی، و لذا رهبان‌ها نیز نتوانستند این غریزه را از صحنه زندگی حذف کنند، و اگر به طور رسمی ازدواج نمی‌کنند، بسیاری از آنها چون به خلوت می‌روند، آن کار دیگر می‌کنند!

رسوائی‌هایی که از این رهگذر به بار آمده کم نیست، که مورخان مسیحی همچون «ویل دورانت» و غیر او پرده از روی آن برداشته‌اند.

تعبیر به «ازدواج»، همسران دائمی و موقت هر دو را شامل می‌شود، و این که بعضی گمان کرده‌اند: این آیه

۳۱ «فروج» جمع «فرج»، کنایه از دستگاه تناسلی است.

«ازدواج موقت» را نفی می‌کند، به خاطر آن است که نمی‌دانند آن هم نوعی ازدواج است.

در آیه بعد، برای تأکید بیشتر روی همین موضوع می‌افزاید: «کسانی که ماورای آن را طلب کنند متجاوز و خارج از مرزهای الهی هستند» «فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ».

و به این ترتیب، اسلام طرح جامعه‌ای می‌ریزد که هم به غرائز فطری در آن پاسخ داده می‌شود، و هم آلوده فحشاء، فساد جنسی و مفسد ناشی از آن نیست. البته، کنیزان از نظر اسلام، دارای بسیاری از شرایط همسر و انضباطهای قانونی هستند، هر چند در عصر و زمان ما موضوع آن متفی است.

پس از آن به دومین و سومین اوصاف آنها اشاره کرده، می‌گوید: «کسانی که امانت‌ها و عهد خود را رعایت می‌کنند» «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ».

«امانت» معنی وسیعی دارد، نه تنها امانت‌های مادی مردم از هر نوع را در بر می‌گیرد، که امانت‌های الهی، پیامبران و پیشوایان معصوم همه را شامل می‌شود.

هر یک از نعمت‌های الهی، امانتی از امانات او هستند، پست‌های اجتماعی و مخصوصاً، مقام حکومت از مهمترین امانات است، و لذا در حدیث معروف امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»^{۳۲} صریحاً آمده است: «ولایت و حکومت را به اهلش

واگذارید».^{۳۳}

و در آیه ۷۲ سوره «احزاب» نیز خواندیم: مسأله تکلیف و مسئولیت، به عنوان یک امانت بزرگ الهی معرفی شده است: (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

و از همه مهمتر، دین و آئین خدا و کتاب او قرآن، امانت بزرگ او است، که باید در حفظش کوشید.

«عهد» نیز مفهوم وسیعی دارد که هم عهدهای مردمی را شامل می‌شود و هم عهدها و پیمان‌های الهی را؛ زیرا «عهد» هرگونه التزام و تعهدی است که انسان نسبت به دیگری می‌دهد، و بدون شک، کسی که ایمان به خدا و پیامبر او می‌آورد، با این ایمان تعهدات وسیعی را پذیرفته است.

در اسلام، اهمیت فوق العاده زیادی به حفظ امانت و پای بند بودن به تعهدات داده شده، و از مهمترین نشانه‌های ایمان معرفی گردیده است.^{۳۴}

در چهارمین وصف اضافه می‌کند: «کسانی که برای ادای شهادتشان، قیام می‌کنند» «و الَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ».

زیرا اقامه شهادت عادلانه، و ترک کتمان آن، از مهمترین پایه‌های اقامه عدالت در جامعه بشری است. آنها که می‌گویند: چرا ما به شهادت و گواهی دادن بر ضد این و آن، عداوت افراد را بخریم و درد سر برای خود بیافرینیم؟ افرادی بی‌اعتنا به حقوق انسانی، فاقد

^{۳۳} تفسیر «برهان»، جلد ۱، صفحه ۳۸۰.

^{۳۴} بحث مشروحتی در این زمینه، در جلد سوم تفسیر «نمونه»، صفحه ۴۳۲.

ذیل آیه ۵۸ سوره «نساء» داشتیم.

روح اجتماعی و غیر متعهد نسبت به اجرای عدالتند.
لذا، قرآن در آیات متعددی، مسلمانان را به ادای
شهادت حق دعوت کرده، و کتمان آن را گناه شمرده
است.^{۳۵}

در فقه اسلامی نیز شهادت، اهمیت خاصی دارد، پایه
اثبات بسیاری از حقوق فردی و اجتماعی شمرده شده و
احکام ویژه‌ای دارد.

در آخرین وصف که در واقع نهمین توصیف از
این مجموعه است، بار دیگر به مسأله نماز باز می‌گردد،
همان گونه که آغاز آن نیز از نماز بود، می‌فرماید:
«کسانی که نماز خود را محافظت می‌کنند» «وَالَّذِينَ
هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ».

همان گونه که قبلاً اشاره کردیم، با توجه به بعضی از
قرائن به نظر می‌رسد:

«نماز» در اینجا اشاره به «نماز واجب» و در آیه
گذشته اشاره به «نماز نافله» است.

البته، در نخستین وصف اشاره به «تداوم» نماز
بود، اما در اینجا سخن از حفظ آداب، شرائط، ارکان
و خصوصیات آن است، آدابی که هم ظاهر نماز را از
آنچه مایه فساد است حفظ می‌کند، هم روح نماز را که
حضور قلب است، تقویت می‌نماید، و هم موانع اخلاقی
را که سدّ راه قبول آن است از بین می‌برد، بنابراین، هرگز
تکرار محسوب نمی‌شود.

این آغاز و پایان، نشان می‌دهد: در میان تمام این
اوصاف، توجه به نماز برترین و مهمترین آنها است، چرا
چنین نباشد؟ در حالی که نماز، «مکتب عالی تربیت»

۳۵ «بقره»، آیات ۱۴۰ و ۲۸۳-۲۸۴ مائده، آیه ۱۰۶- «طلاق»، آیه ۲.

و «مهمترین وسیله تهذیب نفوس و پاکسازی جامعه»
است.

و در پایان، این سخن، مسیر نهائی صاحبان این
اوصاف را بیان می‌کند، همان گونه که در آیات گذشته،
مسیر نهائی مجرمان را شرح داد. در اینجا در یک جمله
کوتاه و پر معنی، می‌فرماید: «کسانی که دارای این صفاتند
در باغ‌های بهشت جای دارند و از هر نظر گرامی داشته
می‌شوند» «أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ»^{۳۶}.
چرا گرامی نباشند؟ در حالی که میهمان‌های خدا
هستند، خداوند قادر و رحمان، تمام وسائل پذیرائی را
برای آنها فراهم ساخته است، و در حقیقت این دو تعبیر
(«جَنّات» و «مُکْرَمُونَ») اشاره به نعمت‌های مادی و
معنوی است که شامل حال این گروه است.

﴿۳۶﴾ فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ مُهْطِعِينَ
﴿۳۷﴾ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ
﴿۳۸﴾ أَيُطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ
﴿۳۹﴾ كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ
﴿۴۰﴾ فَلَا أَقْسَمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ
﴿۴۱﴾ عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ

ترجمه:

۳۶- این کافران را چه می‌شود که با سرعت نزد تو
می‌آیند.

۳۷- از راست و چپ، گروه گروه (و آرزوی بهشت
دارند)؟!

۳۶ «فی جَنّات» خبر برای «أُولَئِكَ» می‌باشد و «مُکْرَمُونَ» خبر دوم، یا این که «مُکْرَمُونَ» خبر است و «فی جَنّات» متعلق به آن (دقت کنید).

- ۳۸- آیا هر یک از آنها (با این اعمال زشتش) طمع دارد که او را در بهشت پر نعمت وارد کنند؟!
 ۳۹- هرگز چنین نیست؛ ما آنها را از آنچه خودشان می‌دانند آفریده‌ایم!
 ۴۰- سوگند به پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها که ما قادریم.
 ۴۱- که جای آنان را به کسانی بدهیم که از آنها بهترند؛ و ما هرگز مغلوب نخواهیم شد!

تفسیر:

به کدام روسفیدی طمع بهشت داری؟!
 در آیات گذشته این سوره، بحث‌هایی پیرامون نشانه‌های مؤمنان، کفار و سرنوشت هر یک از این دو گروه آمده است، در آیات بالا بار دیگر به شرحی پیرامون وضع کفار و استهزای آنها نسبت به مقدسات باز می‌گردد.

بعضی گفته‌اند: این آیات در مورد گروه‌هایی از مشرکان نازل شده که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله در «مکه» آیات معاد را برای مسلمانان می‌خواند، آنها از هر گوشه و کنار می‌آمدند و می‌گفتند: «اگر معادی در کار باشد، وضع ما از این افرادی که به تو ایمان آورده‌اند، در آن عالم بهتر خواهد بود، همان گونه که در این دنیا وضع ما از آنها بهتر می‌باشد»!

قرآن، در پاسخ آنها چنین می‌گوید: «این کافران را چه می‌شود که با سرعت نزد تو می‌آیند» «فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ».

«از راست و چپ گروه، گروه می‌آیند و طمع بهشت دارند» «عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ عِزِينَ».



«آیا هر یک از آنها طمع دارد که در بهشت پر نعمت الهی وارد شود» «أَيُّطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ».

با کدام ایمان و با کدام عمل چنین شایستگی برای خود قائلند؟!

«مُهْطِعِينَ» جمع «مُهْطِع» به معنی کسی است که گردن می‌کشد و با سرعت راه می‌رود و در جستجوی چیزی است، و گاه، تنها به معنی گردن کشیدن برای خبر گرفتن می‌آید.

«عَزِينَ» جمع «عِزَّة» (بر وزن هبه)، به معنی جماعت‌های پراکنده است و ریشه اصلی آن «عَزَوُ» (بر وزن جذب) به معنی نسبت دادن است، و از آنجا که هر گروهی که با هم هستند، با یکدیگر نسبت و ارتباطی دارند، و یا هدف واحدی را تعقیب می‌کنند، به جماعت و گروه «عِزَّة» گفته شده.

به هر حال، مشرکان خود خواه و خودپرست، از این ادعاهای بی‌اساس بسیار داشتند، و مرفه بودن زندگی مادی خود را که غالباً از طُرُق نامشروع، غارتگری و مانند آن حاصل شده بود، دلیل بر بلندی مقامشان در پیشگاه خدا و محبوبیت نزد پروردگار می‌پنداشتند، سپس با یک مقایسه بی‌معنی، مقامات والائی در قیامت برای خود قائل بودند.

درست است که آنها به «معاد»- البته به آن صورتی که قرآن بیان می‌کرد- عقیده نداشتند، ولی گاه به صورت احتمال روی آن بحث می‌کردند که اگر معادی باشد، ما در جهان دیگر چنین و چنان خواهیم بود، شاید هم این سخن را از روی استهزا نیز می‌گفتند.

در اینجا قرآن مجید به پاسخ آنها پرداخته، می‌گوید:
«هرگز چنین نیست که آنها وارد باغ‌های پر نعمت
بهشت شوند؛ چرا که ما آنها را از آنچه خودشان می‌دانند
آفریده‌ایم» «كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ».

در حقیقت، خداوند می‌خواهد با این جمله، اولاً:
غرور آنها را درهم بشکند؛ زیرا می‌گوید: خودتان بهتر
می‌دانید که ما شما را از چه چیز آفریده‌ایم؟

از نطفه‌ای بی‌ارزش، از آبی گندیده و پست، پس این
همه غرور و نخوت برای چیست؟

ثانیاً: پاسخی به استهزا کنندگان معاد می‌گوید که:
اگر شما در امر معاد شک دارید، بروید و حال نطفه را
بررسی کنید، و ببینید چگونه از یک قطره آب بی‌ارزش،
موجودی بدیع می‌سازیم؟ که در تطورات جنینی، هر روز
خلقت و آفرینش تازه‌ای به خود می‌گیرد.

آیا خالق انسان از نطفه، قادر نیست پس از خاک
شدن، لباس حیات در تن انسان بپوشاند؟!.

ثالثاً: اینها چگونه طمع بهشت دارند؟ با این که در
صحیفه اعمال خود این همه عمل گناه دارند؛ زیرا
موجودی که از نطفه‌ای بی‌ارزش آفریده شده، از نظر
مادی شرافتی ندارد، اگر شرفی هست، به خاطر ایمان و
عمل صالح است که اینها فاقد آنند، پس، چگونه انتظار
دارند در باغ‌های بهشتی گام بنهند؟!^{۳۷}

سپس، برای تأکید این مطلب، می‌افزاید: «سوگند به

۳۷ در تفسیر آیه فوق، احتمالات دیگری نیز داده شده است از جمله این که:
منظور از «مِمَّا يَعْلَمُونَ» این است: ما آنها را با عقل و شعور آفریدیم، نه چون
حیوانات و بهائم، بنابراین، در برابر اعمال خود مسئولیت دارند.
دیگر این که: منظور این است: ما آنها را برای هدف‌هایی که خودشان می‌دانند،
یعنی: تکلیف و اطاعت آفریدیم، ولی این احتمالات بسیار بعید به نظر می‌رسد،
لذا غالباً مفسران، همان معنی را که در بالا ذکر کرده‌ایم پذیرفته‌اند.

پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها که ما قادریم ...» «فَلَا أُقْسِمُ
بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ».

«بر این که جای آنها را به کسانی بدهیم که از آنها
بهترند و ما هرگز در این کار مغلوب نخواهیم شد» «عَلَى
أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ».

این جمله، ممکن است اشاره به آن باشد که: ما نه تنها
قادریم آنها را بعد از خاک شدن به زندگی و حیات نوین
باز گردانیم، که می‌توانیم آنها را به موجوداتی کامل‌تر و
بهتر تبدیل کنیم، و هیچ چیز مانعی از این کار نخواهد
بود.

و به این ترتیب، تعبیر فوق، ادامه‌ای بر بحث معاد
است.

و یا اشاره به این باشد که: برای ما هیچ مانعی ندارد،
شما را به کیفر اعمالتان نابود کنیم، افرادی شایسته و
آگاه و مؤمن جانشین شما سازیم، تا یار و یاور پیامبر ما
باشند، و چیزی مانع ما از این کار نخواهد بود.

بنابراین، اگر به شما اصرار می‌کنیم ایمان بیاورید، نه
از روی نیاز و عجز است، بلکه مصلحت کلی تربیت و
هدایت بشر ایجاب می‌کند.

تعبیر به رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ: «پروردگار مشرق‌ها
و مغرب‌ها» ممکن است اشاره به این باشد: همان
خداوندی که قادر است: خورشید با عظمت را هر روزی
در مشرق و مغرب جدیدی قرار دهد، و آن چنان این
حساب دقیق باشد که میلیون‌ها سال، دوره سالانه خود
را بی‌کم و کاست طی کند، قادر است: بار دیگر انسان را
به زندگی باز گرداند و حیات نوینی بخشد و یا گروهی
را ببرد و گروهی شایسته‌تر را جانشین آنها کند.

نکته:

خداوند «مشرق» و «مغرب»

در آیات قرآن مجید، گاهی «مشرق» و «مغرب»، به صورت «مفرد» آمده، مانند آیه ۱۱۵ «بقره»: وَ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ: «مشرق و مغرب از آن خدا است» و گاه، به صورت «تثنیه»، مانند آیه ۱۷ سوره «رحمن»: رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ: «پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب» و گاه، به صورت «جمع»: «المشرق و المغرب» مانند آیه مورد بحث.

بعضی کوتاه‌نظران، این تعبیرات را متضاد پنداشته‌اند، در حالی که همگی هماهنگ، و هر یک اشاره به نکته‌ای است.

توضیح این که: خورشید هر روز از نقطه تازه‌ای طلوع، و در نقطه تازه‌ای غروب می‌کند، بنابراین، به تعداد روزهای سال مشرق و مغرب داریم، و از سوی دیگر، در میان این همه مشرق و مغرب، دو مشرق و دو مغرب در میان آنها ممتاز است: یکی در آغاز تابستان، یعنی حداکثر اوج خورشید در مدار شمالی، و یکی در آغاز زمستان، یعنی حداقل پائین آمدن خورشید در مدار جنوبی است، (که از یکی تعبیر به «مدار رأس السرطان» و از دیگری تعبیر به «مدار رأس الجدی» می‌کنند) و چون این دو کاملاً مشخص است، روی آن مخصوصاً تکیه شده است.

علاوه بر این، دو مشرق و دو مغرب دیگر که آنها را مشرق و مغرب اعتدالی می‌نامند (در اول بهار و اول پائیز، هنگامی که شب و روز در تمام دنیا برابر است) نیز مشخص می‌باشد که بعضی «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ

الْمَغْرِبِينَ» را اشاره به آن گرفته‌اند و آن نیز قابل توجه است.

اما آنجا که به صورت «مفرد» ذکر شده، معنی جنس را دارد که توجه تنها روی اصل مشرق و مغرب است، بی آن که نظر به افراد داشته باشد، به این ترتیب، تعبیرات مختلف بالا، هر یک نکته‌ای دارد و انسان را متوجه تغییرات مختلف طلوع و غروب آفتاب و تغییر منظم مدارات شمس می‌کند.

﴿٤٢﴾ فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يَوْمَعُدُونَ

﴿٤٣﴾ يَوْمَ يُخْرِجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَانَتْهُمْ إِلَى نُصْبٍ يُوفِضُونَ

﴿٤٤﴾ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يَُوْمَعُدُونَ

ترجمه:

۴۲- آنان را به حال خود واگذار تا در باطل خود فرو روند و بازی کنند تا زمانی که روز موعود خود را ملاقات نمایند.

۴۳- همان روز که از قبرها به سرعت خارج می‌شوند، گوئی به سوی بت‌ها می‌دوند.

۴۴- در حالی که چشم‌هایشان (از شرم و وحشت) به زیر افتاده، و پرده‌ای از ذلت آنها را پوشانده است. این همان روزی است که به آنها وعده داده می‌شد!

تفسیر:

گوئی به سوی بت‌هایشان می‌دوند!
در این آیات، که آخرین آیات سوره «معارج» است به

عنوان انذار و تهدید کافران سر سخت و استهزاء کننده، و لجوج، می‌فرماید: «آنها را به حال خود واگذار، تا در مطالب باطل خود فرو روند، و به بازی مشغول باشند، تا زمانی که روز موعود خود را ملاقات کنند» «فَذَرُهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ».^{۳۸}

بیش از این استدلال و موعظه لازم نیست، آنها نه اهل منطقند و نه آمادگی برای بیدار شدن دارند، بگذار در اباطیل و اراجیف خود غوطه‌ور باشند، و همچون کودکان سرگرم بازی، تا روز موعود آنها، روز رستاخیز، فرا رسد، و همه چیز را با چشم خود ببینند!

این آیه، با همین تعبیر و بدون هیچگونه تفاوت در سوره «زخرف»، آیه ۸۳ نیز آمده است.

آن گاه، به معرفی آن روز موعود پرداخته، و نشانه‌هایی از این روز وحشتناک و هول‌انگیز را بیان می‌کند، می‌فرماید: «همان روزی که از قبرها به سرعت خارج می‌شوند، و چنان تند حرکت می‌کنند که گویی به سوی بت‌هایشان می‌دوند!» «يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَى نُصُبٍ يُوفِصُونَ».

چه تعبیر عجیبی؟ وضع حال آنها را در قیامت و هنگامی که به سوی دادگاه عدل الهی با سرعت حرکت می‌کنند، تشبیه به هجوم آنها در یک روز جشن یا عزا به سوی بت‌هایشان می‌کند، اما آن کجا و این کجا؟ و در حقیقت سخریه‌ای است نسبت به عقائد پوچی که در عالم دنیا داشتند.

^{۳۸} «يَخُوضُوا» از ماده «خوض» (بر وزن حوض)، در اصل، به معنی حرکت در آب است، سپس به عنوان کنایه در مواردی که انسان غوطه‌ور در مسائل باطل می‌شود به کار رفته است.

«أَجْدَاثُ» جمع «جَدَث» (بر وزن عبث) به معنی «قبر» است.

«سِرَاع» جمع «سَرِيع» (مثل ظراف و ظریف) به معنی شخص یا چیزی است که به سرعت حرکت می‌کند.

«نُصَب» جمع «نَصِيب» آن هم به گفته بعضی، جمع «نصب» (بر وزن سَقَف) در اصل، به معنی چیزی است که در جایی نصب می‌شود، و به بت‌هایی که به صورت قطعه سنگی آنها را در جاهائی نصب کرده، پرستش می‌نمودند و روی آن قربانی کرده، خون قربانی را بر آن می‌ریختند، گفته می‌شد، و تفاوتش با «صنم» این بود: «صنم» بتی بود که دارای شکل و صورت خاصی بود، اما «نُصَب» قطعه سنگ‌های بی‌شکلی بود که آنها را به علتی پرستش می‌کردند، همان گونه که در آیه ۳ سوره «مائده» می‌خوانیم: از جمله گوشت‌های حرام، گوشت حیوانی را می‌شمرد که روی این بت‌ها ذبح می‌شد (وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ).

«يُوفَضُّونَ» از ماده «افاضه» به معنی حرکت سریع است، شبیه حرکت سریع آب از سر چشمه. بعضی نیز گفته‌اند: منظور از «نُصَب» در آیه مورد بحث، پرچم‌ها است که در میان لشکرها یا کاروان‌ها در یک نقطه بر پا می‌کنند، و هر کس با سرعت خود را به آن می‌رساند، ولی تفسیر اول مناسب‌تر است.

سپس، به نشانه‌های دیگری پرداخته می‌افزاید: «این در حالی است که چشم‌های آنها از شدت هول و وحشت، به زیر افتاده و خاضعانه نگاه می‌کنند» «خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ».

«و پرده‌ای از ذلت و خواری تمام وجود آنها را در بر

گرفته» تَرْهَقُهُمْ ذَلَّةٌ. ۳۹

و در پایان آیه می‌فرماید: «این همان روزی است که به آنها وعده داده می‌شد» ذَلِكِ الْيَوْمِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ.

آری، این همان روز موعود است که آن را به باد مسخره می‌گرفتند، و گاه می‌گفتند: به فرض که چنین روزی در کار باشد، وضع ما در آن روز از مؤمنان هم بهتر است، ولی آن روز، از شدت ترس، وحشت و شرمساری جرأت ندارند سر بر آورند، گرد و غبار مذلت بر سر و روی آنها نشسته، و در هاله‌ای از غم و اندوه فرو رفته‌اند، مسلماً آن روز نادم و پشیمان می‌شوند، اما چه سود؟!*

خداوندا! در آن روز هولناک ما را در پوشش رحمت قرار بده.

پروردگارا! دام‌های شیطان سخت، و هوای نفس غالب، و آرزوهای دور و دراز فریبنده است، تو خودت بیداری و آگاهی و عدم انحراف از مسیر را به ما مرحمت فرما! بارالها! ما را از مؤمنانی که بر عهد خود با تو وفا کرده‌اند و کمر به اطاعت بسته‌اند قرار ده!

آمین یا رب العالمین

۳۹ تَرْهَقُهُمْ از ماده «رھق» (بر وزن شفق) به معنی پوشاندن اجباری است.

حدود و محتوای مسابقه تفسیر
پایه دوازدهم

مرحله اول (آموزشگاه)	آزمون کتبی از ترجمه سوره لقمان، صحت قرائت سوره لقمان
مرحله دوم (منطقه‌ای)	آزمون کتبی از ترجمه و تفسیر سوره لقمان، صحت قرائت سوره لقمان
مرحله سوم (استان)	کنفرانس از سوره لقمان، آزمون کتبی از ترجمه و تفسیر سوره لقمان
مرحله چهارم (کشوری)	کنفرانس از سوره های لقمان، معارج و آزمون کتبی از ترجمه و تفسیر سوره لقمان و معارج



	1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
1	1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100

یادداشت

[illegible]

یادداشت

[illegible]

This image shows a full page of white paper with horizontal dotted lines, typical of primary school writing paper. The lines are evenly spaced and run across the width of the page. There are no margins, text, or other markings on the paper.

وقتی انس با قرآن پیدا شد، مجال تدبیر و تأمل و تفکر
در معارف قرآن به دست خواهد آمد. قرآن را
نمیشود سرسری خواند و گذشت؛ قرآن احتیاج دارد
به تدبیر، تکیه‌ی بر روی هر کلمه‌ای از کلمات و هر
ترکیبی از ترکیبهای کلامی و لفظی. انسان هر چه
بیشتر تدبیر کند، تأمل کند، انس بیشتری پیدا کند،
بهره‌ی بیشتری خواهد برد.

مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی)



www.serat.pt.medu.ir

ISBN: 978-600-390-110-0



9 786003 901100